d

# ما و بشر جديد و آينده قدسی پيش رو

اصغر طاهرزاده

|  |
| --- |
| طاهرزاده، اصغر،1330-  ما و بشر جديد و آينده قدسی پيش رو/ طاهرزاده، اصغر.- اصفهان: لُب‌الميزان، 1403  136 ص.؛ 5/14\* 5/21 س م  5-76-2609-964-978ISBN:  فهرست‌نويسي بر اساس اطلاعات فيپا  كتابنامه: ص. 136.  انسان (اسلام) -- فلسفه.  Theological anthropology -- Islam – Philosophy  طاه‍رزاده‌، اص‍غ‍ر، ‏  انسان – فلسفه  Human beings -- Philosophy  466/297 ۲/۲26‏  كتابخانة ملي ايران 9861153 |

ما و بشر جديد و آينده قدسی پيش رو

اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول چاپ: شهریار/معنوی

تاريخ انتشار: 1403 ليتوگرافي: شكيبا

شمارگان: 1000 نسخه ويراستار: گروه فرهنگي الميزان

طرح جلد: گروه فرهنگي الميزان صحافي: سپاهان

كليه حقوق براي گروه الميزان محفوظ است

مراكز پخش:

1- گروه فرهنگي الميزان تلفن: 37854814- 031

2- دفتر انتشارات لب‌الميزان همراه: 09136032342

# فهرست مطالب

[مقدمه 7](#_Toc182342354)

[مصاحبه اول ما و بشر جديد و آينده قدسی پيش رو 9](#_Toc182342355)

[چگونه انسان سوژه خود شد؟ 14](#_Toc182342356)

[فلسفه قاره‌ای و فلسفه تحليلی 16](#_Toc182342357)

[نسبت انسان با خدا و با جهان 18](#_Toc182342358)

[حضور آخرالزمانی انسان 21](#_Toc182342359)

[حضور ذيل اراده الهی 25](#_Toc182342360)

[روش تبيين معارف 35](#_Toc182342361)

[نظر به ظرفيت‌های بشرِ جديد و راه معنابخشی به آن ظرفيت‌ها 45](#_Toc182342362)

[حضور در جهان قابل قبول و عبور از نيست‌انگاری 52](#_Toc182342363)

[مصاحبه دوم نگاهی به بشر جديد 61](#_Toc182342364)

[مصاحبه سوم انقلاب اسلامی و فهم امام خمينی از انسان و جهان مدرن 89](#_Toc182342365)

# مقدمه

باسمه تعالي

با توجه به این‌که اساتید محترم حجج اسلام آقایان مجید نقی‌لو و سعید غفاری بر اساس دغدغه‌هایی که یک استاد و یک اندیشمند نسبت به جوانان و دانشجویان دارا می‌باشد، سؤالات مهمی را در رابطه با نسبت بشر جدید و نسل جوان با معارف دینی در راستای مخاطب شناسی از یک طرف و زمان شناسی از طرف دیگر مطرح فرموده‌اند، به نظر می‌آید مطالب مطرح‌شده بتواند خواننده محترم را در رابطه با گفتگویی که باید با نسل جدید مدّ نظر داشت، به اندیشه و تفکر دعوت نماید. از این جهت «گروه فرهنگی المیزان» لازم دانست آن بحث را همراه با مصاحبه‌ای که استاد با مجله «سوره» تحت عنوان «نگاهی به بشر جدید» داشتند و نیز سوال و جوابی که در خصوص فهم امام خمینی از بشر جدید و جهان مدرن به میان آمده، در بخش سوم کتاب، در اختیار خوانندگان محترم قرار دهد. به امید آن‌که در بستر تاریخی که با انقلاب اسلامی گشوده شده است، بتوانیم با گفتگویی که باید با جوانان‌مان داشته باشیم آنان را متذکر آینده‌ای بگردانیم که آینده نهایی‌ترین انسان با ظرفیت آخرالزمانی آن است. با توجه به این‌که مطالب مطرح‌شده همراه است با نگاهی که اندیشمندان غربی همچون هایدگر به انسان دارند؛ لازم است خوانندگان محترم با دقت مطالب را دنبال نمایند.

گروه فرهنگي لُبّ الميزان

# مصاحبه اول ما و بشر جديد و آينده قدسی پيش رو

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم

سؤال: با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید، اجازه دهید بحث را با این سؤال شروع کنیم که چگونه می‌توان با جوانان گفت‌وگویی در راستای اندیشه دینی به میان آورد؟

استاد: بنده فرض را بر این می‌گذارم که شما آمادگی تغییر و تحول اساسی در ساختار را دارید. به این فکر کنید که چگونه بشر به‌خصوص در غرب به جایی رسید که حتی بعد از ایمانی که در قرون وسطی داشت، کفری عجیب گریبانش را گرفت؟ همان‌طور که آگاهید، در قرون وسطی در غرب آثار ابن‌سینا خوانده می‌شد. توماس آکویناس از چهارسالگی وارد کلیسا شد و تمام آنچه امروزه در حوزه‌های علمیه دربارۀ ابن‌سینا می‌خوانند را می‌دانست. تومیست‌ها متدین‌ترین و متفکرترین افرادِ 400 سالِ پیش یعنی قرون وسطی بودند. اروپای قرن ششم تا چهاردهم میلادی از بسیاری جهات نسبت به باورهای دینی، مانند ما بوده‌است. اما ناگهان چه اتفاقی در آن جامعه می‌افتد که شخصی به نام رنه‌ دکارت ظهور می‌کند که قصد دارد با فلسفه‌ورزی، دین جامعه‌ای را که گرفتار شک شده حفظ کند؟ دکارت بسیار شبیه شهید مطهری«رحمةالله‌علیه» است، شهید مطهری با مارکسیست‌ها مواجه شد و تلاش کرد تا دینِ مردم را نه‌تنها در مقابل مارکسیت‌ها حفظ کنند، بلکه به آن اعتلا ببخشند، در مقابل شکاکیت دوران. چنانچه ملاحظه کنید ایشان در کتاب«نبوت» نه از آیات و روایات خیلی استفاده می‌کنند و نه حتی از استدلال، بلکه بیشتر از بحث‌های روحی و حتی از آنچه در هیپنوتیزم پیش می‌آید استفاده می‌کنند، زیرا مخاطب‌شان، نه آیه و روایت را می‌پذیرفته و نه استدلال را. در زمان دکارت نیز شکاکیتِ عجیبی در جهانِ افرادِ متدینِ مسیحی وارد شده بود. سؤال اصلی این است که چرا و چگونه در جامعه‌ای به‌شدت مذهبی، چنین شکاکیتی به‌وجود آمد و ناگهان ورقِ تاریخ به این سمت چرخید که نسبت به خدا و دیانت دچار شک شدند؟ مشکلِ غربی‌ها در آن زمان چه بود که اگر هم عموماً خدا باورند، اما نمی‌توانند دیندار باشند؟! به‌نظر بنده، دکارت مؤسسِ یک نوع حضورِ تاریخی است و ما هنوز نتوانسته‌ایم به جایگاه تاریخی عبارتِ معروفِ او، که می‌گوید: «من شک می‌کنم؛ پس هستم»، پی ببریم. این عبارت، شروعِ یک تاریخ است. دکارت با «شکِ دستوری» می‌خواهد به‌گونه‌ای سعی کند تا افراد جامعه‌اش را از آنچه دیانت قرون وسطی به آن‌ها معرفی کرد و نتوانستند آن را قبول کنند، عبور دهد و آن‌ها را در تاریخ جدید هم‌چنان دیندار نگه دارد. به همین خاطر است که کتابِ معروفِ تمهیداتِ خود را به کلیسا هدیه می‌کند. او بسیار زودتر از ما متوجهِ این خطر شده بود. درست است که شیخ‌الرئیس در بحث «انسانِ طلق» می‌گوید: هیچ‌گاه کسی نمی‌تواند در «خودش» شک کند، چون خودش را در علم حضوری حسّ می‌کند که خودش است. اما منظور دکارت از شک دستوری این نیست. دکارت متوجه شده بود که آن هویتِ قرون‌وسطایی که برای دینداری مردم باقی‌مانده کافی نیست زیرا در آن فضا حقیقت، اُبژه انسان است و خدا و حقیقت را چیزی خارج از وجودِ خود می‌داند و سپس سعی در اثباتِ آن دارد. درواقع هویتِ قرون‌وسطایی بر این مسئله تمرکز داشت که آیا حقیقتی بیرون از «من» وجود دارد یا نه و دلیل وجود آن حقیقت چیست و با دلایل عقلی سعی در اثبات آن داشت. اما دکارت قواعد را به‌هم ریخت و از «خود» شروع کرد و از یقینی بودنِ شک و به‌تبعِ وجودِ خودش مسئله را آغاز کرد. درواقع دکارت به این یقین رسید که در شک کردنِ خود نمی‌تواند شک کند و اگر شک وجود دارد، پس حتماً شخص شکاکی هم وجود دارد و در این راستا به این یقین رسید که «پس من هستم» هرچند به عنوان کسی که شک می‌کند، باشم.

پس از دکارت، کانت نیز برای حفظ دینداریِ در حال افول به میدان آمد و در همین رابطه بود که گفت: «من عقل را محدود می‌کنم تا جای ایمان را باز کنم.» دیوید هیوم با انکار اصل علّیّت متذکر کانت شد که: «هیچ دلیلی نداریم که چیزی بیرون از ذهن ما وجود داشته باشد تا علت صورت‌های ذهنی ما به حساب آید.» و در این رابطه است که کانت می‌گوید: «هیوم نخستین بار من را از خواب جزمیت بیدار کرد.» هیوم معتقد بود که آنچه در بیرون از ذهن ما وجود دارد درواقع تصویری است که ذهنِ ما می‌سازد و لزوماً آن چیزی نیست که در خارج از ذهن ما «وجود» دارد. از این‌رو اصل علّیّت را نپذیرفته بود و آن را ساخته و پرداختۀ ذهنِ انسان می‌دانست. اصطلاحاً این حالت را سوبژه‌شدن انسان در نزد خود می‌گویند و تمامِ تاریخِ غرب جدید از این‌جا شروع می‌شود. در واقع دکارت بابی را فتح کرد و کانت در ادامه کار دکارت حرف‌اش این شد که: «من فقط آنچه را نزد خودم هست قبول دارم و آن را یقینی می‌دانم هرچند نمی‌گویم چیزی در بیرون وجود ندارد.» و دو اصطلاحِ «نومِن» و «فِنومِن» را مطرح کرد، به این معنا که ما توان شناخت «فنومن» را که در ذهن ما است، داریم و در مورد «نومن» همین اندازه می‌دانیم که هست. لذا فقط آنچه را که درونِ انسان هست به عنوان «فنومن» می‌پذیرد و قبول دارد. نقطۀ آغازِ اومانیسم همین‌جا است که درک خود انسان را محور می‌داند، چه در «هست‌ها» و «نیست‌ها» و چه در «بایدها» و «نبایدها».

## چگونه انسان سوژه خود شد؟

میشل فوکو بحثی دارد که چگونه انسان سوژه خود شد؟ چه اتفاقی افتاد که انسان مدرن به‌جز احساس خودش، هیچ چیز دیگر را نمی‌تواند بپذیرد؟ فوکو، کانت را جدّی می‌گیرد و او را نمادِ انسانِ جدید می‌داند، انسانِ جدیدی که محدود به ملّیتِ خاصی نیست. بنابراین در تاریخ مدرن اگر انسان با پدیده‌ای مواجه شود و در خودش نحوه‌ای از حضور را نیابد، نسبت ‌به آن مسئله بی‌تفاوت خواهد بود. کانت نمی‌گوید چیزی در بیرون وجود ندارد، بلکه می‌گوید که منِ انسان نمی‌توانم با آن نسبتی داشته باشم. این‌جا بود که فکر کرد شاید اخلاق بتواند به او کمک کند و قسمت دوم کتاب «نقد عقل محض» را نوشت که در آن دربارۀ اخلاق صحبت می‌کند.

نکته‌ای که باید به آن فکر کرد این است که متوجه شویم در هر حال بشر سوبژه خود شده است، یعنی نسبت به آنچه نزد خود دارد می‌تواند بیندیشد. چنین بشری دیگر سعی نمی‌کند خود را با جهان بیرونِ ذهن خود منطبق کند، بلکه برعکس، سعی دارد جهان را با نظرِ خودش منطبق ‌کند؟ قبلاً علم عبارت بود از انطباق ذهن با واقعیت، اما در نظر کانت و بشر جدید، علم عبارت است از آنچه انسان در نزد خود دارد و تلاش می‌کند در جهان پیدا کند و یا به طبیعت تحمیل نماید. تکنولوژی نیز بر این مبنا به ظهور آمد. تکنولوژی یعنی چیزی را که بشرِ امروز می‌خواهد، از این طبیعت استخراج می‌کند. در این رابطه می‌گوید: «انسان جدید مانند یک قاضی است که متهم را شکنجه می‌دهد تا به آنچه او می‌خواهد اقرار کند.» آیا واقعاً علم فیزیک یک علم است برای درک آنچه در عالم هست و یا علمی است که به‌وسیلۀ آن، آنچه را می‌خواهید از طبیعت می‌گیرید؟ ما عموماً گمان می‌کنیم علم فیزیک آنچه را که در طبیعت هست کشف می‌کند. بله، کشف می‌کند، اما چیزی را کشف می‌کند که می‌خواهد. هایدگر می‌گوید: «وظیفۀ متفکر است که متوجه این امر شود.» طبیعت این توانایی را دارد که هرچه را انسان می‌خواهد به او بدهد و این دلیل بر تطبیق و انطباق «ذهن» با «عین» نیست. اینجاست که می‌فهمیم چرا مسیرِ پیامبران در کشف حقیقت با مسیر علمی که امروز به عنوان علوم تجربی در میان است، فرق می‌کند.

کانت بر کارآمدیِ اخلاق تأکیدِ بسیاری داشت، زیرا از نظر او اگر کسی بخواهد فرهیخته شود در نزد خود فرهیخته می‌شود. اگر می‌خواهد شهرت پیدا کند یا به بهشت برود، در نزد خودش مشهور می‌شود و یا به بهشت می‌رود. به عبارتی، توصیۀ کانت این بود که «در درونِ خودت، خودت را بزرگ کن». او در قسمت سوم کتاب «نقد عقل محض»، درمورد هنر صحبت می‌کند، از آن جهت که هنر موجب حسِّ معنویت می‌گردد و روح انسان را تغذیه می‌کند و از این جهت در موضوع هنر به نوعی از لذّت نظر دارد که لذتِ بودن است و اگزیستانسیالیسم از این‌جا شروع می‌شود به معنای «حسِ حضورِ وجودی».

با این مقدمه خواستم ابتدا دربارۀ انسانِ جدید صحبت شود تا معلوم گردد مخاطب ما چه خصوصیاتی دارد و بنیان‌های تاریخی این انسان در چیست. انسان از جهتی و در بُعدی خاص به کمک استدلال‌های عقلی می‌تواند متوجه وجود حقایق عالم به صورت انتزاعی بشود در حالی‌که از طریق استدلال و به روش انتزاعی همه چهره‌های حقیقت به ظهور نمی‌آید و از این جهت گفته می‌شود استدلال برای درک حقیقت کافی نیست، نه آن‌که غلط باشد.

## فلسفه قاره‌ای و فلسفه تحليلی

ما امروزه دو نوع فلسه داریم، یکی فلسفۀ قاره‌ای که فیلسوفان آلمانی مثل کانت و هگل و هایدگر دنبال می‌کنند و دیگری فلسفۀ تحلیلی که فیلسوفان انگلیسی مثل برتراند راسل و یا توماس آکیئوناس دنبال می‌کنند. فلسفۀ تحلیلی به معنای حل کردنِ مسائل با عقل انتزاعی است، در حالی‌که فلسفۀ قاره‌ای به انسان و دریافت‌های او از خودش نظر دارد. ما در این زمانه باید در جریان این امور باشیم تا بدانیم با کدام انسان و با چه رویکردی روبه‌رو هستیم و به گفته آقای دکتر رضا داوری، «چه بخواهید و چه نخواهید، انسانِ امروز، انسانِ مدرن است؛ ربطی به اروپا ندارد و باید آن را بشناسیم.»

ممکن است بنده با صد دلیلِ عقلی موضوعی را اثبات کنم، ولی معلوم نیست شما را قانع کرده باشم زیرا شما در ابعاد دیگری از خودتان هم حاضر هستید که مربوط به «بودن» شما است و در این رابطه باید آنچه را عقل ثابت کرده به نوعی احساس کنید. شاید بتوان گفت انسان سیصد سال پیش حقیقت را به‌گونه‌ای برای خود تعریف کرده بود که برایش کافی بود، مثل آن‌که عقلاً خدا یا معاد را ثابت می‌کرد، در آن صورت قانع می‌گشت ولی انسانِ امروز چنین نیست. اشتباه ما این است که گمان می‌کنیم هنوز جوانان ما در زمان شیخ بهایی زندگی می‌کنند. انسانِ امروز در کلیّت خود، سوژه خودش است و خودش را جهان خود می‌داند. همیشه باید این نکته را در ذهن داشته باشیم که مخاطبِ ما برای خود یک جهان است و بنا دارد همه جهان‌ها را در درونِ خود تجربه کند. علم حضوری و معرفت نفس از جهتی متذکر همین نکته است زیرا در آن فضا انسان با خودش روبه‌رو می‌شود. این‌جا است که می‌فهمیم چرا امام راحل«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توصیه می‌کردند بحث «معرفة النفسِ» جلد هشتم اسفار ملاصدرا خوانده شود. کتاب‌های «دروس معرفت نفس» و «عیون مسائل النفس» از علامه حسن‌زادۀ آملی«رحمة الله‌علیه» و معرفت نفسی که علامه طباطبایی«رحمة الله‌علیه» در «رسالة الولایة» آورده‌اند به همین معناست. منتها باید به وجهِ در جهان‌بودگیِ انسان‌ها هم نظر کرد و به این نکته توجه نمود که علت اختراع ماشین سواری و هواپیما و اینترنت همه در راستای همین حضور جهانی انسان شکل گرفت که می‌خواست جهانِ طبیعت را در نزد خودش حاضر کند. سیصد سال پیش طبیعت، ابژه انسان بود، اما امروزه منِ انسان نیاز دارم که طبیعت را در خودم تجربه کنم تا بتوانم خودم باشم. به هر حال، انسان می‌خواهد همه‌چیز را در خودش بیابد و در خودش تجربه کند و جهانِ بیرونی را هم بر اساسِ سوبژۀ خودش بسازد این را می‌توانیم در تاریخ مدرن ببینیم.

## نسبت انسان با خدا و با جهان

امروزه بحث تطبیق و انطباق ذهن با عین، جای خود را به تصرفِ طبیعت داده ‌است. به همین دلیل است که می‌گویند کانت پدرِ تکنولوژی است. تکنولوژی یعنی من چیزی می‌سازم براساس میل خودم تا جهان برای من باشد، در صورتی که قبلاً برعکس بود و این انسان‌ها بودند که می‌خواستند برای جهان باشند و عارفان و پیامبران می‌گفتند که ما باید در جهانی که خدا خلق کرده حاضر و راضی شویم. ما امروز با مخاطبِ دیگری مواجه هستیم، چه خودِ مخاطب بداند که بر اساس روح بشرِ مدرن فکر می‌کند و چه نداند، در هر حال مخاطب ما خود را مساوی جهان می‌داند و با چیزی که در نزد او نیست نمی‌تواند ارتباط برقرار کند و زندگی کند. آیا واقعاً در آموزه‌های دینی ما نداریم که اسماء الهی نزدِ انسان است و انسان باید در نحوۀ بودن خود دقت کند؟ خداوند در قرآن، دربارۀ آدم«علیه‌السلام» می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛(بقره/31) و تمامِ اسماء را به آدم تعلیم داد. «اسماء» یعنی «حق، به جلوۀ خاص». برای همین می‌گویند «اسم» عبارت است از ذات به صفت خاص. لذا وقتی می‌گویید: «هُوَ الْحَیّ»، یعنی نظر به حضرت حق داریم به نور اسمِ «حیّ». پس وقتی خدا می‌فرماید تمامِ اسماء را به آدم تعلیم دادم، یعنی خودش را به انسان عرضه کرده‌ است، زیرا فرمود: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏»(اعراف/180) او را اسماء حسنایی هست، و در ادامه فرمود:‏ «فَادْعُوهُ بِها» او را به همان اسماء حسنا بخوانید. پس خداوند نزد انسان است و ما از درونِ خود او را می‌خوانیم. لذا در واقع جان انسان منوّر است به تمامِ انوارِ الهی. از طرف دیگر با توجه به این‌که فرمود تمامِ مخلوقات عالم، نور اسماء الهی‌اند، پس هرچه در این عالم به‌عنوان مخلوق وجود دارد، نورِ حضرت حق است به جلوات اسماء. به عبارت دیگر، ما در نزد خودمان هم تمامِ عالم را داریم و هم خدا را. بی‌حساب نیست که جناب مولوی می‌فرماید:

|  |  |
| --- | --- |
| ای نسخه نامه الهی که تویی! | وی آینه جمالِ شاهی که تویی! |
| بیرون ز تو نیست هرچه درعالم هست | درخودبطلب هرآنچه خواهی که‌تویی |

با توجه به نکات فوق می‌توان گفت تاریخ جدید و تولد بشر جدید می‌تواند بستر ظهور انسانِ آخرالزمان و اصیل‌ترین انسان بشود، زیرا کانت به این‌جا رسید که انسان باید همه‌چیز را در خودش بیابد. اما مشکلِ اندیشۀ کانت در واقع امکان به میدان‌آمدنِ نفس امّاره را در خود داشت که منجر به انسان خودبنیاد می‌شد و انسان به انانیّت تاریخیِ خود نزدیک می‌گردید، یعنی انسانی که می‌خواهد خودش، همه‌چیز باشد. ما هم در آموزه‌های دینی و در همان شعری که از جناب مولوی نقل می‌شود می‌توانیم به انسان بگوییم: «همه‌چیز، خودت هستی و در خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی.» ولی به عنوان خلیفة‌اللّه که حامل اسماء الهی است.

در این رابطه می‌توان به اندیشه ملاصدرا و «عین‌الرّبط» بودن انسان نسبت به خداوند فکر کرد. ملاصدرا تقریباً معاصر دکارت است. طبق اسناد تاریخی، مستشرقانی که به دربار شاه عباس می‌آمدند، مدام از دکارت صحبت می‌کردند و استادانِ ملاصدرا نیز مثل جناب میرفندرسکی و شیخ بهایی که در دربار شاه‌عباس رفت و آمد داشتند، متوجه نظرات دکارت شده‌اند و به احتمال زیاد ملاصدرا با نظرات دکارت و حساسیت او نسبت به نحوه بودنی که برای انسان قائل بوده، آشنا شده و می‌توان گفت جناب ملاصدرا در همان تاریخی که دکارت حاضر است، حاضر می‌شود ولی با حضوری بسی فاخرتر، به جهت روح تشیّع و نور اهل‌بیت. حتماً در جریان هستید که ریشۀ اخباری‌گری در شیعه از اروپا شروع شده‌است. وقتی این موضوع را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که اخباریون، معاصر جان لاک بودند و ملا احمدِ استرآبادی با شاه صفوی رفاقت داشته‌است[[1]](#footnote-1)و علتِ تبعیدِ ملاصدرا نیز اخباریون فعّال در دربارشاه عباس می‌باشند. جناب ملاصدرا با نظریه «اصالتِ وجود» وارد آن میدانی شد که دکارت وارد شده بود. البته مهم نیست که جناب ملاصدرا تحت تأثیر دکارت بوده یا نه، چندان فرقی در اصل ماجرا نمی‌کند. مهم این است که نظریۀ او جوابگوی سؤالاتِ امروزین ما می‌باشد و نظریه اصالت وجود با درک انسانِ جدید همراهی دارد. در بحث هویت تعلّقیِ مخلوق، به این نکته می‌رسیم که انسان عینِ ربطِ به حضرت حق است و چون عین ربط است، از سویی هیچ چیزی از خودش ندارد و از سویی چون عین تعلّق به حضرت حق است در همه‌جا به وجود حضرت حق حاضر است، همان نکته‌ای که آیۀ «أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»(فاطر/15) متذکر آن است که می‌فرماید شما «فقیر إلی الله» هستید، یعنی وجود شما عین ربط به خداوند است. به گفته شهید مطهری«رحمة‌الله‌علیه» این نکته حقیقتاً ظریف‌ترین نکته‌ای است که می‌توان در رابطه با هویت انسان نقل کرد. این‌که نسبتِ انسان با حضرت حق، عین ربط است باعث می‌شود تا هویت انسان را هویتی تعلقی بدانیم. لازمۀ «عین ربط» بودن این است که انسان در تمامِ حیطۀ حضور خدا، «بالحقّ» حاضر است، در عین این‌که در این حضور هیچ استقلالی ندارد و «فقیر إلی الله» است.

## حضور آخرالزمانی انسان

سخن در این است که آیا می‌توان از مختصاتِ انسانِ جدید غفلت کرد و یا باید با نظر به مختصات انسان جدید، به وسعتی که آخرالزمان برای انسان متذکر شده‌است، فکر کنیم؟ امام سجاد می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ‏ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَعَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُور»(الكافى، ج 1، ص 91) خداوند مى‏دانست در آخرالزمان اقوام متعمّقى مى‏آيند كه براى آن‏ها سوره توحيد و شش آيه اول سوره حديد را نازل كرد. آیا ما در تاریخ خودمان توانسته‌ایم باب نظر به سورۀ توحید و شش آیه اول سوره حدید را باز کنیم؟ این‌که خداوند در عین بودن و در همه‌جا بودن یعنی در «احدیت» خود، «صمد» است و همه به سوی او هستند، امری است که انسانِ جدید در تقدیر تاریخی خود به دنبال آن است و می‌خواهد در عین حضور در آغوشِ احدیتِ خدا، رفتن به‌سوی خدا را در نزد خودش حس کند. این همان وسعت حضوری است که انسان در نهایی‌ترین حضور خود به دنبال آن است.

یکی از اساتید معارف اسلامی می‌‌فرمودند: «هر وقت مباحث کتاب «معارف» را می‌خواهند تدریس کنند، دانشجویان چندان توجه نمی‌کنند. اما وقتی موضوعاتی که در کتاب «آداب‌الصلاة» حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است را مطرح می‌کنند، همه توجه می‌‌نمایند. به نظر بنده علت این امر آن است که مطالب کتاب «آداب الصلاة» با بودن و اگزیستانسِ خود دانشجویان رابطه دارد و بودن خود را در تذکرات آن کتاب احساس می‌کنند؟ ولی در کتاب «معارف اسلامی» بیشتر با باورهای ذهنی خود روبه‌رو هستند و احساس درونی و حضوری برای آن‌ها به ‌وجود نمی‌آید.

حال با توجه به آنچه عرض شد آیا به این فکر کرده‌ایم که انسانِ جدید با انتظاری خاص، می‌تواند مخاطبِ ما باشد؟ آیا نباید زبانی به میان آید که این انسان ابعادِ وجودی خود را در خود بیابد و اگر هم سوژه خود شده، خود را بسی فاخرتر احساس کند؟ نظر بنده آن است که جناب ملاصدرا در همین تاریخ و با نظر به نگاهی که انسان جدید از خود دارد، مسئله را به صورتی بسیار فاخر ارائه داد. او روشن کرد این انسان است که همواره با خود و در خود به‌سر می‌برد ولی نه به صورت مستقل و خودبنیاد، بلکه به صورتی که عین ربطِ به حضرت حق است و بودن او همان «ربط» او به حضرت حق است و جایگاه دین الهی آن است که انسان با عبادات الهی، آن ربطِ تکوینی را در خود به حالت تشریعی در آورد و با عبودیت خود، عین ربط‌بودن خود را احساس کند. اگر انسان جدید از این موضوع غفلت کند آنچه می‌ماند همان خودبنیادی و نهایت انانیّت است که چیزی جز جهنم و ظلمات نیست. انسان در دل حضور در خود می‌تواند همه بهشت‌ها را در خود به ظهور آورد، به همان معنایی که در اوج ظلماتِ آخرالزمانی، بالاترین نور به ظهور می‌آید، زیرا بُعدِ اسمایی و هویتِ تعلقی انسان باعث می‌شود تا نور بر این ظلمات بتابد و حقیقتاً نور حضرت مهدی در همین ظلمات ظهور می‌کند.

ما یک مشکل داریم و یک راه‌حل. مشکل ما این است که متأسفانه جوانان ما تصوری که از استادان معارف و روحانیون دارند آن است که گمان می‌کنند آن‌ها می‌خواهند امری را بر آن‌ها تحمیل و تکلیف کنند که به جان آن‌ها در امروزشان ربطی ندارد. در حالی‌که بنا بر این است که از طریق مباحث معرفتی، گم‌شدۀ جوانان به آن‌ها داده شود تا احساس حضوری بیشتر و شفاف‌تر نزد خود بکنند. البته بنا نیست ما به فلسفۀ کانت و دکارت بپردازیم ولی به هر حال انتظار می‌رود دین را به‌گونه‌ای با مخاطبان خود در میان بگذاریم که بتوانند با آن ارتباط وجودی برقرار کنند و پاسخ جان خود را در آن مباحث بیابند. ما مطالب بسیار نابی برای بشر امروز داریم که اتفاقاً سخت به دنبال آن است و می‌توانیم با فهم آنچه دکارت و کانت و هگل و هایدگر کرده‌اند و در دل همان نگاهی که آن‌ها به انسان جدید دارند، در افق صدرایی مطالبی بسی فاخرتر را به میان آوریم و آنچه را کانت آرزو می‌کرد صورت عمل بپوشانیم، بدون آن‌که جایگاه عقل را محدود کنیم تا برای ایمان جا باز شود. اگر از «من شک می‌کنم، پس من هستم» که دکارت مطرح کرد و به «هست»، برای انسان نظر کرد، شروع کنیم و به کانت برسیم و سوبژه‌شدنِ انسان برای خودش را مدّ نظر داشته باشیم و سپس ملاصدرا و «اصالت وجود» را در ادامه مدّ نظر آوریم؛ از یک طرف انسان جدید را مدّ نظر آورده‌ایم و از طرف دیگر متوجه وجه قدسی آن انسان گشته‌ایم. همان تلاشی که جناب هایدگر با طرح «وجود» به همان معنایی که خودش از «وجود» فهم کرده بود، دنبال می‌کرد. اتفاقاً درک هایدگر در این تاریخ مهم است. یکی از اساتید حوزه علمیه از بنده پرسیدند: «شما چرا هایدگر می‌خوانید؟» عرض شد: «برای این‌که قرآن را بفهمم.» پرسیدند: «چگونه؟» عرض شد: «اگر مسائل بشر جدید را به‌خصوص با نگاهی که هایدگر به انسان دارد، بفهمیم و سپس با قرآن مواجه شویم، قرآن برای ما حرف‌ها دارد. مهم آن است که مسائل خود را به قرآن عرضه کنیم و از قرآن نظر بخواهیم، همان‌طور که احتمالاً نظریه «اصالت وجود» ملاصدرا در مواجهۀ با دغدغه‌‌ای که دکارت نسبت به وجود انسان داشت، ظهور کرد. عمده آن است که جهان خود را بشناسیم و در این جهان و این تاریخ مسائل و مشکلات خود را به قرآن عرضه کنیم و در مواجهه با قرآن، مسائل خود را حل کنیم. در چنین فضایی جوانان ما جایگاه دروس معارف اسلامی را می‌فهمند و از آن استقبال می‌کنند زیرا متوجه می‌شوند چگونه باید نسبت به مسائل خود با قرآن و روایات مواجه شوند. باید انسان را با خودش آشنا کرد و از این جهت عرض شد اگر مشکلی داریم که جوانان گمان می‌کنند ما می‌خواهیم امری را بر آنان تحمیل کنیم که نیاز آن‌ها نیست، از آن طرف هم اگر متوجه شوند امکاناتی در قرآن و معارف اسلامی هست که جوابگوی بشر جدید است؛ قدمی به جلو برداشته‌ایم.

## حضور ذيل اراده الهی

**سؤال:** با این توصیفات ناچاریم ساختار را به‌کلّی تغییر دهیم تا بتوانیم حرف‌های تازه‌ای برای مخاطب بزنیم. ما مثلاً به دانشجو «عقاید اسلامی» آموزش می‌دهیم، که این در واقع همان «کلام» است، یا «انقلاب اسلامی» را طوری مطرح کنیم که همان مباحث علوم سیاسی است. در واقع این‌ها کاری نیست که از انسان شروع کنیم و انسان را در این مباحث با خودش آشنا کنیم. ما همان حرف‌های قدیمی را به صورتی دیگر می‌زنیم، بدون آن‌که متوجه باشیم با انسان دیگری روبه‌رو هستیم، باید محتوای دیگری عرضه شود. از سویی اگر بخواهیم ساختار دروس معارف را تغییر دهیم، معلوم است که کار بسیار سخت خواهد بود به‌خصوص که دست‌اندرکاران مربوطه در این مورد فکر نکرده‌اند. منِ روحانی می‌خواهم با جوانِ امروز ارتباط برقرار کنم، با این‌که می‌دانم معارف گرانقدری در اختیار داریم ولی نمی‌دانیم از کجا شروع کنیم که جوان ما احساس کند مسائل‌اش را با او در میان می‌گذاریم. تمامِ دستاوردهای ما مربوط به گذشته‌اند. سؤال این است که اکنون از کجا شروع کنیم؟ چگونه می‌توان با جوانی که در جهانی دیگر زندگی می‌کند ارتباط برقرار کرد و دین را به او چشاند؟ نمی‌توان از کتاب‌های عرفانیِ قدیمی استفاده کرد. در واقع این‌که چگونه این کار را شروع کنیم بحثی است و این‌که چگونه آن را در ساختار وارد کنیم نیز بحثی دیگر است. اصلاً آیا محتوایی برای ارائه داریم؟ برای تولید این محتوا چه کاری باید انجام دهیم؟ چه باید کرد؟

**استاد:** اولاً توجه داشته باشید که ما در «روش» نباید ساختار را به‌کلی تغییر دهیم و دیگران را نفی کنیم، باید متوجه حضور تاریخی خود باشیم. هگل معتقد است تاریخ را باید در هر مرحله‌ای مطابق آن مرحله حس کرد و از این جهت طرح‌های ما باید به‌گونه‌ای باشد که برای سؤالاتِ آیندۀ جوانان نیز پاسخ داشته باشد و جوانان را در برابر سؤالاتی که پیش می‌آید، آماده کنیم وگرنه آن‌ها را از دست می‌دهیم.

به این نکته فکر کنید که همواره «حقیقت» در تاریخ، مطابق ظرفیت و نیاز آن تاریخ ظهور می‌کند. در همین رابطه قرآن می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»(الرّحمن/29) هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است از او- يعنی از خداوند- تقاضا دارند و او هر روز و روزگاری به شأنی مطابق طلبِ آن‌ها جوابگوی آنان است. عجیب است که طلب ازسوی آنچه در آسمان‌ها و زمین است شروع می‌شود و جالب اینجاست که می‌فرماید خداوند در هر مرحله از تاریخ به شأنی مطابق نیاز مخلوقات به ظهور می‌آید. اگر «یوم» را «تاریخ» معنا کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که خدا در هر تاریخی مناسبِ همان تاریخ تجلی پیدا می‌کند و اگر نتوانیم در آن تاریخ مطابق آن زمانه با خدا ارتباط برقرار کنیم، با حقیقتِ آن تاریخ که همان انوار الهی و شئونات ربّانی است، ارتباط برقرار نکرده‌ایم. اگر با آیات و روایات در تاریخ حاضر باشیم، می‌توانیم سخنانی بگوییم که دقیقاً همان مطالبی است که نیاز افراد است و در هیچ جای دیگری نمی‌توانند آن سخنان را بیابند. آیا «حقیقت» در هر زمانه‌ای همان افقِ گشوده‌ای نیست که ما را هم در بر می‌گیرد؟ چرا حقیقت را در حدّ یک مفهوم تقلیل دهیم؟ بنده همیشه در رابطه با نظر به «حقیقت»، رخداد اربعینیِ اخیر را مثال می‌زنم که چگونه در آن پیاده‌روی، ارادۀ الهی شما را در بر می‌گیرد و در این خصوص داریم همین‌که زائر از خانه‌اش حرکت کرد، فرشته‌ها به‌سراغش می‌آیند و او را دربر می‌گیرند. در تاریخ انقلاب اسلامی نیز ما در ذیل ارادۀ الهی قرار گرفته‌ایم و لذا باید خودمان را در آغوش خدا احساس کنیم. خدا در این تاریخ، به ارادۀ خاصی تجلی کرده‌است و حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این رابطه فرمودند: «این قرن به خواست خداوند قادر، قرن غلبه مستضعفان بر مستکبران و حق بر باطل است.»(صحیفه امام، ج15، ص171) به همان معنا که اراده الهی به عنوان حقیقتِ مربوط به این دوران این‌گونه ظهور می‌کند و چنانچه ما خود را در دل انقلاب اسلامی ذیل اراده الهی قرار دهیم، به یک معنا به معراجی نایل می‌شویم که شدیدترین اُنس با خداوند است.

بنده با خواندنِ کتاب «تنها گریه کن» که گزارش مادر شهید محمد معماریان از فعالیت‌های خود و شهیدشان بود، بسیار متأثر شدم. کتاب مربوط به خاطرات خانم اشراف‌السادات منتظری از قبل از انقلاب بود تا دوران انقلاب و دوران دفاع مقدس و شهادت فرزندشان و مرحله بعد از دفاع مقدس. به نظر بنده ما هنوز در مورد مرحله بعد از دفاع مقدس آن‌طور که شایسته است، درک تاریخی مناسبی نداشته‌ایم. امثال شهید آوینی از یک جهت و شهید حاج قاسم سلیمانی از جهت دیگر نمونه‌های نسبتاً خوبی بوده‌اند، ولی هنوز آوینی‌ها و حاج‌قاسم‌ها در پیش داریم. بنده در شبکۀ افق، روز پنج‌شنبه یعنی یک روز قبل از شهادت سردار سلیمانی، مصاحبه داشتم و در آن مصاحبه عرض شد: «حججی‌ها در پیش‌اند.» زیرا معتقدم وجدان عمومی مردم به دنبال چیزی است بیش از آنچه فعلاً با آن روبه‌رویند. در نظر داشته باشید ما یک وجدان عمومی داریم و یک افکار عمومی؛ افکارِ عمومیِ اکثر مردم در اختیار رسانه‌های دشمن است، اما وجدانِ عمومیِ آن‌ها در اختیار امامین انقلاب است. این آن چیزی است که جهان مدرن انتظار آن را نداشت و گمان می‌کرد می‌تواند با سیطره رسانه‌ها و با در اختیارگرفتنِ افکار عمومی، اندیشه‌های انسان‌ها را در اختیار بگیرد. اگر آثار هرتسل از بنیان‌گذاران رژیم صهیونیستی را بخوانید، متوجه می‌شوید که انتظارِ رژیم صهیونیستی این بود که با به‌دست آوردن و کنترلِ رسانه‌ها، می‌توانند جهان را کنترل کنند، ولی این‌طور نشد. در این تاریخ اراده‌ای ظهور کرده‌است و مردم ما ذیل آن اراده تحت تأثیر سخنان قدسی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» حاضر شدند، در آن حدّ که اخیراً دیدم یکی از دانشمندان، زلزلۀ امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را موجبِ افولِ آمریکا دانسته‌است. ممکن است کسی با نگاهی صرفاً سیاسی به این مسائل نگاه کند، ولی ما یک نوع «حضور» در این مسائل می‌بینیم. اگر خودتان را در این نقطه از حضور اراده الهی قرار دهید و این رویکرد را اتخاذ کنید، آنچه باید اتفاق بیفتد و شایسته است اتفاق بیفتد، محقق می‌شود. هرچند به ظاهر سیطره رسانه‌ای، دشمنان اسلام را پیروز نشان می‌دهد ولی این ظاهر قضیه است. مثل وقتی فرعون و لشگریانش بنی‌اسرائیل را که بنا داشتند از مصر خارج شوند، تعقیب کردند. قرآن می‌فرماید: «قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ»(شعراء/ 61 و 62) اصحاب حضرت موسی گفتند: حتماً ما به چنگ آنان خواهیم افتاد و حضرت موسی گفت: این چنین نیست. بی‌تردید پروردگارم با من است و به‌زودی مرا هدایت خواهد کرد.

با نظر به آیه: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»(قلم/4) و با تبعیت از رسول خدا ما باید بتوانیم با افراد مدارا داشته باشیم و از این طریق یعنی با سجایای اخلاقی پاسخ‌گوی سؤالات‌شان باشیم، به همان معنایی که با نظر به سیره رسول خدا می‌توان گفت:

|  |  |
| --- | --- |
| ‌ای لقای تو جوابِ هر سؤال | مشکل از تو حل شود بی قیل ‌و قال |

اگر ما پنج نفر پیامبر اولوالعزم در راستای نبوت داریم، اما خدا می‌داند هزاران جوان اولوالعزم در راستای درک حقیقت داریم، حقایقی که در فرهنگ تشیع در بستر خِرَدِ خسروانی درک شده است. آقای پروفسور هانری کربن، شاگرد هایدگر بود، ولی متوجه می‌شود در ایرانِ شیعه روح و روحیه‌ای هست که می‌تواند جوابگوی بشر امروز باشد. او به ایران می‌آید و خدمت علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» می‌رسد و با همدیگر گفتگوها دارند و به جهت آن‌که «جهانی» فکر می‌کند، خیلی خوب مطالب را می‌گیرد. آقای دکتر دینانی می‌گفتند هانری کربن در محضر علامه«رحمة‌الله‌علیه» گفت: «من شیعۀ افلاطونی هستم و برای خودم ذکری دارم.» از او می‌پرسند ذکرتان چیست؟ کربن پاسخ می‌دهد: «من شب‌ها " اصول کافی" می‌خوانم و گریه می‌کنم.» کربن برای بنده یک نمونه است به عنوان انسانی که می‌خواهد در جهان حاضر شود.

اگر انسان خودش را در جهان حس کند، مسئله‌اش با مطالعه کتاب و یا معارف اسلامی تغییر می‌کند، زیرا در آن صورت سعی می‌کند جایگاه تاریخی خود را از آن طریق بیابد، نه این‌که بخواهد صرفاً چیزهایی یاد بگیرد! مثل آن‌که بنده باید مسئله کانت را بدانم تا جهان خود را بشناسم، یا باید مسئله هایدگر را بدانم تا جهان خودم را که هایدگر هم در آن حاضر است، بشناسم.

آیت‌الله جوادی آملی«حفظه‌الله» در بارۀ علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» می‌فرمایند:

«علامه طباطبایی از مسائلی که در عالم اتفاق می‌افتاد در خدمت قرآن بهره برد؛ علامه حادثه‌های تاریخی را ورق زد، مشروطه را تشریح و خواسته‌های مشروطه را شناسایی کرد، جنگ جهانی اول و دوم را شناسایی کرد و پس از فیش‌برداری از سؤال‌های آن، وارد تفسیر شد، آن سؤال‌ها را به خدمت قرآن عرضه کرد و پاسخ گرفت که المیزان شد.»[[2]](#footnote-2)

نتیجۀ مواجهۀ علامه با جهان «تفسیر المیزان» می‌شود. واقعاً اگر انسان در تاریخ خود باشد، ابرمرد می‌شود. شاید حدود 20 درصد از مطالبی که در «تفسیر المیزان» است، دربردارندۀ مسئلۀ امروز ما باشد، اما روح آن تفسیر متذکر مسائل امروز بشر است و از این جهت نورانیت عجیبی دارد.

هایدگر در جایگاه تاریخی خود و ملاصدرا نیز در جایگاه تاریخی خود که با سخنان و تذکرات‌شان نظر به وجود انسان دارند؛ انسان‌های عجیبی هستند، از آن جهت عده‌ای هایدگر را فیلسوف نمی‌دانند زیرا به صورت انتزاعی صحبت نمی‌کند. در ابتدای کتاب «هستی و زمان»، دلایلی می‌آورد که استدلال برای بشر کافی نیست؛ نه این‌که غلط باشد بلکه باید به «بودن» انسان در نزد خودش نظر کرد، امری که تا حدّی مباحث «معرفت نفس» متذکر آن است. علامه شعرانی و علامه حسن‌زاده«رحمة‌الله‌علیه» به یادگیری زبان فرانسوی پرداختند و متوجه مباحث انسان در فلسفه غرب شدند و احتمال می‌دهم آن بزرگواران در ارتباط با مفهوم «دازاینِ» هایدگر به بحث معرفت نفس پرداخته باشند. اگر کسی مطالب «معرفت نفس» را با نظر به «دازاین» که هایدگر مطرح کرده است دنبال کند نتایج بیشتر و بهتری به‌دست می‌آورد. ما در معرفت نفس، در نسبت با تجرد خودمان با خدا، خودمان را می‌یابیم، و هایدگر بحث در «جهان‌بودگیِ» انسان و نسبتی که با اطرافش دارد را به میان می‌آورد که هر کدام مکمل دیگری هستند، به‌خصوص که ما با طرح «عین الرّبط‌بودنِ» انسان، ظرائفی را در رابطه با اُنس با «حقیقت» به میان می‌آوریم، تا خود را در وسعتی بیشتر احساس کنیم.

**سؤال:** جسارتاً بنده پاسخ سؤالم را نگرفتم. از کجا شروع کنیم؟

**استاد:** عنایت داشته باشید که بحث در تذکر به نوعی از «حضور» است تا خود انسان به صحنه آید و مصداق‌های مناسب بودن خود را در خود بیابد. در قرآن داریم که می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ»(بقره/215) از تو می‌پرسند چه چیزی را انفاق کنند؟ در جواب می‌فرماید: «قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَليمٌ» به جای آن‌که مستقیماً جواب سؤال را بدهد، می‌فرماید: بگو: هر چیزی از امور خیر را که انفاق می‌کنید، افرادی مانند والدین و نزدیکان و ... را در نظر بگیرید. گاهی لازم است به جای این‌که پاسخ مستقیم به سؤال بدهید، مخاطب را متوجه ابعاد وجودی خودش بکنید. بنده سعی کردم به جای پاسخ مستقیم به سؤال جنابعالی، حضور در تاریخی را که هستیم متذکر شوم تا در این فضا خود را و دیگران را دنبال کنید تا هرکس با شما رابطه پیدا کند رابطه‌تان با او، حضوری و تاریخی ‌شود، به آن معنا که مخاطب شما سعی کند موضوع را در خود دنبال کند تا رابطه شما به جای «تعلیمِ» یک موضوع، «تذکرِ» به آن موضوع شود.

در مراسم چهلمین روز شهادت سردار سلیمانی در کنار مزار آن شهید عزیز عرض شد، «همه ما حاج قاسم هستیم» و باید مسیرِ این شهید بزرگوار را در خود ادامه دهیم. همان‌طور که اگر در شرایط اربعینیِ اخیر از کسانی بپرسید چرا به کربلا می‌روند، به‌نظرم هر جوابی بدهد جواب نیست! زیرا در حضوری قرار دارد که گزارش از آن با کلمات ممکن نمی‌‌باشد. به قول آیت‌اللّه حسن‌زادۀ آملی«رحمة‌الله‌علیه»: «حلوای تن‌تنانی تا نخوری ندانی». یعنی امری است که باید در آن حاضر شد. امام صادق می‌فرمایند: «وقتی می‌خواهی نماز بخوانی، به یاد خدا و رسول خدا باش، ولی یکی از ما را نصب‌العین خود قرار بده.»(بحارالأنوار، ج 81، ص 207) آیت‌اللّه قاضی با نظر به همین قاعده به شاگردان‌شان می‌فرمودند: «هروقت می‌خواهید نماز بخوانید، استادتان را در مقابل‌تان مدّ نظر آورید.» این به جهت آن است که انسان در آن حالت در افق نظر خود، شخصیت آن عزیزان را مدّ نظر می‌آورد و در حیطه حضور آن‌ها در عالم حاضر می‌گردد و حسّ می‌کند با آن‌ها در صحنه نمازش حاضر است. این‌که می‌گویند به نیابت از امام زمان به سفر زیارتی بروید نیز به همین منظور است، زیرا ایشان انسانِ کاملِ حیّ هستند و ما از ایشان بیگانه نیستیم. پس می‌توانیم در افقِ حضورِ ایشان وارد عبادات خود شویم. با توجه به این نکته به نظر می‌آید انسان‌ها می‌توانند در نسبت با یکدیگر، بیشتر خود را حاضر بیابند. کسی را می‌شناسم که می‌گفت یک بار با نظر به حضور آیت‌اللّه شاه‌آبادی«رحمة‌الله‌علیه» وارد نماز صبح شدم. اسراری از سرّ قَدَر برایم حل شد که فکر آن را هم نمی‌کردم! در کتاب «چگونگی فعلیت یافتنِ باورهای دینی»، به‌تفصیل به این بحث پرداخته‌ شده است. از آنجا که مرحوم شاه‌آبادی و دیگر استادان در عالم برزخ قرار دارند، با نظر به حضور آن‌ها می‌توان ارتباط خاصی با آن‌ها برقرار کرد که بسیار متفاوت از ارتباط‌های معمولی است. از این جهت می‌توان بعضاً پاسخ سؤال‌ها را در یک شخصیت یا در حضورِ تاریخیِ او پیدا کرد.

جناب اباذر غفاری پس از آن‌که نسبت به بت‌پرستیِ جامعه خود مسئله‌دار شد و بالاخره در مکه مکرمه به ملاقات رسول خدا نایل گشت و گمشده خود را پیدا نمود و با شوری فراوان در مسجدالحرام از توحید سخن گفت و پس از آن‌که مورد آزار مشرکان مکه قرار گرفت، پیامبر خدا به او دستور دادند به غفار یعنی به شهر خود برگردد و او پس از آن‌که به غفار برگشت پیامبر را ملاقات نکرد تا پس از هجرت آن حضرت به مدینه. جناب اباذر با همان دیدار اولیه نسبت خود را با رسول خدا و با خداوند مشخص کرد و در آن مدت که در غفار بود در بستر همان فهم اولیه که از توحید یافته بود تمام اهل غفار را مسلمان کرد. این نشان می‌دهد که رابطه‌ای ورای رابطه کلامی و انتزاعی میان افراد وجود دارد. در همین رابطه جناب مولوی می‌گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| ای خدا، جان را تو بنما آن مقام | کاندرو بی حرف می‌روید کلام |

می‌توان در نسبت با همدیگر، این‌گونه فکرکرد که افقی گشوده شده و هرکس می‌تواند نزد خودش باشد، ولی در افق‌ حضور دیگران نسبت به توحید نیز حاضر گردد. گادامر فیلسوفی کاملاً مذهبی است و حتی نسبت به مذهب تعصب هم دارد و کتاب بسیار خوب «حقیقت و روش» را تدوین می‌کند تا روشن نماید، «حقیقت» ماورای روش‌های معمولی، مثل قیاس‌های منطقی، خود را می‌نمایاند. نمی‌گوید روش‌های قیاسی غلط است، می‌گوید کافی نیست. او معتقد است بسیاری از ابعاد حقیقت طوری‌اند که اگر آن‌ها را در قالب استدلال محدود کنیم ابعادی از «حقیقت» فرو کاسته می‌شود. ما باید با مردم از خداوند سخن بگوییم و با استدلال به شبهات‌شان پاسخ دهیم ولی بنا نداریم خداوند یا دین او را در حدّ استدلال متوقف کنیم.

## روش تبيين معارف

**سؤال:** این‌که ما جهانِ مخاطب را به‌درستی ترسیم کنیم و بخواهیم او را به آن توجه دهیم که در محضرِ خودِ عالی و متعالی‌‌اش حضور یابد، آن‌گونه که بنده متوجه شدم، این کار از سنخِ تعلیم و تعلّم نیست، بلکه بیشتر نوعی صیرورت و شدن است و اگر تعلیم و تعلم هم باشد، از سنخ علم حصولی نیست، از جنس علم حضوری و تذکر به ابعاد فطری و وجودی خود فرد است. اما به هر حال، باید این گفت‌وگو میان ما و مخاطب شکل بگیرد. اکنون که با مخاطب در حالت انقطاعِ مفهومی به‌سر می‌بریم، چگونه می‌توانیم آن پلِ ارتباطی را با او متصل کنیم؟ طبق آنچه بنده متوجه شدم، حضرت‌عالی مباحث معرفت نفس را توصیه می‌کنید. اگر بخواهیم همین کار را انجام دهیم و مثلاً با رویکرد صدرایی به این قضیه بنگریم، چه باید بگوییم؟ یعنی خودِ این تذکر به حضور، دقیقاً چگونه باید باشد؟

**استاد:** نکته دقیقی را متذکر می‌شوید. تجربۀ بنده این بود که بعد از طرح مباحث «معرفت نفس» و «برهان صدیقین»، بحث «معاد» به صورت حضوری مطرح شد و ابتدا بحث «معاد» در کتاب «معاد، بازگشت به جدّی‌ترین زندگی» تدوین گشت و سپس در حدود 75 جلسه شرح داده شد. با توجه به این امر به نظر بنده اگر بحث «معاد» به صورتی که در کتاب مذکور تنظیم شده برای جوانان مطرح گردد، نه‌تنها آن نوع سرخوردگی‌ها که در ذهن خود نسبت به مباحث «معاد» دارند، رفع می‌شود حتی نوعی ذوق و شیفتگی در آن‌ها شکل می‌گیرد زیرا متوجه «حضورِ اکنونِ بیکرانه جاودانِ» خود می‌شوند. لذا نه‌تنها از این طریق متوجه تجرد و بیکرانگی، یعنی «لایقف‌بودن» خود می‌گردند بلکه هم‌اکنون آن حضور را احساس می‌کنند. باید مخاطب را متذکر این حضور بنماییم. این نوع نگاه به «معاد» و جاودانگی انسان از یک جهت، همان نظر به «دازاینی» است که جناب هایدگر مدّ نظر دارد و از جهت دیگر نظر به وجه قدسی انسان است. هایدگر تلاش می‌کند متذکر وجه قدسی انسان باشد اما دستش خالی است. در حالی‌که ما با نظر به آموزه‌های دینی و حِکمی‌مان از این جهت دست‌مان خالی نیست. این‌که پیامبر خدا فرمودند: «اَلْانَ قِیامَتِی قَائِمٌ»(شرح مقدمه قیصری، سیدجلال آشتیانی، ص 834) و تأکید دارند بفهمانند هم‌اکنون قیامتِ آن حضرت برای‌شان امری حاضر و قائم است؛ نکته مهمی است. به این معنا که این یک راه است در مقابل بشر و هرکسی می‌تواند در مواجهه با قرآن، آن حضور را در خود احساس کند که هم‌اکنون نیز در ابدیت است. ما به جوانان خود این مسئله را تذکر می‌دهیم و روی آن تأکید می‌کنیم. اگر بخواهیم «دازاین» را ترجمه کنیم - البته هر چند عملاً نمی‌توان به درستی معادلی برای آن در زبان فارسی پيدا کرد- شاید بتوان گفت به معنای «تقرّر وجود و جهان‌بودگیِ انسان» است، حضوری از انسان که ماورای نظر به جهان کثرات است بلکه نظر به نفسِ «عالَم‌داشتنِ» اوست.

با توجه به نکات فوق به نظر بنده رویکرد جنابعالی می‌تواند به این صورت باشد که ابتدا بحث «ده نکته در معرفت نفس» را بیان کنید و سپس به بحث «برهان صدیقین» و بحث «معاد» بپردازید و مخاطبان خود را متذکر حضور جاودانه اکنون‌شان بکنید. قرآن در توصیف «معاد» می‌فرماید: «لَا رَیْبَ فِیهِ» یعنی چیزی که نمی‌توان در آن شک نمود و این در صورتی است که مخاطب ما آن را احساس کند و اگر کسی به تجرد خود دست یافت، هم‌اکنون می‌تواند با تقوای لازم تمام ارتباط خود با ابدیت‌اش را احساس نماید.

در روايت داريم كه راوي از حضرت ‌امام‌ رضا مي‌پرسد: مرا از بهشت و جهنم خبر دهيد، آيا هم اكنون آن‌ها خلق شده‌اند؟ حضرت فرمودند: بلي، و رسول‌الله وقتي به معراج رفتند داخل بهشت شدند و آتش را ديدند. راوي مي‌گويد: عده‌اي از مسلمانان مي‌گويند بهشت و جهنم مقدر شده‌اند ولي خلق نشده‌اند. حضرت فرمودند: آن‌ها از ما نيستند و ما هم از آن‌ها نيستيم:

«مَنْ اَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنّار كَذَّبَ النَّبِيَّ وَ كَذَّبَنا وَ لا مِنْ وِلايَتِنا علي شَيْئٍ وَ يَخْلُدُ في نارِ جَهَنَّم. قال‌الله: هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتي يُكَذِّبُ بِهَاالْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَها وَ بَيْنَ حَميمٍ آنٍ».[[3]](#footnote-3) پس كسي كه منكر خلقت فعلي بهشت و جهنم شود، پيامبر و ما را تكذيب كرده است و از دوستان ما نيست و براي هميشه در آتش است. خداوند در آيه 44 سوره الرّحمن فرمود: اين است جهنمي كه گناهكاران انكار مي‌كردند و هم اكنون گناهكاران بين آن جهنم و آب‌جوشان در حال طواف‌اند.

و نيز در روايت داريم که پیامبر فرمودند: در آن هنگامي كه مرا به معراج بردند، من داخل بهشت شدم‌، ديدم در آنجا زمين‌هاي بسياري را كه سفيد و روشن افتاده و هيچ در آنها نيست‌، وليكن فرشتگاني را ديدم كه بنا مي‌سازند، يك خشت از طلا و يك خشت از نقره‌، و چه بسا دست از ساختن برمي‌دارند. من به آن فرشتگان گفتم‌: به چه علّت شما گاهي مشغول ساختن مي‌شويد و گاهي دست برمي‌داريد؟ فرشتگان گفتند: وقتي كه نفقة ما برسد ما مي‌سازيم و وقتي‌كه نفقه‌اي نمي‌رسد دست بر مي‌داريم و صبر مي‌كنيم تا آن‌كه نفقه برسد. رسول‌خدا به آن فرشتگان گفتند: نفقة شما چيست‌؟ گفتند: نفقة ما گفتار مؤمن‌است ‌در دنيا، كه ‌بگويد: «سُبْحَانَ اللَهِ وَ الْحَمْدُلِلَّهِ وَ لاَ إلَهَ إلاَّ اللَهُ وَ اللَهُ أَكْبَرُ.»[[4]](#footnote-4)

پس چنانچه ملاحظه مي‌فرماييد حضرت در سفر معراجي خود با بهشت و جهنم روبه‌رو شدند و اين مي‌رساند که هم اکنون بهشت و جهنم موجود است. چرا ما نتوانیم به انسانِ امروز بگوییم «تو در سوبژگی خودت، در بی‌کرانه حضورِ جاودانۀ اکنونت هستی»؟ به مخاطبان جوان باید گفت: «چرا شما همین حالا خود را در آن بی‌کرانگی حس نمی‌کنید تا مسائلِ جزئیِ انسانِ مدرن شما را گرفتار نکند؟» جوانان ما اگر متوجه این نوع حضور نگردند به آرزوهای وَهم‌آلود گرفتار می‌شوند. تقوا تنها به معنای رعایت حلال و حرام نیست؛ تقوا به معنای نگهبانِ بقای بی‌کرانۀ خود بودن است.

**سؤال:** مقام معظم رهبری«حفظه‌الله‌تعالی» در ۱۴ خرداد فرمودند: « امام ... هم یک فقیه برجسته و بزرگ بود، هم فیلسوف بود، هم صاحب‌نظر در عرفان نظری بود... لکن شخصیّت برجسته امام به هیچ‌کدام از اینها وابسته نیست؛ بلکه شخصیّت اصلی امام در تحقّق مضمون آیه وَ جاهِدوا فِی اللهِ حَقَّ جِهادِه (حج/78) [بود]». مقام معظم رهبری«حفظه‌الله‌تعالی» همچنین می‌فرمودند: «به معنای واقعی کلمه امام طرف‌دار عدالت اجتماعی بود؛ طرف‌داری از مستضعفان شاید یکی از پر تکرارترین مطالبی است که امام بزرگوار ما در بیاناتشان گفتند.» ایشان می‌فرمایند: «شخص امام ... نیروی سپاه را به‌وجود آورد، بعد هم نهاد بسیج را به‌وجود آورد؛ حرکت نظامی را یک جریان مردمی قرار داد. در مسائل اقتصادی، تکیه به مردم؛ ... در مسائل سازندگیِ کشور، تکیه به مردم، که جهاد سازندگی را به راه انداخت.»(https://khl.ink/f/29914)

سؤال بنده این است که وقتی که می‌خواهیم در اندیشۀ حضرت‌عالی، امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را پیدا کنیم، این پیوندِ روشی و پیوندِ ساختاری در کجای روش حضرت‌عالی قرار می‌گیرد؟ سؤالم این است ما در این فرایند، حضرت‌عالی را در کجا می‌توانیم پیدا کنیم؟ یعنی اگر بخواهیم در این فرایند، نظام آموزشی را بسازیم و به بیانات مقام معظم رهبری«حفظه‌الله‌تعالی» عمل کنیم و این فرایند را در ذیلِ سلوکِ شخصیتیِ امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مطرح کنیم، چگونه می‌توانیم با روش حضرت‌عالی، این کار را انجام دهیم؟

**استاد:** انقلاب اسلامی آرزوی تمام ائمه بوده‌است. وظیفۀ ما در قبال انقلاب اسلامی این است که نگذاریم بنیان‌های امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، به‌عنوانِ مؤسسِ این انقلاب، تحریف شود و غلط تعبیر گردد. مثلاً یکی از وظایفِ اصلیِ ما این است که مسئلۀ شهادت و جنگ را به‌خوبی تبیین کنیم. یک‌سومِ کتاب « گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» مربوط به شهادت است. شهادتی که ما در دل جنگ فهمیدیم یعنی بسط حضور انقلاب و انقلابی‌ها. شهید سلیمانی‌ها با شهادت‌شان بسط پیدا کردند. هنر ما باید این باشد که بتوانیم انقلاب را تبیین کنیم، وگرنه انقلاب فرسوده می‌شود و تقلیل می‌یابد و کار به جایی می‌رسد که به تعبیر بعضی از مسئولان، چون قانون اساسی را قبول داریم مقام معظم رهبری«حفظه‌الله‌تعالی» را نیز قبول خواهیم داشت! در حالی‌که ما معتقدیم رهبری انقلاب عطای الهی است تا انسان در این تاریخ بتواند به وظایف خود آگاه شود. ما باید کاری کنیم که سردار سلیمانی‌ها از دست نروند. نکتۀ مهمی که باید به آن توجه داشت این است که ما نباید از شرایط تاریخیِ مهمی که در آن هستیم غفلت کنیم. باید همین انقلاب را با همین هویت نگه داریم. سلوک ذیل شخصیت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای بنده یک وظیفه است؛ نتیجۀ این سلوک عبارت است از این نکته که انقلاب اسلامی، اشراقی بود به‌ قلب حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تا انسان‌ها در این زمانه که زمانه بحران هویت است، در بهترین هویت حاضر شوند و بودنِ خود را ذیل اراده الهی در راستای نفی استکبار احساس نمایند.

وظیفۀ ما این است که با قلم و قدمِ برخی افرادی که انقلاب اسلامی را انقلابی زمینی و لائیک می‌دانند مقابله کنیم، افرادی که ساحتِ قدسیِ انقلاب اسلامی را نفی می‌کنند و آن را صرفاً با انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه منطبق می‌دانند و از این جهت یکی از وظایف ما این است که در این تاریخ به‌گونه‌ای حاضر شویم که نهادهای انقلاب تقلیل پیدا نکنند و کم‌رنگ نشوند. به نظر می‌آید می‌توانیم با زبان هایدگر در نسبت بین «وجود» و «تاریخ» سخن بگوییم و با این زبان نسبت بین انقلاب اسلامی و اراده الهی را تبیین کنیم. هایدگر در نسبت بین «وجود» و تاریخ نکات حکیمانه‌ای به میان آورده است. از نظر او تاریخ عبارت است از ظهور «اعصار وجود» و در هر تاریخی می‌توان چهره‌ای از «وجود» یا حقیقت را ملاقات کرد. با این دید اگر انقلاب اسلامی مدّ نظر قرار گیرد در واقع نظر به حقیقت انقلاب اسلامی شده و نسبتی که با خداوند یعنی وجود مطلق دارد.

**سؤال:** مسئلۀ بنده در واقع تبیینِ این فرایند بود. سؤال ما از مکتب امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» این است که این فرایند چگونه اتفاق می‌افتد؟ عرض بنده این نبود که ما نظام آموزش ‌و پرورش را طراحی کنیم، عرض بنده این است که این فرایند چه فرایندی است؟

**استاد:** با توجه به جایگاه انقلاب اسلامی، اسراری که در آن نهفته است به مرور باید ظهور کند، و این تقدیری است که خداوند برای این تاریخ رقم زده است. فکر می‌کنید چرا حضرت صدیقه کبری وقتی پیامبر خدا وعده دادند که «مهدی امّت از ما می‌باشد»؛ آرام شدند. آیا آن وعده به این معنا نیست که حرکت پیامبر خدا در حجاب جاهلیت دفن نمی‌شود؟ وظیفه ما نیز آن است تا نهادهای آموزشی را متوجه حضور تاریخیِ انقلاب اسلامی در آینده این تاریخ بکنیم. تأکید رهبر معظم انقلاب بر امیدواری نسبت به آینده به جهت بصیرتی است که ایشان در ذات و روح توحیدی انقلاب اسلامی یافته‌اند. امری که بر عهده ما نیز می‌باشد تا با نظر به آینده انقلاب اسلامی متذکر شویم چه چیزهایی باید انجام شود و چه چیزهایی از آن جهت که حجاب انقلاب اسلامی خواهند بود، نباید انجام شود. در این فضا است که فرآیند حضور مکتب حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در جامعه و جهان هرچه بیشتر به ظهور می‌آید. به طور کلّی جنس انقلاب اسلامی به جهت ذات توحیدی‌اش به گونه‌ای است که مسلّم از مشکلات امروزین و فردایی‌اش می‌گذرد همان‌گونه که از مشکلاتی عبور کرد که تجاوز صدام حسین به‌وجود آورد. شما فرآیند عبور انقلاب اسلامی از مشکلات و هرچه نزدیک‌تر شدن به اهدافش را در حضور نرم‌افزاری بدانید که با فعالیت‌های فرهنگی خود پیش خواهید آورد، چشم‌اندازی که امیدها را برای آینده زنده نگه می‌دارد.

مقام معظم رهبری مطلب خوبی را با مسئولان جبهه فرهنگی در میان گذاردند، زمانی که فرمودند:

«هرچه هم بی سر و صداتر حرکت کنید بهتر است. تعبیر چراغ خاموش، را چند نفر از دوستان مطرح کردند که خب، بله خوب است

ــ چراغ خاموش تعبیر درستى هم است ــ منتها بعضى از کارها آدم مى بیند که خیلى هم چراغ آن خاموش نیست. حالا گاهى اوقات بعضى از کارها بروز و ظهور بیرونى‌اى هم دارد؛ البتّه در یک حدّى لازم است، اشکالى ندارد؛ امّا هرچى این کارها بى‌سروصدا و بى‌انتساب وجود داشته باشد، خوب است. »(2/2/92) (https://khl.ink/f/48143)

اگر ملاحظه می‌کنید با همه موانع و مشکلات، کار جلو می‌رود به دلیل وجود چنین افرادی است و رهبر معظم انقلاب در سال‌های بعد، موضوع «آتش به اختیار» نیروهای انقلاب را به میان آوردند، به این معنا که این انقلاب توسط نیروهای متعهد که احساس مسئولیت می‌کنند در حال سیر به سوی اهدافش می‌باشد.

آقای صمد بهرنگی کتاب مختصر و خوبی داشتند به نام «ماهی سیاه کوچولو» که قبل از انقلاب، نیروهای انقلاب آن را مطالعه می‌کردند. حکایت ماهی سیاه کوچکی بود که تصمیم گرفته بود با مرغ ماهیخوار که ماهی‌های زیادی را می‌بلعید، مقابله کند. لذا به سوی دریا جهت مبارزه با مرغ ماهیخوار به راه افتاد. در بین راه با آفتاب‌پرستی آشنا شد که از او پرسید کجا می‌رود؟ ماهی کوچولو در جواب گفت می‌خواهد به جنگ مرغ ماهیخوار برود. آفتاب پرست او را تشویق کرد و تیغی به او داد تا وقتی در کیسه مرغ ماهیخوار گرفتار می‌شود به کمک آن تیغ، کیسه مرغ ماهیخوار را بشکافد و آزاد شود. نقش ما بیشتر نقشی است که آن آفتاب‌پرست داشت. زیرا حال که نمی‌توانیم خودمان تبدیل به سردار قاسم سلیمانی شویم لااقل نگذاریم سردار سلیمانی‌ها که در بین جوانان و دانشجویان‌مان کم نیستند؛ از دست بروند و یا انگیزه‌های آن‌ها تقلیل پیدا کند.

عمده آن است که در ارائه موضوعاتی که تحت عنوان مباحث دینی و قرآنی مطرح می‌کنیم، مخاطبان خود را متوجه چشم‌اندازی بنماییم که از نظر تاریخی در پیش رو دارند و اگر با همین روحیه انقلابی مباحث را مطرح کنیم، همین متون معنای دیگری پیدا می‌کنند. به صِرف تغییر ساختار نمی‌توانید به نتیجه‌ای که می‌خواهید برسید. مسئله این است که چه کسی و با چه انگیزه‌ای باید آن مباحث را مطرح کند. اگر شما حضور تاریخی انقلاب اسلامی در کلام‌تان حاضر باشد، هر کتابی را که متذکر معارف اسلامی باشد می‌توانید بر اساس افقی که مقابل شما است، تدریس کنید و امید به آینده را در جوانان زنده نگه دارید. مگر شهید حاج قاسم سلیمانی نگفت: «جمهوری اسلامی حرم است»؟ چرا ما نتوانیم این جمله را تبیین کنیم؟ اگر می‌خواهید جوانان را در این زمانه از فتنه‌هایی که آن‌ها را فرا گرفته برهانید، باید تاریخی که در آن حضور دارند را برایشان تبیین نمایید، هیچ راه دیگری نیست. نجات این نسل به حضور فعّال در این تاریخ است تا وجود خود را ذیل اراده الهی احساس کنند. تنها با چنین حضور و احساس حضوری است که از نیست‌انگاری که همه بشریت را فرا گرفته و زندگی را غیر قابل تحمل کرده، رها می‌شوند.[[5]](#footnote-5)

## نظر به ظرفيت‌های بشرِ جديد و راه معنابخشی به آن ظرفيت‌ها

فکر می‌کنم در جمع‌بندی آنچه مطرح شد می‌توانیم به نکات زیر فکر کنیم:

1- پس از کانت، تفکرِ فلسفی در حوزه‌ حضور در «جهانی» که انسان می‌تواند نسبت با واقعیات ارتباط داشته باشد، تغییر کرد به این‌که انسان تنها در حوزه‌ وجودِ خود - به همان معنايی که انسان سوبژه خود است- در جهانِ خود می‌تواند حاضر باشد و این امری است غیر از آنچه در گذشته مطرح بود که انسان در حوزه‌ حضور در عالَم با واقعیات ارتباط داشت. در رویکرد اول که مدّ نظر کانت است واقعیات، معنای خاصی در نسبت با انسان پیدا می‌کند، امری که پس از آن، در حوزه‌ تفکر هگل و در حوزه‌ تفکر هایدگر پیش آمد و انسان و جهان معنای دیگری پیدا کرد.

2- در جهان جدید، به عنوان جهانِ کانتی، علم مانند گذشته بازنمایی آنچه هست به حساب نمی‌آید، انسان با خودش به‌سر می‌برد و سعی می‌کند جهان را مطابق آنچه تصور می‌کند بسازد و از این طریق عملاً با خودش و با ساخته‌هایش زندگی می‌کند. در حالی‌که علم در جهان گذشته، علمِ به واقعیات بود و کمال انسان آگاهیِ هرچه بیشتر به واقعیات و حقایق به حساب می‌آمد. حال سخن در این است که آیا می‌توان در آخرالزمان این دو نوع انسان و علم را جمع کرد؟ به طوری که انسان از یک طرف تنها در نزد خود و در هستی و بودن خود باشد و از طرف دیگر بودن او بودنی به وسعت همه هستی باشد و او در ذات خود، به جهت هویت تعلّقی و بیکرانه‌اش، در همه عالم حاضر باشد، آن هم به همان معنایی که در خود حاضر است. این آن امری است که مباحث «حضور در جهان بین دو جهان» متذکر آن است.[[6]](#footnote-6)

3- با کانت و با پرسش‌های چهارگانه او تاریخ مدرن شکل گرفت. او پرسید 1- چه می‌توانم بدانم؟ 2- چه باید بکنم؟ 3- به چه می‌توانم امید داشته باشم؟ 4- انسان چیست؟[[7]](#footnote-7) برای جواب‌دادن به سه سؤال اول، باید به سؤال آخر جواب داده شود که «انسان چیست؟» در دل این تاریخ تلاش‌های فراوانی شد تا با فهم انسان به این سؤالات جواب داده شود و مطالعه فلسفه غرب برای آن است که بدانیم بشر چه جوابی برای این سؤال‌ها یافته است تا در فهم انسان قدمی جلو بگذارد و فکر کنیم با انسان جدید چه نوع مواجهه‌ای باید داشت و آموزه‌های دینی و معنوی را چگونه باید با او در میان گذارد که موضوع «انسان و باز انسان» بنا دارد در این مورد سخن بگوید.

4- حال ما با ظهور انقلاب اسلامی با تاریخی روبه‌رو هستیم که از یک جهت باید در رابطه با سؤالات کانت به انسانی فکر کنیم که سوبژه خود شده و از جهتی دیگر همان انسان با نظر به حضور تاریخی خود، متوجه حضور بیکرانه خود در هستی می باشد، آن هم ماورای دوگانگی سوبژه و ابژه بودنِ انسان و موجودات. بنا بر این با نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی، انسان در اکنون جاودان خود حاضر است و از این جهت انقلاب اسلامی تاریخ دیگری است غیر از تاریخ مدرن، و از انسانی پرسش می‌کند که به معنای کانتی‌اش سوبژه خود بنیاد خود نیست ولی نه به معنای آن‌که ابژه‌ای باشد تا مورد شناسایی قرار گیرد، بلکه انسان جهانی است که باید با هویت آخرالزمانی خود در جهان حاضر شود، به عنوان حامل همه اسمای الهی، ولی نه در جدایی بین او و عالَم و حضور در «جهان بین دو جهان» از طریق انقلاب اسلامی در این‌جا معنا می‌دهد.

5- از دکارت گرفته تا کانت و هگل و هایدگر و گادامر، همگی درصدد توجه به الهیات و معنویات در جهان جدید بوده‌اند، الهیاتی که چندان در بستر الهیات قرون وسطی حاضر نیست. از این جهت می‌توان گفت با شخصیت‌هایی روبه‌رو هستیم که معتقدند اولاً: جهان مدرن، خرد مدرن را به همراه دارد که خرد خاص خودش می‌باشد. ثانیاً: در این جهان، بشرِ مدرن با نگاه الهیاتی خاص خودش می‌تواند به‌سر ببرد. در همین رابطه عرض می‌شود «ما با انقلاب اسلامی و تأکید بر ساختن اجتماع دینی، با دغدغه‌های خاص خود روبه‌رو هستیم، شبیه دغدغه‌های هگل و هایدگر در ساختن اجتماعی که آن اجتماع، در عین مدرن‌بودن، ‌مذهبی باشد.» امری که حضرت امام خمینی نیز با فهم انسانِ جدید و آن نوع آزادی که انسانِ جدید در خود احساس می‌کند؛ مردم را مدّ نظر قرار می‌دادند.[[8]](#footnote-8)

6- حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در عین آن که معتقد به سعادت بشر هستند و حضور در دنیای جدید را مانع آن سعادت نمی‌دانند و در عین رعایت اخلاقی که اخلاق اجتماعی است، سعادت را منحصر به هویت اجتماعی بشر نمی‌دانند، در حالی‌که متفکرانی مثل کانت و هگل، سعادت را صرفاً اجتماعی می‌دانند. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که صرف مواجهه ما با عقل مدرن نمی‌تواند ما را از سنت‌های اصیل خود غافل کند، همان‌طور که مواجهه‌ جناب فارابی با عقل فلسفی یونان، ما را از اصالت‌های خود جدا نکرد. زیرا فارابی می‌دانست چرا باید به عقل فلسفیِ یونانی رجوع کند، چیزی که امروزه ما نیز باید متوجه باشیم که چرا به فلسفه‌ کانت و هگل در نظر به «جهان بین دو جهان» باید رجوع داشته باشیم و این غیر از آن است که ما کانتی و یا هگلی شویم، زیرا پیشاپیش جایگاه و مسائل خود را می‌شناسیم، و از تاریخ هزارساله‌ خود غافل نیستیم، بلکه می‌خواهیم در عین حضور در این جهان، با تاریخ هزارساله‌ خود در این تاریخ تجدید عهد کنیم و به حضور تاریخی خود که با انقلاب اسلامی برای ما پیش می‌آید، بیندیشیم.

7- امثال کانت و هگل و هایدگر می‌خواستند بعد از قرون وسطی نسبت به بشر جدید و تصوری که بشر جدید از خود دارد، جهانی را برای او شکل دهند و البته حقیقتاً نسبت به آن فکر کرده‌اند و ما نیز در شرایطی و در تاریخی هستیم که می‌توانیم با آن‌ها در این جهان فکر کنیم. جهان مدرن، جهان شکاف بین «سوژه» و «اُبژه» می‌باشد و ما می‌توانیم با حضورِ تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، خود را از آن دوگانگی آزاد کنیم، امری که فیلسوفان فوق‌الذکر هر کدام در راستای تحقق آن تلاش کردند و انقلاب اسلامی چشم‌اندازِ آن حضور را که عبور از دوگانگی «سوبژه» و «ابژه» است، مقابل بشر جدید گشود.

8- امثال دکارت و کانت و هگل و هایدگر و گادامر تا حدّی متوجه این امر هستند که انسانی به ظهور آمده که خود را در جهانی جستجو می‌کند که بیرون از خودش نیست. انسانی که به دنبال چنین احساسی برای خود می‌باشد و این آن چیزی است که ما در آخرالزمان با آن روبه‌رو هستیم، در آن حدّ که می‌توان گفت در مواجهه با مسائلِ پیش رو، در جهانی که با مدرنیته شروع شده، به زندگی قدسی فکر می‌کنیم و اتفاقاً فیلسوفان فوق‌الذکر در این رابطه حرف‌هایی زده‌اند و بی‌حساب نیست که کانت در آن جمله مشهور خود می‌گوید: «جای عقل را تنگ کردم تا جای ایمان را بگشایم.»

9- از اواخر قرن ۱۸ و به‌خصوص در ابتدای قرن ۱۹، فیلسوفانی چون کانت و هگل و سپس هایدگر متوجه تحول فکری مهمی ‌شدند که برای بشر جدید پیش آمده و با نظر به آنچه پیش‌ آمد فیلسوفی کردند، از آن جهت که امید جدیدی برای بشر در تاریخ ظهور کرده بود. ولی بشر جدید آن‌طور که شایسته بود در این تاریخ جلو نرفت و از شرایط پیش‌آمده بهره نگرفت، تا آن‌جایی که دو جنگ جهانی اول و دوم در مهد تمدن مدرن شکل گرفت، به جهت آن‌که توانایی‌های پیش‌آمده از وجه قدسی بشر در غفلت بود و به جای آن‌که حضور بیشتر خود در زمین را به آسمان متصل کند، در زمین و با استعدادهای زمین و با انرژی‌های نهفته در زمین متوقف شد. عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی حاصل نوعی به خودآمدنِ بشر جدید است تا حضور زمینی‌ او از آسمان منقطع نباشد. به این معنا که انقلاب اسلامی جهانی است که همه امیدهای قرن ۱۹ جهان را مدّ نظر دارد، بدون آن‌که خدا در آن جهان غایب باشد. خدایی که در انقلاب اسلامی، خرمشهر را آزاد کرد. آیا جز این است که در میدان تأمّلات نسبت به جایگاهی که انقلاب اسلامی در این تاریخ دارد، باید متوجه چنین حضوری برای بشر جدید باشیم؟ بشری که گمان نکنیم نسبت به انسان دیروزین کوتوله شده است، بلکه برعکس، بشری است که در خود، جهانی است بسی گسترده.

10- در این‌که متفکران قرن ۱۹ متوجه اتفاق بزرگی در روح بشر شدند، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست و از جملات کانت و هگل این را می‌توان متوجه بود. ما باید این نکته را جدّی بگیریم و وقتی کانت و هگل می‌خوانیم، سخنان آن‌ها را با نظر به آن روح تاریخی دنبال ‌کنیم، به طوری که وقتی بحث تاریخی در میان باشد، هایدگر هم کانت را هایدگری و براساس مسائل خود می‌خواند. آیا ما نباید نسبت به خود چنین برخوردی داشته باشیم و به عنوان مثال مرحوم آیت الله قاضی را با حضورِ تاریخی امام ‌خمینی بخوانیم تا از میراث معنوی گذشته خود برای حضور در آینده و تحقق اهداف انقلاب اسلامی بهره‌مند شویم؟

11- این‌که انسان در نزد خودش حاضر باشد، به همان معنایی که انسان سوبژه خودش می‌شود، با کانت تبیین شد و این‌که انسان در عین آن‌که نزد خود می‌باشد، در نسبت با جهان، در نزد خود حاضر است را تا حدّی هایدگر به میان آورد، ولی کیفیتِ در جهان بودن، در عینِ نزدِ خود بودن را در حکمت متعالیه به‌خوبی می‌توان تبیین کرد، از آن جهت که می‌توان روشن کرد در نزد خود بودنِ انسان، عین در جهان‌بودن است، به جهت آن‌که انسان حامل اسماء الهی است و از این جهت دوگانگی بین حضور انسان در نزد خود و حضور در جهانِ بیرونی پیش نمی‌آید، تا نیاز باشد انسان مشغول انطباق و یا عدم انطباق بین «ذهن» و «عین» شود. این است آن آینده‌ای که انقلاب اسلامی در تفسیر حضور نهایی انسانِ آخرالزمانی در نزد خود و در جهان در پیش رو دارد.

## حضور در جهان قابل قبول و عبور از نيست‌انگاری

12- با حضور انسان در نهایتی که همان حضور انسان است در نزد خود، طبیعی است که از خودپرسش کندکه چیست و کجا است و این‌جا است که خود را تنها می‌یابد. حال اگر در چنین حضوری که حضور در نزد خود می‌باشد، توانست جهانی را در خود کشف کند تا در تنهایی خود حضور در آن جهان را معنایی از خود بیابد که برایش در این نهایی‌ترین حضور قابل قبول باشد، از اسارت نیست‌انگاری که سرنوشت آخرین انسان‌ها است رهایی یافته است و در جهان گسترده خود در همه عوالم حاضر می‌شود و همه عوالم را در نسبت با خود که همان «وجود» است می‌یابد. وجودی که عین تجلی است و از این جهت به گفته جناب شیخ محمود شبستری:

|  |  |
| --- | --- |
| جهان کلّ است و در هر طرفة العین | عدم گردد و لا یبقی زمانین |

و از این جهت و در راستای «تجدد امثال» و «خلق جدید»، شیخ محمود در رابطه با «وجود» می‌فرماید:

|  |  |
| --- | --- |
| وجود اندر کمال خویش جاری است | تعیّن‌ها امور اعتباری است |

حال در مکتب صدرالمتألهین و با نظر به «اصالت وجود» که نظر به نهایی‌ترین حضور که همان حضور در «وجود» است، این ماییم و تجربه‌ای که باید نسبت به خود داشته باشیم وگرنه در صورت غفلت نسبت به این مکتب و روح آن، عملاً خود را در نیست‌انگاری احساس می‌کنیم زیرا در تاریخی حاضر نمی‌شویم که بنیان‌گذار آن یعنی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در دل اسلام به مکتبی نظر دارند که جناب صدرالمتألهین در مواجهه با روح بشر جدید آن را اظهار کردند و آن مکتب می‌تواند زمینه شود برای تحقق تمدنی که مدّ نظر انقلاب اسلامی است در راستای معنا بخشی به بشری که ظرفیت او گشوده‌تر از بشر دیروزین است و این‌جا است که باید جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را تا این‌ حدّ مدّ نظر قرار داد.

13- هدف از این نوع سخنان آن است که متوجه باشیم در تاریخی که بشر جدید در آن قرار دارد، جهانی خاص سراغ افراد می‌آید، که همان جهانی است که کانت و هایدگر نیز مدّ نظر داشتند و آن آینده‌ای است که تنها بشر جدید می‌تواند آن را به ظهور آورد؛ و اگر همین انسان در دل همین تاریخ بر وجوه قدسیِ خود تأکید کند به ابعاد متعالی خود که همان ابعاد متعالی انسان آخرالزمانی است، جواب می‌‌دهد، آن هم نه‌تنها جواب به وجوه قدسیِ فردی‌اش که در آن بسیاری از ابعاد معنوی انسان بی‌جواب می‌ماند، بلکه جواب به وجوه قدسی خود در هویت تمدنی که تحقق آن را انقلاب اسلامی به عهده گرفته و تأکید این سخنان، در رابطه با درست‌دیدنِ بشری است که به ظهور آمده است. در چنین بستری جدّیت کار در حدّ جدیّت امثال شهید طهرانی مقدم‌ها و شهید حاج قاسم سلیمانی‌ها در این امر شروع می‌شود، تا هرکس جهانی شود و بتواند کمیّت‌های این دوران را در دل کیفیتی که نگاه توحیدی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مقابل ما قرار داده، معنا ببخشد. به همان معنایی که حاج قاسم سلیمانی در آخرین سخنانش در شهریور 1398 در خطاب به برادران سپاهی‌اش این‌طور بیان فرمود:

«برادران عزیز! سروران گرامی! راه آن قدر باز است که هیچ مانعی برابر ما وجود ندارد. این به معنای آن نیست که ما با حکمت عمل نکنیم. این به این معنا نیست که احساسات را بر حکمت غلبه دهیم. خیر! پیوسته باید با حکمت عمل کنیم. کما این‌که سپاه در طول بیست سال، با راهبرد بین جنگی، دشمن را وادار به شکست کرد. امروز برای توسعۀ اسلام بر اساس رهبری مقام معظم رهبری مانعی وجود ندارد.»

14- اگر متفکران ما تحت تاثیر مسیر جناب فارابی در بستر عقلانیت دینی حاضرند که در جای خود امر میمونی است، باید مواظب باشیم عقلانیت فلسفی ما گرفتار نوعی متافیزیک و مفهوم‌گراییِ صرف که مانع تفکر است، نشود و از این جهت در مواجهه با دنیای مدرن، ادامه روش فارابی کافی نیست بلکه باید با جهان مدرن و با اکنونِ تاریخیِ آن که نظر به بشر جدید دارد، مواجه شد وگرنه شکاف بین ما و جهان جدید همچنان باقی می‌ماند، شکاف دو دریایی که در این زمانه باید همدیگر را درک کنند.

15- ما با فرهنگ سنتی خود در صورتی که بشر جدید را و جهان جدید را بشناسیم، می‌توانیم رابطه برقرار کنیم، به‌خصوص در زمانه‌ای هستیم که فرهنگ مدرن توانایی‌های خود را نسبت به وعده‌هایی که به بشر جدید داده بود، از دست داده است. با توجه به این امر باید در رابطه با حضور انسان جدید در مساجد، به جای این‌که ظاهر مساجد را به سبک فرهنگ مدرن آرایش دهیم، باید مساجد طوری باشند که انسان‌ها احساس کنند در خانه و مأوای اصیل خود حاضر شده‌اند و می‌توانند در آن مأواها از نیست‌انگاری که عملاً با سوبژه‌شدن انسان نزد خود پیش می‌آید، عبور کنند.

16- با توجه به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و آینده‌ای که می‌تواند در آن حاضر شود؛ خوب است به تذکرات رهبر معظم انقلاب به مبلغین و طلاب حوزه‌های علمیه در رابطه با حساسیت امر تبلیغ توجه شود، از آن جهت که فرمودند: نسبت به امر تبلیغ نگرانند و معتقدند نیاز ما بیش از کارهایی است که فعلاً انجام می‌شود. در این رابطه می‌فرمایند:

خب، پس تبلیغ در دوره ما اهمّیّت مضاعف پیدا می‌کند؛ هم از جهت اینکه در نظام اسلامی پایه و قوام نظام، مردمند، ایمان مردم است و اگر چنانچه ایمان مردم نباشد، نظام نخواهد بود. (امام) فرمودند: حفظ نظام از اوجب واجبات است؛ گاهی انسان فکر می‌کند که اوجب واجبات است؛ پس حفظ ایمان مردم می‌شود واجب؛ تبلیغ از این جهت اهمّیّت مضاعف پیدا می‌کند. ثانیاً از این جهت که دوره، دوره‌ی تطوّر علمی است. امروز انواع و اقسام شیوه‌های پراکندن پیام وجود دارد که در گذشته حتّی فکرش را هم نمیکردند؛ از تلویزیون و ماهواره بگیرید تا اینترنت و پسااینترنت؛ این چیزهای جدیدی که پیش آمده، هوش مصنوعی و امثال اینها. حالا چیزهای دیگر هم در راه است. (21/4/1402) (https://khl.ink/f/53333)

با توجه به سخنان رهبر معظم انقلاب می‌توان گفت حفظ ایمان مردم در دوره پسا مدرن، حضور در ایمانی است که انسانِ جهانی‌شده متوجه نیست‌انگاری دوران باشد و راه عبور از آن را بشناسد، که حضوری است از جنس حضوری که خداوند برای رسول خود، آن نهایی‌ترین انسان، پیش آورد و در آن رابطه در خطاب به آن حضرت فرمود: «وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ رَمَى».(انفال/17)

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند:

اگر غفلت بکنیم، از گناهان بزرگ قبح‌زدایی می‌شود، از کبائر قبح‌زدایی می‌شود، عادی می‌شود. می‌بینید که در غرب شده؛ در غرب همین‌طور قدم به قدم دارند پیش می‌روند.... اگر تبلیغ را دستِ‌کم بگیریم، اینها دامن جامعه‌ی ما را خواهد گرفت. (21/4/1402) (همان)

زیرا در غرب از تذکر و توجه به وسعت انسان غفلت شد و در نتیجه انسان نسبت به خودش غافل گشت. تبلیغ در این‌جا یعنی جهانی که انسان باید در نزد خود حاضر گردد را طوری ترسیم کنیم که متوجه آفات گناه بشود و این‌که چگونه از جهان‌های فراخ محروم می‌گردد. به گفته جناب مولوی:

|  |  |
| --- | --- |
| تو درون چاه رفتستی ز کاخ | چه گنه دارد جهان‌های فراخ |

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند:

اوّلین نکته در تبلیغ، شناخت مخاطب است. اگر ما بخواهیم درست تبلیغ بکنیم باید مخاطب خودمان را بشناسیم. حالا مِن‌باب مثال عرض بکنیم که امروز سطح آگاهی عمومی ــ جوان و غیر جوان ــ با گذشته قابل مقایسه نیست؛ واقعاً قابل مقایسه نیست.... تبلیغ بدون توجّه به این واقعیّت خنثی خواهد شد. (21/4/1402) (همان)

آری! شناخت زیستِ جهان مخاطب و رابطه با آن‌، با توجه به خطر شکاف نسل‌ها امر مهمی است. به نظر می‌آید حضور در تاریخ انقلاب اسلامی می‌تواند پیر و جوان را کنار هم آورد. توجه به سنت‌های معنویِ خود از یک طرف و با حضور در زمانه‌ای که فرهنگ مدرن توانایی‌های خود را نسبت به وعده‌هایی که داده، از دست داده است، از طرف دیگر، کارساز است.

17- امکاناتی در تاریخ خود داریم که ما را نسبت به آینده خود امیدوار می‌کند، برعکس جهان مدرن که در تاریخ خود بی‌ریشه است و سعی دارد با نفی ریشه ملت‌ها، به خود معنا ببخشد و اتفاقاً این تقابل، تقابلی است اساسی که باید آن را درک کرد تا خود را درک کنیم و احساس کنیم چه اندازه در این تقابل به وجه ایمانی خود نزدیک می‌شویم.

اگر آینده به گذشته نظر دارد ولی در گذشته متوقف نیست و اگر غرب نظر به آینده داشت ولی آن روشناییِ بنیادینی که مربوط به هستی انسان بود را انکار کرد و لذا به تاریکی گرایید، با غفلت نسبت به روشناییِ بنیادینی مانند «آزادی» و «مذهب» در این رابطه از یک طرف باید انسان جدید و تاریخ بشر جدید تعریف شود و از طرف دیگر تعریفی که اسلام از انسان دارد و تاریخی که با انقلاب اسلامی ظهور کرده به میان آید. این نکات، نکاتی است که باید بنیاد مواد تبلیغی قرار گیرد و شیوه کار هم در فضای گفت و گو باید انجام گیرد و شیوه کار هم گفت و گو محور باشد و نه تحکُّمی.

18- رهبر معظم انقلاب فرمودند:

یک چیزهایی هست که امروز مناسب است در منبر گفته بشود، فردا ممکن است از اثر بیفتد، بی‌فایده باشد. (21/4/1402) (همان)

زیرا از حضور نسبت به طوفانی که در انتظارات نسل جدید است، فرار می‌کنیم. در حالی‌که وسعت دید، تنها در دگرگونی افقِ دید ممکن است، امری که درون جان نسل جدید نیز از آن حمایت کند.

بحث در بسط انسان است در راستای عبور از برکه‌بودن به سوی اقیانوس‌شدن. و در این رابطه مقام معظم رهبری حتی افراد بی‌حجاب را هم از خودمان جدا نمی‌کنند، بدون آن‌که کشف حجاب آن‌ها را تأیید کنند. زیرا دستیابی به نظام معرفتی اصیل امکان تبیین و دفاع از امور دینی را فراهم می‌کند و در این رابطه بشر جدید را متوجه جهان گمشده‌ای می‌کند که در جان خود به دنبال آن است، آن هم در تاریخی که پیش‌فرض‌هایِ دیروزین او فرو ریخته و نیاز به تفسیر دیگری از عالم قدس دارد.

19- اگر باز به همین فرمایش مقام معظم رهبری که فرمودند یک چیزهایی هست که امروز مناسب است در منبر گفته بشود، فردا ممکن است از اثر بیفتد، بی‌فایده باشد، توجه کنید این نکات را در می یابید که:

الف: به همان معنایی که میان امر تاریخی و حقیقت، رابطه برقرار است و انسان می‌تواند به جای جزم اندیشی نسبت به حقیقت، در هر مظهری و هر زبانی متوجه حقیقت ‌شود و ریشه‌های حکمت معنوی خود را به معاصرت در ‌آورد و از این طریق است که عبور از نیست‌انگاری که بالاخره برای بشر جدید پیش آمده، ممکن می‌گردد.

ب: مسلّماً تبلیغ وقتی پایدار است و نقش‌آفرین می‌باشد که در جان آدمیان بنشیند و فرهنگ، آن‌ها را جهت دهد. امری بالاتر از عادات و حتی باورها، بلکه تذکر به نکاتی که به زیست انسان مرتبط باشد.

ج: حضور در یک تاریخ و گفت و گو با نظر به «وجود»، در بستر رخدادی ظهور می‌کند که آن رخداد نمادی از «وجود» باشد وگرنه به صرف اینکه انسان‌ها در یک زمان در کنار همدیگر باشند گفت و گو صورت نمی‌گیرد. در کنار هم بودن و گفت و گو داشتن مربوط به کسانی است که بحران را می‌بینند و متوجه شده‌اند آدمیتِ عالَم مدرن تغییر کرده، در حالی که متاسفانه بعضی‌ها با غفلت از این موضوع می‌خواهند همه چیز را به عالم خود و به گذشته برگردانند، چه سنت‌گراها باشند که از امکاناتی که بشر جدید و عالم جدید دارا است غفلت می‌کنند و چه افرادی که خود را تنها در جهان مدرن دنبال می‌کنند.

د: همچنان باید از خود پرسید چه تصویری باید از جهان کنونی و انسان کنونی داشت تا نه از سنت‌های دینیِ گذشته، مانند کربلا منقطع باشیم و نه نسبت به حضوری که در این تاریخ باید داشت غفلت کنیم؟ تا کربلا همچون کوزه‌ای نگردد که از زندگی خارج شده و به موزه‌ها سپرده شده. در حالی‌‌که کربلا، آرمان بزرگ امروزین ما می‌تواند باشد و البته انسانی که هیچ آرمان بزرگی ندارد، به هر وضعی تن می‌دهد و این شروع نیست‌انگاری است که با حضور در تاریخ کربلا و در نسبتی که در امروز تاریخ‌مان، یعنی در نسبت حضور در انقلاب اسلامی، می‌توانیم با امام حسین پیدا کنیم؛ امکان عبور از آن نیست‌انگاری فراهم است.

20- در آخر باید از خود پرسید حیات دینیِ فعّال در این دوران چگونه پیش می‌آید؟ آیا معنای زندگی ذیل انقلاب اسلامی و شخصیت إشراقی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این راستا، همان حیات فعال دینی امروزین ما نیست که بشر امروز سخت به دنبال آن است تا تنها با خدایی که در جان‌ها غایب است خود را محدود نکنیم؟ و به خدایی نظر کنیم که در جای‌جایِ صحنه‌های تاریخ انقلاب اسلامی خود را نمایانده است و جان ما را نیز فرا گرفته تا ذیل اراده او خود را ادامه دهیم. این است حضوری که انسان امروز در نسبت با انسانیت خود به دنبال آن است.

«والسلام عليكم و رحمةالله و بركاته»

# مصاحبه دوم نگاهی به بشر جديد

بسم الله الرحمن الرحيم

**سوره:** با سلام خدمت استاد گرامی جناب آقای طاهرزاده. ضمن تشکر از وقتی که در اختیار مجله «سوره» قرار دادید.**[[9]](#footnote-9)** اگر اجازه دهید گفتگوی ما رفت و برگشتی بین اوضاع فعلی کشور، انقلاب اسلامی و آن مباحثی باشد که جنابعالی تحت عنوان «انقلاب اسلامی جهان بین دو جهان» پیگیر آن هستید.

شما مدت‌ها است که گفتار انتقادی نسبت به غرب را دنبال می‌کنید. مدتی بود که ادبیات «پرسش از غرب» در کشور ما رواج یافت ولی دوباره کم‌رنگ شد. وقتی آن ادبیات را بازخوانی می‌کنیم، شاهد آن‌هایی هستیم که زمانی آموزگار نقد غرب و مدرنیته برای ما بوده‌اند ولی در بزنگاه‌ها که باید متذکر غرب‌زدگی باشند، ناگهان می‌بینیم که عملاً طبق جریان‌های غرب‌زده موضع‌گیری و تحلیل می‌کنند، به آن صورت که ناامیدی در آن‌ها وجود دارد. علت این امر چیست؟

**استاد:** نکته خوبی را متذکر می‌شوید. اگر از جریان‌هایی که محدوده نقد غرب آن‌ها در حدّ نگرانی از محیط زیست است مثل احزاب به اصطلاح سبز بگذریم، متفکران واقعی داریم که متوجه روحی هستند که غرب گرفتار آن است و انسان در روح مدرنیته فاقد معنا می‌شود و گرفتار نیست‌انگاری می‌گردد که نمونه شاخص آن جناب مارتین هایدگر است. آنچه هایدگر را هایدگر کرده، توجه عمیق او به حضور انسان در امور قدسی است، به طوری‌که گادامر نزدیک‌ترین شاگرد او می‌گوید: همه فکر هایدگر، خدا بود و در همین رابطه مرحوم دکتر احمد فردید با نظر به انقلاب اسلامی معتقد است انقلاب اسلامی از جهتی همانی است که هایدگر در تفکر آمادگری و انتظار به دنبال آن بود. این‌جا است که انسان تعجب می‌کند چگونه عده‌ای خود را در فضای فکری هایدگر می‌دانند ولی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نیستند. گویا این افراد به جای تأمّل و تفکر نسبت به اندیشه هایدگر سخنان او را حفظ کرده‌اند تا درس بدهند. منتقدین غرب اگر مثل مرحوم فردید، هایدگر را می‌فهمیدند، همان‌طور که مرحوم فردید نظر داشت، آن‌ها هم می‌گفتند ای کاش هایدگر زنده بود تا آنچه را که به عنوان فلسفه آماده‌گر منتظرش بود، در انقلاب آقای خمینی می‌دید. مرحوم دکتر احمد فردید، هایدگری را می‌فهمد که می‌گوید باید خدایی بیاید و کاری کند.

ما با نقّادانی نسبت به غرب روبه‌رو هستیم که غرب را نقد می‌کنند ولی از خود نمی‌پرسند چه چیزی می‌تواند جایگزین آن شود؟ آیا آن خدایی که هایدگر به دنبال او بود، همان خدای امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نیست؟ خدایی که موجب اشراق حقیقت در تاریخ است. همان خدایی که امام خمینی با نظر به اراده او می‌فرماید: «این قرن، قرن نابودی ابر قدرت‌ها است». این خدا، دیگر خدای مدرسه نیست، خدایی است که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در میخانه یافتند آن‌جا که می‌فرماید:

|  |  |
| --- | --- |
| در میخانه گشایید به رویم شب و روز | که من ازمسجد و ازمدرسه بیزار شدم |

خدایی که در تاریخ انقلاب اسلامی حاضر است و حضرت امام متوجه اراده او شد و سعی نمود با اراده الهی در این تاریخ هماهنگ شود. نماز شب‌ها و عبادات حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» همه عاملی بودند تا اراده الهی را بهتر و بهتر درک کنند. بنده درک اراده الهی در این تاریخ را همان اشراقی می‌دانم که بر قلب امام تجلی کرد و منجر به تحقق انقلاب اسلامی از طریق ایشان شد. بنابراین نقد غرب به معنای حقیقی عبارت است از عبور از تنگناهایی که فرهنگ غربی برای بشر ایجاد کرده به سوی معنابخشی به انسان بدون عبور از خرد مدرن.

بنده منتقدین غرب را آدم‌های محترمی می‌دانم ولی برایم سؤال است چگونه متوجه نیستند اگر در نقد غرب به وجه قدسی انسانی که از آن غفلت شده، برنگردیم، از غربِ سکولار نمی‌توانیم بیرون رویم. درست است که ما در جهان غرب هستیم و غرب، همه جهان شده است. ولی این غرب در موقعیت امروزین‌اش امر مهمی را از دست داده و باید انسان به آن برگردد و آن به تعبیر هایدگر غفلت از «شاعرانگی» یا حضور در امر معنوی است. آیا نباید از خود بپرسیم برای رفع این غفلت چه باید کرد؟ در حالی‌که باید به ادامه مدرنیته فکر کرد و نه برگشت به گذشته، همان‌طور که انقلاب اسلامی هیچ‌گاه نمی‌تواند به قبل از سال 57 بازگردد. زیرا این انقلاب آغاز تاریخ دیگری است و اگر از بعضی جهات، انقلاب اسلامی هم گرفتار رانت و تنگناهای تحجّر و روشنفکری سکولار شده، ولی از آن جهت که آغاز یک تاریخ است از این نوع تنگناها عبور می‌کند زیرا روح و ذات انقلاب این توان را دارد که از این مشکلات عبور کند. همان‌طور که تاریخی با مدرنیته آغاز شد و بنا بود در دل آن تاریخ انسانی طلوع کند که دیگر انسان، قرون وسطایی نباشد، انسانی که خداوند را برای خود به عنوان یک باور، «اُبژه» کرده بود. در حالی‌که ظرفیت بشر بیش از آن بود، ظرفیتی که می‌توانست خدا را در جان خود حاضر بیابد. از قرن پنجم تا قرن پانزده، مسیحیت با خدایی زندگی می‌کرد که تنها به آن باور داشت، اما آرام‌آرام بشر در حال بازبینیِ خود برآمد و به هستی خود نظر نمود و به جهانی نظر کرد که آن جهان باید نزد خودش باشد. شما امروز چنین روحیه‌ای را در انسان‌های این تاریخ، به‌خصوص در جوانان ملاحظه می‌کنید که در دینداری خود به حضوری عمیق‌تر نظر دارند که در عین حضور در جهان مدرن و در عین تأکید بر آزادی خود، می‌توانند به نوع دیگری از دینداری نظر داشته باشند که بسی متعالی‌تر است.

برای بشر امروز به‌خصوص برای جوان، آزادی همه چیزِ او است و هرگز نباید به نام دین آزادی و انتخاب او را بگیریم ولی می‌توانیم در آزادی و انتخاب او، بهترین انتخاب را مدّ نظر او قرار دهیم که همان حضور در معنویت آخرالزمانی است و ما معتقدیم انقلاب اسلامی همان بستری است که در آن بستر بشر جدید می تواند به نهایی‌ترین انتخاب نزدیک شود.

در ابتدای رنسانس بشر غربی احساس کرد می‌خواهد چیزی غیر از بشرِ قرون وسطی باشد ولی هرگز بنا نداشت بی‌دین باشد و روش پروتستانتیسم را جهت دینداری خود انتخاب کرد که یک نوع اعتراض به دینداری قرون وسطی یعنی کاتولیک است. ولی بشر غربی به هر بهانه‌ای در ادامه حضور تاریخی خود با سیطره کمیّت و نفس امّاره گرفتار یک نوع سکولاریسم شد، همان‌طور که در رجوع به طبیعت گرفتار گشتل گشت که هایدگر در مقاله «پرسش از تکنولوژی» از آن سخن می‌گوید. می‌توان گفت همان‌طور که در عقل تکنیکی گشتل با تبدیل طبیعت به منبع انرژی به میان آمد و منجر به تخریب طبیعت شد، روحیه خودبینی و کمّیت‌گرایی بر روح بشر غربی حاکم شد و بشری که می‌خواست بزرگ‌تر از بشر قرون وسطی باشد، تبدیل به بشری شد که در دو جنگ جهانی میلیون‌ها نفر از خود را به قتل رساند.

بشر حاضر در قرون وسطی طوری خود را تعریف کرده بود که صبحگاهان به صحرا می‌رفت و شب‌هنگام به خانه برمی‌گشت و یکشنبه‌ها به کلیسا می‌رفت. ولی بشر جدید می‌خواهد بزرگ‌تر از آن باشد که بود. همان‌طور که ملت ما در انقلاب اسلامی می‌خواهد کسی باشد که در عین حضور در جهان، حضور در سنت قدسی و دینی گذشته‌اش را نیز از دست ندهد و به همین جهت با رانت‌خواری بعضی از شهروندان و این نحوه اقتصاد که منجر به فاصله طبقاتی می‌شود، نمی‌تواند کنار بیاید و در ذات خود از این تنگناها عبور می‌کند. همان‌طور که می‌توان امید داشت غرب نیز به حضور تاریخی خود برگردد که حضور بشر جدید است با ظرفیت بیشتر در عین معنویت، امری که کانت در قسمت دوم کتاب «عقل محض» مدّ نظر دارد و می‌گوید: «من جای عقل را محدود کردم، تا جای ایمان باز شود».

**سوره:** این جمله به چه معنا است؟

**استاد:** به این معنا است که کانت معتقد است ایمانی فراتر از ایمان عقلی و انتزاعی برای بشر، به‌خصوص بشر جدید نیاز است. ایمانی که انسان باید آن را در درون خود جستجو کند. عرض بنده آن است که چرا نقّادان مدرنیته نفهمیدند لازم است در نقد غرب به عنوان مثال در نقد تکنولوژی به برگشت معنا به بشر فکر کنند. چیزی که هایدگر متوجه آن بود و معتقد بود خدایی باید بیاید و کاری بکند. خدایی که خدای کلیسا نیست، زیرا بشری متولد شده که می‌خواهد در همه منازلِ حضور خود هویت قدسی‌اش را احساس کند. سلوک بشر جدید در ذات خود طوری است که می‌خواهد در دل طبیعت هم حضور قدسی داشته باشد.

شایسته است رفقا به طور جداگانه به این نکته توجه کنند که بشر این دوران در طلب تجربه‌ خود می‌باشد آن هم در میدانی که در مواجهه با طبیعت به ظهور می‌آید و آن تجربه‌ «خود» است در اُنس با حقیقت، ولی در بستر انکشافی که در رابطه با طبیعت برایش ظهور می‌کند. این در جای خود نوعی سلوک به حساب می‌آید که بشر بتواند حقیقت را در مظهری به نام طبیعت بیابد و این چیزی نیست که در این زمانه بتوانیم در جهان نادیده بگیریم و همچنان در تاریخی زندگی کنیم که سالکان، آن حقیقت را بیشتر در تجربیات فردی و درونیِ خود دنبال می‌کردند که در جای خود امر با ارزش و مهمی بود، ولی باید متوجه بود تاریخ دیگری برای سلوک به میان آمده که در برابر این سلوک در این تاریخ، آن سلوک قبلی حالت انتزاعی به خود گرفته است.

به نظر می‌آید در این رابطه می‌توان به تفاوت سلوک مرحوم سید علی قاضی طباطبایی با سلوک حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فکر کرد. مرحوم قاضی بین خود و خدا و حضور در عالم ملکوت سلوک می‌کنند ولی حضرت امام طوری بنا دارند در عالم حاضر شوند و جامعه را هم بسترِ به ظهورآوردن خدا قرار دهند که می‌فرمایند: «والله همه اسلام سیاست است». سیاست به همان معنای ورود در امور مردم و حاضرشدن در متن امور اجتماع. آن‌جا که حضرت امام در مورد جوانان می‌فرمایند:

اين جوانان بسيار عزيز در سطح كشورند كه ناگهان با يك جهش برق‏آساىِ معنوى و روحى با دست رحمت حق تعالى از منجلابى كه براى آنان با دست پليد استكبار جهانى كه از آستين امثال رضا خان و محمد رضا خان و ديگر سرسپردگان غرب يا شرق تهيه ديده بودند، نجات يافته و يك‌شبه ره صد ساله‏ را پيمودند و آنچه عارفان و شاعران عارف پيشه در ساليان دراز آرزوى آن را مى‏كردند، اينان ناگهان به‌دست آوردند و عشق به لقاء اللَّه را از حدّ شعار به عمل رسانده و آرزوى شهادت را با كردار در جبهه‏هاى دفاع از اسلام عزيز به ثبت رساندند و اين تحول عظيم معنوى با اين سرعت بى‏سابقه را جز به عنايت پروردگار مهربان و عاشق‏پرور نتوان توجيه كرد.(صحیفه امام خمینی، ج17، ص304)

حقیقتاً شهدا ره صدساله را یک‌شبه طی کردند. مشکل نقّادان غرب این است که به معنای واقعی در دل نقد غرب حاضر نشدند، برخی از آن‌ها فقط سخنان هایدگر را تنها در حافظه‌شان نگه داشته‌اند، بدون آن‌که نسبت به آن کلمات فکر کنند. از نظر بنده آقای دکتر رضا داوری به یک معنا، هایدگر تاریخ ما است بدون آن‌که مقلّد هایدگر باشد. مرحوم عباس معارف و مرحوم محمد مددپور و شهید آوینی هم متوجه افق فکری هایدگر بودند و توانستند در آن افق و با نظر به تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شده، خود را بسط و ادامه دهند. و البته همه این عزیزان ذیل توجهی که استاد احمد فردید به هایدگر و جایگاه تاریخی او داشت، خود را حاضر کرده‌اند.

**سوره:** چطور یک نفر مثل آقای دکتر سید حسین نصر می‌تواند سنت‌گرا باشد و از جاویدان خرد و «حکمت خالده» سخن بگوید و در عین حال با مرکز تجدد که آمریکا باشد، آن هم در کاخ سفید با رئیس جمهور آمریکا عکس بگیرد؟

**استاد:** تحلیل بنده این است که این نحوه خردی که آقایانِ سنت‌گرا دنبال می‌کنند، بیرون از گردونه حاکمیت استکبار نیست. گویا آقایان به این نتیجه رسیده‌اند که امکان ندارد از سلطه جهان استکباری بیرون بیایند و به جای مقابله با آن سعی کرده‌اند در حاشیه جهان استکبار حیات دینی و معنوی خود را دنبال کنند. در حالی‌که به نظر می‌آید انسان با این نحوه حضور از نیهیلیسم دوران نجات نمی‌یابد. زیرا جهت عبور از نیهیلیسم باید در افقی قدسی به مقابله با استکبار مبادرت کرد. در این نوع حضور است که در کنار حاج قاسم سلیمانی «احساسِ بودن» می‌کنیم. البته از کتاب‌های آقای دکتر سید حسین نصر در رابطه با نقد مدرنیته نباید غفلت کرد ولی برای عبور از نیست‌انگاریِ این دوران مقابله با استکبار و گفتن «مرگ بر آمریکا» ضروری است، در هر حدّ و اندازه‌ای که ممکن است و در این رابطه باید به امکاناتی نظر کرد که نظام اسلامی برای چنین حضوری فراهم کرده است.

**سوره:** به نظر می‌آید این حضوری که شما می‌فرمایید همان حضوری است که مردم آن را می‌فهمند و در متن آن احساس زندگی‌کردن دارند.

**استاد:** بله همین طور است.

**سوره:** حال سؤال این است که این زندگی چیست؟ از آن جهت که «زندگی» یکی از شعارهای همین جریانی بود که به گفته شما می‌خواست از انقلاب اسلامی انتقام بگیرد.

**استاد:** اگر متوجه باشیم بشر امروز چنانچه با توجه به ابعاد اجتماعی‌اش در امور سیاسی، آن هم با هویت قدسی ورود نکند، هرجا که باشد در نیست‌انگاری است. باید از خود بپرسیم این «زندگی» که در شعار «زن، زندگی، آزادی» مدّ نظر است، آیا نظری به سعادت انسان و وارستگی او دارد تا از پوچی دوران رها شود؟ نیچه متفکری بسیار هوشیار است که بعد از کانت و بعد از موضوع سوبژه‌ شدنِ انسان نزد خود، متوجه شد این امر به خودی خود ممکن است به خودبنیادی انسان کشیده شود و با توجه به این امر متوجه شد این بشر که جز در پیش خودش جای دیگری نیست، عملاً گرفتار نیست‌انگاری یا نیهیلیسم می‌شود. امثال هایدگر بعد از نیچه سخنان او را جمع‌بندی کردند و با دقت بیشتر متوجه نیست‌انگاری و راه‌های برون‌رفت از آن شدند. شاید بتوان گفت علت بحران روحی که نیچه در سال‌های آخر عمر گرفتار آن شد به جهت روبه‌روشدن با آینده تاریکی بود که در غرب مشاهده می‌کرد و در همین رابطه وقوع جنگ جهانی را پیش‌بینی کرد. آری! اگر متوجه انسان‌های وارسته‌ای مانند امیرالمؤمنین می‌شد و به حضور نهایی حضرت مهدی فکر می‌کرد شاید گرفتار آن بحران نمی‌شد.

به نظر می‌آید بشر امروز اگر در یک هویت قدسی، مقابل استکبار قرار نگیرد، هر جایی که باشد جهان‌اش جهان نیچه‌ای می‌شود با آن‌همه پوچی. اگر مذهبی هستید و تلاش دارید از پوچی فرار کنید و اگر روشنفکر هستید و متوجه هستید باید از پوچی و نیست‌انگاری عبور کنید، هیچ‌کدام از مسیرهای معمولی که عملاً در بستر به رسمیت‌شناختن نظام استکباری قرار دارند، راه چاره‌ای برای عبور از نیست‌انگاری نیست. نباید خود را فریب بدهیم، حتی در پوشش عبادات طولانی برای عدم درک زهر نیست‌انگاری. اگر امیرالمؤمنین هر شب هزار رکعت نماز می‌خواندند برای آن بود تا در افقی که باید در آن حاضر شوند، هرچه بیشتر حاضر شوند و این غیر از عباداتی است که انسان را از درک پوچی دوران غافل کند و به فکر چاره‌ای نباشد.

بحمدالله شاهد جوانان متدینی هستیم که در مقابل جریان استکبار حاضر می‌شوند. این نوع حضور، خود به خود نوعی سلوک و معنابخشیدن به زندگی است و در همین رابطه عرض شد اگر امروز مرحوم سید علی آقای قاضی زنده بودند در جایگاهی در این تاریخ حاضر می‌شدند که مرحوم شهید چمران حاضر شد. همان‌طور که اگر شهید چمران در زمانی بود که مرحوم قاضی بودند، او در جایگاهی قرار می‌گرفت که مرحوم قاضی قرار داشتند زیرا هر دو در زمانه خود به دنبال حقیقت بودند.

**سوره:** یک تحلیل در مورد اتفاقاتی با شعار« زن، زندگی، آزادی» این است که آنچه در این مدت در خیابان شاهدش بودیم، در اثر احساسِ بی‌آیندگی بود و افرادِ حاضر در صحنه بیشتر در موقعیت تعیین تکلیف آینده خود بودند که همان نوجوانان و جوانان باشند. چرا که این افراد با یک بحرانِ تصمیم در باره آینده خود مواجه هستند. یعنی اگر افقی پیش رو نباشد این افراد درکش می‌کنند، اگر هم وجود داشته باشد، باز هم این افراد متوجه‌اش می‌شوند. در واقع این تحلیل می‌گوید چون جمهوری اسلامی نتوانسته آینده‌ای پیش چشم این‌ها ترسیم کند، خشونت تولید شده است. این تحلیل، موضوع را به آرایش جمهوری اسلامی برمی‌گرداند. به این معنا که جمهوری اسلامی تکلیف را مشخص نمی‌کند که آیا در صحنه جهانی برای به دست‌آوردن چیزی می‌جنگد یا مشغول سیاست‌بازی و مذاکره و معامله است. به عبارتی چون آرایش شفافی وجود ندارد، افق روشنی هم شکل نمی گیرد. شما اشاره کردید که احساس زندگی و معناداشتن با قرارگرفتن انسان تحت یک حقیقت قدسی حاصل می‌شود. اگر این‌طور است، این تحلیل اخیر که عرض کردم، چه وضعی پیدا می‌کند؟

**استاد:** در این‌ شکی نیست که انسان در تاریخی که با جهان مدرن پیش آمد احساس بی‌آیندگی می‌کند، و به همین جهت خود را با انواع وسایل سرگرم و مشغول می‌کند و به گفته جناب مولوی: «تا دمی از هوشیاری وا رهند». اما آیا آن حرکت، اعتراضی بود برای این‌که نظام باید خود را در راستای ضعف‌ها و کوتاهی‌هایی که دارد، بازخوانی کند و یا مطابق شعار آن‌ها بحث در براندازی و جایگزینی است؟ در حالی‌که همه متفکران و اهل نظر با همه تفاوتی که دارند معتقدند براندازی با توجه به جریان‌هایی که به کمک استکبار جهانی آن را دنبال می‌کنند، حاصلی جز از میان‌رفتن ایران، به عنوان یک کشور نخواهد داشت و حقیقتاً دشمنان ایران به این نتیجه رسیده‌اند تا ایران نباشد آن هم با هر عنوان که باشد. آن‌ها در نقشه‌های خود ناکام می‌مانند و چون موفق نشدند عملاً دست به انتحار می‌زنند و جمهوری اسلامی را مقصر می‌دانند. آیا این اعتراض نباید انتقام از خود را دنبال کند؟

اخیراً بنده یادداشتی تحت عنوان «از خود انتقام بگیرید و نه از انقلاب اسلامی»[[10]](#footnote-10) داشتم مبنی بر این‌که ذات این نظام امکان یک نوع بودن را فراهم می‌کند که فرد اگر بخواهد آینده‌ای داشته باشد، آن را در مقابل او قرار می‌دهد، به این معنا که خصوصیات انقلاب اسلامی طوری است که میدان حاج قاسم‌شدن را در جاهای مختلف برای همگان اگر بخواهند انتخاب کنند، فراهم کرده. حال سؤال این است آیا شما می‌توانید در نظام اسلامی با توجه به خیالی‌بودن بسیاری از آن آرمان‌هایی که دنیای مدرن جلوی شما می‌گذارد، با وجود همه تنگناهایی که داریم، حضور داشته باشید و آینده‌ای توأم با حسّ زندگی در پیش رو احساس کنید؟ نظر بنده این است که آری! می‌توان در نظام اسلامی مزه زندگی را چشید، هرچند به قیمت سختی‌هایی باشد که در بستر این مشکلات باید تحمل کرد، به همان معنایی که در آغاز هر تاریخی با سختی‌هایی روبه‌رو می‌شویم و صبر و ایستادگی و پایداری است که راه را می‌گشاید. خداوند در این رابطه می‌فرماید: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرينَ»(بقره/ 155) ملاحظه کنید در آخر آیه فرمود: «وَ بَشِّرِ الصَّابِرينَ» یعنی پایداری و ایستادگی‌ها در مسیری که آینده دارد حتماً با نتیجه‌ای همراه است که انسان را راضی می‌کند، به همان معنایی که عرض شد زندگی را به انسان برمی‌گرداند.

**سوره:** بحث عجیبی را مطرح می‌کنید. انگار در نهایت، امکان رستگاری یا آینده‌داشتن در این نظام وجود دارد.

**استاد:** حتماً همین‌طور است. البته نه رستگاری صوفیانه. بلکه منظورم زندگی است. در این موضوع هرکسی باید به خود رجوع کند و متوجه میدانی شود که خودِ او خود را در آن معنا می‌بخشد و ابعاد گوناگون خود را در حال فعلیت‌یافتن احساس می‌کند.

**سوره:** حقیقتاً همین‌طور است که می‌فرمایید. تجربه نشان داده کسانی که واقعاً این نسبت را با انقلاب اسلامی پیدا کردند و زندگی آن‌ها معنادار شد، نیروهای تعیین‌کننده در انقلاب اسلامی هستند. اوج آن نوع حضور، حضور حاج قاسم بود به عنوان یک جوان روستایی. نیروهایی امثال حاج قاسم را که در حال حاضر هستند و احتمالاً در ساختارها دچار استهلاک می‌شوند، کجا باید پیدا کنیم؟ خصوصاً ما در فضای رسانه‌ای به دنبال یک تیپ خاص از افراد می‌گردیم. نیروهای تعیین‌کننده در انقلاب اسلامی به چه صورت هستند؟ در عرصه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و غیره چگونه باید آنان را پیدا کرد. این سؤال از این وجه برای ما اهمیت دارد که اگر این نیروها را پیدا نکنیم، دچار احساس انسداد و استیصال می‌شویم. اصلاً سؤال دیگر این است که در چه شرایطی به ویژه در جریان تحجّر، تئوری‌هایی تحت عنوان بن‌بست، انسداد، استیصال، انحطاط، امتناع و حیرت تولید می‌شود؟ در حالی‌که نظام اسلامی با همه کوتاه‌آمدنش امکان زندگی را حتی در مقایسه با جهان غرب برای مردم فراهم کرده و به گفته بعضی‌ها که در جریان زندگی در غرب هستند، انسان در کشور ایران بیشتر احساس زندگی و آینده‌داری می‌کند تا در جهان غرب.

**استاد:** آیا جز این است که هر بن‌بست و انسداد و توقف که برای انسان پیش می‌آید و او گمان می‌کند گرفتار این نوع حالات شده به خاطر این است که خود را در نسبت با حقیقت قرار نمی‌دهد؟ این‌که گفته می‌شود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد» یعنی انسان در معرض ورود به خرمشهر حقیقتی را در مقابل خود می‌یابد. اگر خدا را به عنوان حقیقتِ همه عالم و همه مظاهر مدّ نظر داشته باشیم می‌یابیم در هیچ کجای عالم هیچ انسداد و بن‌بستی نیست وقتی زندگی رو به سوی خدا داشته باشد و انسان خود را در جهانی احساس کند که جهان خداوند است. به همان معنایی که در روایت‌ها داریم که رزق هرکسی مقسوم است. یعنی قبل از تولد او تقسیم شده است. اگر نظامی را که خدا برای انسان‌ها از قبل ساخته، بپذیریم، بحران‌های این‌چنینی که گمان کنیم گرفتار بن‌بست شده‌ایم، پیش نمی‌آید. باید به سوی حقیقت نظر کرد. در رجوع به حقیقت هیچ چیزی جز آنچه قرار است پیش بیاید، مهم نیست. به عبارتی در این رابطه فقط در آن‌جایی که باید باشید، حاضر می‌شوید و حقیقت نیز در آن رابطه مقابل شما جلوه می‌کند و امکان ادامه راه را می‌نمایاند. دو چیز در این‌جا نقش دارند: اول خود فرد، در توجه به نقش آنچه پیش می‌آید، و دوم جریان‌هایی که باید بستر ظهور و حضور چنین افرادی را فراهم کنند، افرادی که جز در چنین جاهایی نمی‌توانند خودشان باشند. همان‌طور که حوزه علمیه برای طلبه‌هایی که باید در حوزه باشند مأمن است.

**سوره:** پس معتقدید این بن‌بست‌ها نوعی حجاب است که خود ما آن را به‌وجود آورده‌ایم؟

**استاد:** آری! این بن‌بست‌ها به جهت غفلت از حجاب‌هایی است که حقیقت را با جلوه‌های متفاوتی که دارد، می‌پوشانند. حقیقت در نسبت به امکان و آمادگی شما به سوی شما می‌آید. یکی از ابعاد حقیقت، رزّاقیت او است که به سوی شما می‌آید، آن‌هم آن‌جایی که جایگاه حقیقی شما است. ممکن است گوشه روستا باشد و ممکن است در مرکز یک شهر بزرگ، مشروط بر آن‌که تصور نکنیم می‌توانیم بر حقیقت حکومت کنیم. مشکل این است که طرف با حقیقت رابطه برقرار نکرده است و انتظار دارد حقیقتاً راهی به سوی او گشوده شود. درست است که خدا همه کاره است، اما او در نسبت با شما و نوع رجوعی که شما با او دارید با شما رابطه برقرار می‌کند. باید از خود پرسید ما در نسبت با خدا و رحمت واسعه او کجا قرار داریم و او نسبت به جایگاه ما چه نوع رجوعی به ما خواهد داشت؟

**سوره:** ما در کجاها باید به دنبال نیروهای انقلاب اسلامی بگردیم؟ منظورم کسانی است که در تاریخ انقلاب اسلامی احساس آینده‌داربودن و احساس زندگی می‌کنند. زندگی به این معنا که آینده را می‌بینند، حتی اگر بر زبان مرسوم متفکران صحبت نکنند. این طیف را به ویژه در جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی در کجاها باید به دنبال‌شان گشت؟

**استاد:** این نکته مهمی است و نباید ساده از آن گذشت. زیرا در هر تاریخی که آغاز می‌شود و در هر مرحله از آن تاریخ، انسان‌هایی که مناسب آن تاریخ باشند و وجودشان را آن تاریخ فرا گرفته، در آن تاریخ حاضرند. مهم آن است که ما با کدام چشم به دنبال آن‌ها هستیم؟ عنایت داشته باشید که با چشم دیروز نمی‌توان به دنبال انسان امروز بود. آن داستان را در مثنوی دارید که طرف به دنبال گنج بود، به او الهام شد در بالای فلان تپه برو و تیری در کمان قرار بده و آن تیر را رها کن، هر کجا فرو افتاد محل گنج است. آن فرد همان کار را کرد ولی تا قدرت داشت کمان را کشید تا تیر به دورترین نقطه افتاد و او وقتی آن‌جا را حفر کرد، گنجی نیافت، در شب به او الهام شد:

|  |  |
| --- | --- |
| ای کمان و تیرها بر ساخته | صید نزدیک و تو دور انداخته |
| هرکه دور اندازتر او دورتر | وز چنین گنج است او مهجورتر |

عرض بنده این است آن افرادی که به دنبال‌شان هستید، همین نزدیکی‌ها هستند، حتی در خانه خودتان، همین جوانان و نوجوانانی که آماده شنیدن حرف‌های بزرگ و کارهای بزرگ‌اند. عنایت داشته باشید بشر امروز جز آن انسانیتی که نزد خود احساس می‌کند، هیچ چیز دیگری را به صورت جدّی مدّ نظر ندارد و در واقع جهان او جهانی است که نزد خود دارد. شخصی مانند هگل که طلبه دانشگاه توبینگر بود، به عنوان یک فرد مذهبی خیلی زود با مسائلی درگیر شده که ما امروز با آن درگیر هستیم. بنده با مسئله انسانیتی که او مدّ نظر دارد، تقریباً همراه هستم و این‌که بشرِ امروز جز انسانیت چیز دیگری را مدّ نظر ندارد و بدین لحاظ هر انسانی در جهان خودش به‌سر می‌برد. در این رابطه می‌توانیم با آموزه‌های دینی خودمان مواجه شویم از آن جهت که در آیه 29 سوره الرّحمن می‌فرماید: «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏» هرچه در آسمان‌ها و زمین است از خدا تقاضاهایی دارد و بدین معنا شروع کننده اولیه مخلوقات هستند. آن‌ها بر اساس ظرفیتی که در خود احساس می‌کنند، طلب و تقاضای خود را در معرض الطاف الهی قرار می‌دهند و از آن‌جایی که در ادامه آیه داریم: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْن» بدین معنا که هر روز و روزگاری خداوند مطابق طلب و تقاضای مخلوقات و از جمله انسان‌ها در شأنی است بعد از شأنی، می‌فهمیم انسانِ امروز از جهت ظرفیت، غیر از انسان دیروز است زیرا که شأن و الطاف و انوار الهی غیر از شأن دیروزین می‌باشد. در نتیجه در طول تاریخ حضور بشر در نزد خود متفاوت است و با توجه به این امر اگر جهان بشر جدید در پیش خود غیر از جهان بشر گذشته است باید در این رابطه این بشر را درک کنیم و متوجه باشیم که نسبت او با جهان به اندازه‌ای است که آن جهان را در نزد خود دارد و نسبت او با سایر انسان‌ها در رابطه با انسانیتی است که در نزد خود احساس می‌کند که همان معنای بودنش می‌باشد و در بستر درک درست همین انسانیت است که انسانیت دیگران را می‌تواند درک کند و در نسبت با بقیه به اندازه‌ای که انسانیت خود را درک می‌کند، همراهی دارد و می‌فهمد. همین‌جاست که با در نظرگرفتن ظرفیت انسانِ آخرالزمان یا بشر نهایی، می‌فهمیم چه اندازه می‌توان در خود و در دیگران، خود را گشوده و گسترده یافت و به نظر می‌آید انسان فردایی یا فرا انسانی که نیچه تحت عنوان «اَبَر انسان» طرح می‌کند، می‌تواند از جهتی همین انسان باشد با هویتی قدسی. هایدگر در بعضی موارد اَبَر انسانِ نیچه را به عنوان انسان کامل مدّ نظر می‌آورد.

با توجه به نکات فوق می‌توان به این سؤال فکر کرد که آیا امام زمان را انسانی کامل مدّ نظر داشته باشیم، یا انسانی مؤمن؟ آیا می‌توان به این نکته فکر کرد که امام زمان انسانی هستند که در ابعاد انسانی کامل‌اند و هر اندازه انسان‌ها در انسانیتِ خود بیشتر حاضر باشند، نسبت‌شان با آن حضرت بیشتر است؟ از آن‌جایی که انسان کامل به اعتبار انسانیت‌شان عین اُنس با حضرت حق و عین تقوا می‌باشند، پس تقوا و انس با خدا جزء انسانیت انسان‌ها است و در همین نسبت یعنی نسبتی که باید به انسان کامل داشت نظر به رسول خدا، به عنوان کامل‌ترین انسان داریم و برای حفظ آن نسبت است که شریعت محمّدی برای ما مهم می‌شود. زیرا در این رابطه با انسانیت خود بیش از پیش نزدیک می‌شویم و جهان خود را در عین انسانی‌کردن، محمدی می‌کنیم. در این رابطه به توصیه حضرت صادق فکر کنید که می‌فرمایند: «وَ انْوِ عِنْدَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ ذِكْرَ اللَّهِ وَ ذِكْرَ رَسُولِ اللَّهِ«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» وَ اجْعَلْ وَاحِداً مِنَ الْأَئِمَّةِ نَصْبَ عَيْنَيْك»‏ (الفقه الرضا، ج1، ص105) هنگام شروع نماز در ضمیر خود یاد خدا و یاد رسول خدا را پیش آور و سپس یکی از ائمه را مدّ نظر قرار بده. آیا این توصیه حاکی از آن نیست که در نماز خود و یا در سایر عبادات شخصیت اولیاء الهی را مدّ نظر آوریم و در انسانیت آن‌ها، انسانیت خود را احساس کنیم؟

در رابطه با این سؤال که ما امروز با چه کسانی روبه رو هستیم؟ و در چه تاریخی قرار داریم؟ می‌توان گفت خواسته یا ناخواسته در تاریخی هستیم که انسان‌ها جز در پیش خود نیستند و اگر مواجهه ما با آن‌ها انسانی نباشد، اولاً: مواجهه ما مواجهه‌ای است وَهمی و غیر واقعی. ثانیاً: آن‌ها هم با ما مواجهه انسانی نخواهند داشت و عملاً گفتگویی که باید برای درک جهان همدیگر صورت گیرد، صورت نمی‌گیرد.

بنده در باره حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و بشر جدید و جهان جدید، عرایضی تحت عنوان «انقلاب اسلامی و فهم امام خمینی از انسان و جهان مدرن» داشتم.[[11]](#footnote-11) در آن‌ بحث سعی می‌شود روشن گردد چگونه حضرت امام حقیقتاً انسانی بودند که جهان جدید و بشر جدید را می‌شناختند. در سال 58 با اعضای مجلس خبرگان صحبت‌هایی داشتند مبنی بر آن‌که:

«اکثریت هرچه گفتند، آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر خودشان باشد... ولو عقیده‌تان این است که این مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است، خوب باشد...» *(صحیفه امام، ج9، ص 304)*.

جملات فوق نشان می‌دهد که حضرت امام متوجه بشری هستند که معنای خود را در آزادی‌اش جستجو می‌کند. لذا توصیه می‌کنند باید برای انتخاب او تا این حدّ احترام قائل شد.

همه عرض بنده آن است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم در این تاریخ در شرایطی هستیم که می‌توانیم با بقیه انسان‌ها از وجه انسانی آن‌ها گفتگو و صحبت کنیم. با این رویکرد کلیّت حضور ما در هر جا که باشیم باید به اعتبار انسانیتِ انسان‌ها باشد و ابعاد انسانیِ انسان‌ها را مدّ نظر قرار دهیم. تصور بنده آن است رهبر معظم انقلاب در همین رابطه برای جوانان در سراسر جهان آن نامه‌ها را نوشتند و انسانیت آ‌ن‌ها را مخاطب قرار دادند، این نسبت‌ها نشان می‌دهد که در تاریخ خاصی حاضر هستیم. آیا می‌توان کم‌کم به این نقطه رسید که باید با انسان‌ها در ساحت انسانیت آن‌ها، مواجه شویم و به گستردگی انسانیت انسان‌ها با آن‌ها رابطه برقرار کنیم و در این حالت حضور آخرالزمانیِ خود را احساس نماییم، با آن نوع یگانگی که هر کدام اگر در غرب عالم باشیم خود را در شرق عالم احساس کنیم؟

**سوره:** مواجهه با انسانیت انسان‌ها در پرتو توجه به خود منظور است؟

**استاد:** بله. وقتی در وجود خود، خودم و بودن خود را به عنوان انسان جستجو می‌کنم، می‌یابم فقط به اعتبار انسانیت می‌توانم در نسبت با بقیه حاضر باشم. این‌جا ممکن است تصور شود حالتی و رویکردی سکولار پیش آید. در حالی‌که عرض شد انسانیتی که مدّ نظر است تنها به اعتبار انتخاب متعالی که می‌کند، ایجاد می‌شود، وگرنه روحیه تکبّر حتماً ابعاد انسانیت انسان را به حاشیه می‌برد. وقتی بنده می‌خواهم انسانیت را با شما در میان بگذارم، اگر بر شما کبر بورزم، اولین چیزی که از دست می‌دهم، خودم هستم، به عنوان نسبت خودم با خودم که انسانیت است. پیامبر خدا به عنوان نهایی‌ترین انسان، نمادی هستند از انسانیت تا انسان‌ها در نهایت خود، آن حضرت را مدّ نظر آورند و از این جهت نمی‌توانند نسبت به او بی‌تفاوت باشند، مگر آن‌که نسبت به خود بی‌تفاوت شده باشند. این مرد در حرکات و سکنات خود که همان شریعت محمّدی است، نماد بودن من می‌شود و در این حالت شریعت محمدی به عنوان تکلیفی که تحمیلی بر انسان شود، نیست. بلکه راهی است که به عنوان «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَي‏»(بقره/256) مطرح می‌گردد تا هرکس خودش راهی که یکی عین گمراهی و پوچی است و دیگری عین هدایت و سعادت است، انتخاب کند، به نظرم تا این‌جاها ما برای بشر حرف داریم.

ملاحظه می‌کنید که در دل این نوع مباحث، چیزی به نام آزادی نهفته است زیرا بشرِ امروز که بنده آن را بشر آخرالزمانی می‌دانم، حاضر نیست به هیچ قیمتی آزادی خود را از دست دهد. بخواهید یا نخواهید باید در دل آزادیِ انسان با انسان مواجه شوید و آزادی حقیقی به معنی نظر به انسانیت خود و دیگران است تا هرکس خودش نحوه بودن خود را، خودش انتخاب کند. در این صورت است که حریم آزادی را حفظ کرده‌ایم و هرکس در انتخاب خود به عنوان انسانیت در میان است.

از حضرت سجاد داریم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ‏ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَي «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ الْآياتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ «إِلَي قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَك»، (الكافى، ج1، ص91) خداى عزّوجلّ مى‏دانست كه در آخرالزمان مردمانى مى‏آيند بسيار عميق، لذا سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَد» و آياتى از سوره حديد را تا «وَ هُوَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُور» فرو فرستاده و هركه ماورای آن‏ها را خواهد، هلاك گردد.

با نظر به روایت حضرت سجاد عرض شد سوره توحید برای أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ که در آخِرِ الزَّمَان می‌آیند آمده، بشری که خدایی را می‌یابد که او «احدی» است که «صمد» است. «احد» است یعنی همه‌جا هست و در عین حال «صمد» است و همه به سوی او می‌باشند. این‌جا است که تنها مدرسه و درس برای حضور در این نوع بودن کافی نیست و در همین رابطه می‌توان نظر به غزل مشهور حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» داشت که می‌گویند:

|  |  |
| --- | --- |
| در میخانه گشایید به رویم شب و روز | که من ازمسجد و ازمدرسه بیزار شدم |

بشر امروز، مسجد و مدرسه را برای بودن خود کافی نمی‌داند، به دنبال شور و شعف همان ایمانی است که در غزل حضرت امام، نماد آن ایمان، میخانه است، جایی که نسبت انسان با حضرت حق از طریق جانش به میان می‌آید که همان نسبت وجودی انسان است با حضرت حق. حال در رابطه نسبت وجودی با حقیقت می‌خواهید «وجود» را هایدگری مدّ نظر آورید و یا صدرایی. عمده آن است که بدانیم نمی‌توان با بشر جدید با توصیه‌های اخلاقی و کلامی مواجه شد، اما می‌توان افق بزرگ دیانت را به روشی که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متذکر آن هستند، با او در میان گذارد.

**سوره:** شما حساب سوژه را از استکبار جدا می‌کنید؟

**استاد:** بله. صرف سوژه، استکبار نیست، هرچند اگر خود انسان بدون نظر به حقیقتِ خود مدّ نظرش قرار گیرد همان خودبنیادی یا استکبار است ولی به اعتبار این‌که حقیقت نزد انسان است و می‌تواند به عنوان خلیفه الهی صاحب انسانیت خود شود، نسبتی با وجود پیدا کند و در این فضا تا مرز حضور در آغوش خدا جلو ‌رود، امری که هر انسانی می‌تواند در خود بیابد، نه این‌که صرفاً بداند. می‌توان با انسان‌ها طوری صحبت کرد که مدّ نظر ما این باشد که:

|  |  |
| --- | --- |
| یوسفی در میان این چاه است | گوهری در میان این سنگ است |

مهم آن است که متوجه شویم در این زمانه باید مواجهه ما با انسان چطور باشد، آیا با نظر به حقیقتِ انسان‌ها با انسان‌ها گفتگو کنیم و یا با نظر به آموزه‌های اخلاقی؟ مثل توصیه به راستگویی و خودداری از تکبّر. گویا این نوع کلمات توان خود را برای بشر جدید از دست داده است، هرچند در جای خود ارزشمند می‌باشند، و عده‌ای در همین فضای اخلاقی در وارستگی خود حاضرند. ولی در رابطه با بشر جدید و احساس آزادی که در دوران خود دارد، اگر احساس کند آدابی بر او تحمیل می‌شود نتیجه نمی‌دهد. لازمه گفتگو با مخاطب در این زمانه با در نظرگرفتن این نکته است که تمام وجود او نظر به آزادی‌اش می‌باشد. باید در متن آزادی‌اش انتخاب متعالی‌اش را با او در میان بگذارید، در این حالت می‌یابیم انسانیت او عین «آزادی» او و عین «وارستگی» و «تقوا» است، مگر آن‌که خودش بنای مقابله با حق و حقیقت را داشته باشد که جایگاه انسانیت خود را از دست می‌دهد و مصداق این آیه می‌شود که خداوند به رسول خود فرمود: «أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ»(بقره/6) چه آن‌ها را نسبت به انحرافات‌شان از حقیقت انذار کنی و بر حذر داری و چه انذار نکنی، آن‌ها ایمان نمی‌آورند.

«والسلام عليكم و رحمةالله و بركاته»

# مصاحبه سوم انقلاب اسلامی و فهم امام خمينی از انسان و جهان مدرن

بسم الله الرّحمن الرّحیم

**سوال:** با سلام. به من اجازه بدهید به عنوان کسی که سؤالات زیادی دارد، بدون رودربایستی بتوانم سؤالاتم را در رابطه با این‌که چرا انقلاب کردید بپرسم، از آن جهت که هنوز برای بنده روشن نشده چرا نسل شما انقلاب کرد؟ بنده در آن دوره یک نوجوان مذهبی بودم و کسی با ما کاری نداشت، حجاب داشتیم و هفته‌ای یک روز روضه هفتگی می‌گرفتیم، پدرم در دهه عاشورا هیئت داشتند، همه چیزمان رو به راه بود. مسجد می‌رفتیم و کسی مانع مسجد و عبادات ما نبود، نمی‌فهمم چرا انقلاب کردید و اساساً چطور این انقلاب شروع شد؟

**استاد:** بسم الله الرّحمن الرّحیم. به نظر بنده خوب است برای رسیدن به جوابِ سؤال خود از این زاویه به موضوع نگاه کنید که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آینده را چگونه می‌دیدند که متوجه شدند آن نوع دینداری که به گفته شما در زندگی‌ها جاری بود، امکان بقاء نخواهد داشت و ایشان بین دو امر باید تصمیم می‌گرفتند، یا مثل بقیه مراجع به همان دینداری که مردم مشغول بودند راضی باشند و رژیم شاهنشاهی هم هر کاری می‌خواهد بکند و یا با توجه به شرایط جدیدی که در حال وقوع است، نسبت به آنچه می‌گذرد حساس باشند. شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که حضرت امام متوجه شدند حتی همان دینداری هم که بعضی‌ها به آن دلخوش بودند، ماندگار نیست، مگر در حدّ یک نوع دینداریِ فردی و این‌که جهان مدرن مناسبات اجتماعی ما را با همان مبانی اومانیستی و سکولاریته‌اش مدیریت کند، به همان صورتی که فرهنگ مدرن جایگاه کلیسا را تعیین کرد و البته در این صورت دیگر این‌طور نیست که دین الهی تکلیف ما را در امور فردی و اجتماعی تعیین کند، بلکه برعکس، این سیاست است که تکلیف دین را مشخص می‌کند که کجا باشد و کجا نباشد. اگر نظرات جان‌لاک را در این رابطه دنبال کنید، ایشان می‌گوید ما می‌توانیم دین را تقویت کنیم و به بشرِ امروز در دینداری کمک کنیم ولی مشروط بر آن‌که مبانی عقل مدرن را بپذیرد. می‌توان گفت جان لاک اولین فیلسوف تاریخ مدرن است و امثال آقای مهندس مهدی بازرگان تحت تأثیر افکار جان‌لاک پذیرفته‌اند که دین نباید در همه امور، به‌خصوص در امور اجتماعی حاضر باشد، در عین آن‌که آن‌ها انسان‌های متدینی بودند، منتها دین را در محدوده عبادات فردی و برای آبادانی آخرت می‌خواستند و در همین رابطه پذیرفته بودند: «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» زیرا از نظر آن‌ها حکومت، از آنِ عقل مدرن است و شاه هم این اواخر تا حدّی کوتاه آمد و گفت: «صدای انقلاب شما را شنیدم». به این معنا که پذیرفت مانع دینداری مردم نشود و بی‌بند و باری را هم تا حدّی کنترل کند. ولی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با نظر به جهان مدرن و حضور عقل سکولار در مناسبات زندگیِ انسانی، نظر به «ولایت الهی» داشتند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّور»(بقره/257) خداوند است که بر مؤمنین ولایت دارد و در راستای پذیرفتن ولایت الهی، خداوند مؤمنین را از ظلمات خارج می‌کند، به سوی نور.[[12]](#footnote-12)

پس بحث در تقابل دو نوع ولایت بود، ولایت طاغوت به هر شکلی که باشد و ولایت خداوند و حضرت امام خمینی متذکر شدند که اسلام را نباید در امور فردی محدود کرد و اسلام این نیست. اسلام نیامده است تا ما جهان سیاست‌مان را از دیانت‌مان جدا کنیم و امام بر آن جمله مشهور تأکید کردند که: «والله، همه اسلام سیاست است».

با توجه به نکات فوق، بحث را باید ابتدا به این‌جا ببریم که به قول آقای میشل‌فوکو انسانِ جدیدی از قرن 18 میلادی متولد شده است و باید بدانیم این انسان بیش از آن‌که هویت خود را در فردبودنِ خود دنبال کند، خود را در اجتماعی‌بودن دنبال می‌کند، امری که کانت و هگل به خوبی متوجه آن شدند. این‌جا است که ما مجبور هستیم فکر کنیم، حال که معنای انسان تغییر کرده، این انسان باید شخصیت اجتماعی خود را در هویتی دینی دنبال کند یا در هویتی سکولار؟

در قرون وسطی تصوری که انسان از خود داشت، بیشتر تصور فردی بود و نه اجتماعی و اساساً اجتماع به معنای امروزینِ آن شکل نگرفته بود تا نسبت به آن حساسیتی در میان باشد مبنی بر این‌که مناسبات آن اجتماع باید بر اساس آموزه‌های دینی باشد و یا غیر دینی. ولی با شکل‌گیری اجتماع به معنای امروزین آن این حساسیت شکل گرفت و در غرب موضوعِ جدایی سیاست از دیانت مطرح شد و کلیسای کاتولیکی آن را پذیرفت، در حالی‌که در کشور ما جامعه و اجتماع هنوز به آن صورت شکل نگرفته بود مگر در شهرهای بزرگ، آن‌هم به صورتی محدود. هرچند خواه‌ ناخواه آن نوع تلقی از انسان و از اجتماع در حال شکل‌گیری بود. ولی محافل مذهبیِ ما بر عکسِ حضرت امام، چندان متوجه این امر نبودند و متأسفانه هنوز هم بعضاً متوجه نیستند که تاریخی شروع شده و انسان‌ها در این تاریخ معنای جدیدی از خود را دنبال می‌کنند، به طوری‌که عموماً «بودنِ» خود را مقدم بر دانش و باورهای خود می‌دانند. قبلاً دانش انسان و باورهایش بر بودنش مقدّم بود. قبلاً شما اگر مؤمن بودید و به خدا و به معاد باور داشتید، خودتان همان باورهای‌تان بودید. ولی انسان جدید نظر به «بودنِ» خود دارد و اگر دین بتواند بودن او را متعالی کند با دین همراهی می‌کند و اگر در بودنِ خود راضی به آن نوع دینداری که به او پیشنهاد می‌شود، نگردد امکان ندارد با آن دین همراهی کند.

حیرت بنده از آن است که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چگونه با آن بصیرت بی‌نظیرِ خود در آن زمان به آن صورت متوجه شدند مسئله بزرگ‌تر از آن است که «شاه تنها باید سلطنت کند و نه حکومت» و امکان ندارد آن دینداری که به ابعاد اجتماعی و سیاسی انسان نظر ندارد، ادامه پیدا کند و با جمله مشهوری که می‌فرمایند: «والله همه دین سیاست است»، روشن کردند نظر به ابعاد اجتماعی انسان دارند یعنی «دین» امری است وسیع‌تر از باورهای فردی انسان. حتماً در جریان هستید که پس از سخنرانی مشهور حضرت امام و اعتراض به کشتاری که کماندوهای شاه در مدرسه فیضیه راه انداختند، ایشان را در 15 خرداد سال 42 زندانی کردند و پس از اعتراضِ علما، در 11 مرداد همان سال امام را به خانه خصوصیِ ساواک منتقل کردند. در 12 مرداد روزنامه‌ها نوشتند: « چون بين مقامات انتظامي و آقايان، خميني و قمي و محلاتي تفاهمي حاصل شد كه در امور سياسي مداخله نكنند، آقايان به منازل خصوصي منتقل شدند». انتقال امام به منزل آقاي روغني كه از تجار محترم بازار بود از یک طرف و سكوت طولاني امام در زندانِ به اصطلاح خصوصي، يعني منزل آقاي روغني از طرف دیگر باعث شد تا به شاه گزارش دهند «آقاي خميني خود را باخته است».

در 16 فروردينِ همان سال آقای حسنعلی منصور نخست وزیر وقت گفت: «ما معتقديم ملت و دولتِ مسلمان و دين اسلام يكي از مترقي‌ترين و برجسته‌ترين اديان جهان مي‌باشد. مقام روحانيت براي ما ارزش دارد. اينجانب مأموريت دارم كه عطوفت خاص شاهنشاه را به مقامات روحاني ابلاغ نمايم». در 17 فروردين: وزير كشور با امام ملاقات كرد و گفت: شما آزاديد. امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند: «اگر بناست شما به كارهاي سابق ادامه دهيد و با مردم رفتار سابق را داشته باشيد، بودن من در اين‌جا اصلح است». سرهنگ مولوي گفت:« به درجه‌ام قسم كه ديگر آن حرف‌ها نيست». در 18 فروردين، ساعت ده شب امام به قم رسيدند، چند تن از دانش‌آموزان كه در خيابان مشغول درس حاضر كردن بودند، امام را شناختند و از عمق جان فريادي كشيدند و خود را روي دست‌هاي امام انداختند. با اين‌كه ساواك تلاش داشت مسأله بي‌سروصدا خاتمه بيابد ولی سريعاً مردم در منزل امام جمع شدند و شعار و صلوات براي سلامتي آيت اللّه ‌العظمي امام خميني بالا رفت و مردم تا يك ساعت بعد از نيمه شب با امام ملاقات داشتند. روزنامه اطلاعات نوشت: « اتحاد مقدس به خاطر هدفي مقدس، چقدر جاي خوشوقتي است كه جامعه روحانيت نيز اكنون با همه مردم همگام در اجراي برنامه‌هاي انقلاب شاه و مردم شده است».

چند روز بعد حضرت امام براي هزاران نفر از دانشجويان دانشگاه تهران كه با حلقه گلي به حضور امام آمده بودند، فرمودند:

«از زنداني بودن چند نفر افسرده نباشيد... هدف، بزرگ‌تر از آزادشدن عده‌ای است. هدف، اسلام است، استقلال مملكت است، طرد عُمّال اسرائيل است... دو هواپيمايي كه قرار بود حجاج را امسال به مكه ببرند مال اسرائيل بود، بعد دولت عربستان سعودی به این عمل اعتراض كرد و ناچار شدند از اين عمل خودداري كنند. بايد صف‌ها را فشرده كنيد. آقايان! سعي كنيد در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببريد... اگر علاقه به استقلال ايران داريد، وحدت مذهبي داشته باشيد. بعد از اين‌كه دستگاه دید نمی‌تواند مرا نگهدارند، آزاد كردند و خواستند مرا در نظر مردم خوار كنند. در روزنامه‌ها نوشتند« با روحانيت تفاهم شده، روحانيون با انقلاب سفيد شاه و ملّت موافق هستند! كدام انقلاب؟ كدام ملت؟ اين انقلاب- منظور انقلاب به اصطلاح، انقلاب سفید شاه است- مربوط به روحانيت و مردم است؟! ... گفتند: روحانيت در سياست مداخله نخواهد كرد… والله اسلام تمامش سياست است... مردم فقيرند و اينها براي استقبال از اربابان خود از هلند گل مي‌آورند، اجاره هواپيما كه از هلند گل می‌آورد 300 هزار تومان است».(21 فروردین 1343)(صحیفه امام، ج1، ص 269- 267)

این‌که چرا اسلام همه‌اش سیاست است، امری نبود که در آن زمانه حتی توسط نخبگان دانشگاه و یا حوزه درک شود، این به بصیرت تاریخی خاص حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مربوط بود و تا این مطلب را نسل شما و نسل‌های بعدی درست احساس نکنند، همچنان سؤالی که شما فرمودید بی‌جواب خواهد ماند، به همان صورتی که آقای مهندس بازرگان در آخرین کتاب خود به این نتیجه می‌رسند که اسلام مربوط به آبادانی آخرت است و امور دنیا را باید خود انسان‌ها با عقل خود اداره کنند، که منظورشان همان عقل غربی است. به نظر بنده حضرت امام متوجه دو نکته شدند که منجر به انقلاب شد. یکی این‌که متوجه هویت بشر جدید شدند و در همین رابطه می‌فرمایند: «ملت اسلام دیگر بیدار شد؛ دیگر نمی نشیند؛ اگر من هم برگردم ملت اسلام برنمی گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی‌کند.»(صحيفه امام، ج‏1، ص: 303)دوم این‌که ایشان متوجه شدند این انسان، یعنی بشر جدید بر سر دو راهی خاصی قرار دارد، یا باید بی‌دینی و سکولاریته را در امور اجتماعی بپذیرد و یا اگر خواست دیندار باشد و بر عهد اسلامی خود در همه ابعاد حاضر باشد، باید دینداری‌اش تا شئون اجتماعی‌اش گسترش یابد و ولایت الهی را در همه ابعاد وجودی‌اش حاکم کند، زیرا در آن شرایط، دیگر دینداریِ فردی جواب نمی‌دهد و ما را گرفتار نوعی سکولاریته می‌کند و دیر یا زود کار انسان به نیهیلیسم و پوچی و احساس بیگانگی نسبت به خودش می‌کشد که در جای خود بحث شده است.

سخن ما با امثال جنابعالی و نسل جدید این است که در شرایط حاضر بحث در دو نوع دینداری نیست، بحث در دینداری و یا عدم دینداری است و نباید خود را فریب دهیم و گمان کنیم که می‌توان در امور فردی، دیندار بود و در امور اجتماعی، سکولار. خداوند ابداً چنین دینی را نازل نکرده و کافی است به قرآن رجوع کنیم و متوجه علت سقوط ملت‌ها در طول تاریخ بشویم که چگونه ریشه همه ناکامی‌های ملت‌ها را پشت‌کردن به آموزه‌های انبیای الهی می‌داند، آموزه‌هایی که بنا بود در بنیاد جامعه آن‌ها جاری شود.

با توجه به آنچه عرض شد به بشر آخرالزمانی فکر کنید که به «بودن» خود نظر دارد و خود را طوری تعریف کرده و طوری خود را احساس می‌کند که با حضور در اجتماع، خودش، خودش است. حال یا آن اجتماع با ملاک‌های سکولار، اجتماع است و یا با ملاک‌های دینی. طبیعی است که این انسان برای برپانگاه‌داشتن اجتماع، هر چند آن اجتماع با ملاک‌های سکولار اداره شود، نهایت تلاش خود را می‌کند، زیرا معنای خود را در بر پا بودن آن اجتماع می‌داند. مشکل وقتی برایش به‌وجود می‌آید که می‌یابد در اجتماعِ سکولارزده با همه تلاش‌هایش جواب اصلی و اصیلی نسبت به خود نیافته و این‌جا است که گفته می‌شود انسان در جهان غربی گرفتار نوعی نیهیلیسم و نیست‌انگاری شده است. این انسان با این‌که تلاش‌های زیادی در إزای نسبتی که می‌خواست با خودش داشته باشد انجام داد ولی بدون خودی که در اُنس با حضرت حق باشد، از این جهت روشن می‌شود راه نجات از پوچی برای این انسان تأکیدِ بیشتر بر عبادات فردی نیست، بلکه باید در کنار الهیات فردی به الهیات اجتماعی نیز نظر کرد، زیرا با انسانی روبه‌رو هستیم که اولاً: هویت خود را در تقدّمِ سوبژگی و بودنش نسبت به هر امری دنبال می‌کند. ثانیاً: به دنبال آن است تا این بودن را در اجتماع و حیات اجتماعی جستجو کند. این‌جا است که متوجه می‌شویم چرا حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» وارد سیاست به معنی جدید آن می‌شوند، زیرا باید جواب این انسان را در حیات اجتماعی‌اش از طریق دین و آموزه‌های دینی بدهیم تا در عین نظر به بودن خود، آن بودن را در حیات اجتماعی ولی در عین قدسی‌بودن بیابد و خود را ذیل «ولایت الهی» دنبال کند.

حتماً در جریان هستید که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در همان دوران طلبگی در مجلس‌های اولیه که با انقلاب مشروطه شکل گرفت، حاضر بودند و در رابطه با ارتباطی که با مرحوم مدرس داشته‌اند می‌فرمایند:

«مرحوم مدرس«رحمت‌الله‌علیه» خوب، من ایشان را هم دیده بودم. این هم یکی از‎‎‎‎‏ اشخاصی بود که در مقابل ظلم ایستاد؛ در مقابل ظلم آن مرد سیاهکوهی، آن رضاخان‏‎‎‎‎‎‎‎‎‏ قلدر ایستاد و در مجلس بود ... ایشان را به عنوان طراز اولِ علما فرستادند به تهران و ایشان با گاری آمد تهران. از قراری که آدم موثقی نقل می‌کرد، ایشان یک گاری آن‌جا ‏‎‎‎‏ خریده بود و اسبش را گاهی خودش می‌راند، تا آمد به تهران. آن‌جا هم یک خانه‎ ‎مختصری اجاره کرد و من منزل ایشان مکرر رفتم؛ خدمت ایشان«رضوان‌الله علیه» مکرر رسیدم. ‏‏(صحیفه امام؛ ج3، ص244 )‏

در آخرین جلسه‌ای که حضرت امام با مرحوم مدرس دارند و مرحوم مدرس متوجه نظرات امام می‌شوند، در حین خداحافظی که با بدرقه مرحوم مدرس انجام می‌شود، مرحوم مدرس می‌فرمایند:

«حاج آقا روح الله! شما، اگر زحمتی نیست، یا هست و قبول زحمت می‌کنید، بیشتر به دیدن ما بیایید، بیایید و با ما گفت‌وگو کنید. البته بنده بیشتر مایلم که در خلوت تشریف بیاورید تا دو به دو در باب مسائل مملکت و مشکلات جاری حرف بزنیم، و بعد، نظرات و خواسته‌های مرا به گوش طلاب جوان حوزه برسانید.(«سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد» نوشته مرحوم نادر ابراهیمی)

حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رهبر انقلاب«حفظه‌الله» به خوبی نشان دادند نسبت به تاریخ تجدد اندیشیده‌اند. به عنوان نمونه، برادر آقای جلال آل‌احمد می‌گوید خدمت امام خمینی رسیدم و دیدم کتاب «غرب‌زدگی» از جلال آل احمد در کنارشان است. حضرت امام با به صحنه‌آمدن رضا خان، دوران غرب‌زدگی آن زمان را با گوشت و پوست خود احساس کردند و به خوبی متوجه شدند تاریخ تجدد یعنی چه و بشر جدید به دنبال چه نوع بودنی است. امری که شما در شخصیت رهبر معظم انقلاب هم متوجه هستید که چگونه بنا دارند در جهان حاضر باشند و جهان تجدد را بشناسند.[[13]](#footnote-13)

یکی از کسانی که به خوبی می‌فهمد در تاریخ جدید انسانِ جدیدی متولد شده، آقای میشل فوکو است و از آن جمله هگل است که در راستای فهم جامعه جدیدی که پیش آمده، به خوبی متوجه می‌شود این انسان فقط با عشق می‌تواند خود را در این تاریخ ادامه دهد و بحث انسانیت را با نظر به حضرت مسیح به میان می‌آورد، هرچند نتوانست جامعه اروپایی را به آنچه مایل بود سوق دهد و عملاً با وقوع دو جنگ جهانی معلوم شد باید به امری بسی قدسی‌تر نظر کرد که البته با حضورِ آموزه‌های دینی با رویکردِ قرارگرفتن ذیل «ولایت الهی» ممکن است. اخیراً در همین رابطه عرایضی تحت عنوان «نبیّ و محبّت، ربوبیت و عبودیت» شد[[14]](#footnote-14) مبنی بر این‌که اگر در دین اسلام محبّت غالب نباشد نمی‌توانیم از طریق اسلام جوابِ طلب و تقاضای بشر امروز را بدهیم در حالی‌که می‌دانیم آموزه‌های حضرت محمد و ائمه از آنِ همه بشریت در طول تاریخ است و می‌تواند جوابگوی تقاضای بشر جدید هم باشد، مشروط بر آن‌که آن دین را درست معرفی کنیم. در کتاب «سوره فتح و آینده روشن مجاهدان سالک» عرایضی در رابطه با آیه «رُحَماءُ بَيْنَهُم‏»(فتح/29) شد مبنی بر آن‌که چگونه اسلام می‌تواند آینده بشر این دوران را روشن و سعادتمندانه گرداند، آن هم با محبّتی که نسبت به انسان‌ها در بین انسان‌ها شکل می‌دهد.

باید به این سؤال فکر کنیم که آیا پوچیِ جهان مدرن، بشر جدید را قانع می‌کند تا حضور در آن جهان را ادامه دهد و یا آماده جهان دیگری است، جهانی که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متوجه آن شدند؟ عده‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که از آن پوچی گریزی نیست پس باید آن را تحمل کرد و عده‌ای یعنی سنت‌گراها مانند آقای سید حسین نصر معتقدند آری چاره‌ای از آن پوچی‌ها نیست ولی می‌توان با نظر به سنت و امور قدسی زهر حضور در جهان مدرن را کم کرد و عبادات این افراد عموماً در راستای تحمل پوچی‌هایی است که جهان مدرن بر آن‌ها تحمیل کرده است. ممکن است آدم با این دینداری جهنم نرود ولی این دینی که این آقایان پذیرفته اند، دینی نیست که انسان هم‌اکنون احساس کند در خودش به امری رسیده که در طلب آن بود و بدون فریب به خود بتواند با بودن امروزین خود با خودش کنار بیاید. حضرت امام خمینی متوجه شدند راه سومی هست که اولاً: می‌توان در جهان مدرن حاضر بود و حضور اجتماعی بشر جدید را درک کرد. ثانیاً: برای جوابگویی او به خودش باید احساس کند در حضور اجتماعی خود با امر قدسی می‌تواند مأنوس باشد و این در صورتی ممکن است که خود را در امور اجتماعی، تحت عنوان «ولایت فقیه»، ذیل «ولایت الهی» قرار دهد، یعنی ولایت کسی که توان کشف حکم خداوند را در راستای طلب ابعاد گوناگون انسان داشته باشد و از این جهت در مواجهه با جهان مدرن، تاریخ دیگری به ظهور آمد و شما با حضور در این تاریخ، احساس بهترین حضور از خود را در خود می‌یابید، به همان معنای حیات دینی و شور انسانی و ما عظمت حضرت امام خمینی را این‌جاها می‌بینیم.

در مورد حضور در تاریخِ امروز جهانی که در آن به‌سر می‌بریم، رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله‌تعالی» با نگاه فوق‌العاده‌ خود در همین رابطه در صحبتی که با اعضای مجلس خبرگان در 19 اسفند 1400 داشتند فرمودند:

«همان‌طور که امروزه نمی‌توان با سلاح‌های قدیمی جنگید، در جهاد تبیین هم همین ‌جور است؛ با شیوه‌های قدیمی [نمی‌شود کار کرد]... از لحاظ ابزارهای گوناگون بایستی بِه‌روز حرکت کرد... در این‌جا بایستی نوآوری صورت بگیرد، بایستی سخن نو گفته بشود و شیوه‌ نو در بیان ذکر بشود. و به نظر من امروز آن چیزی که می‌تواند به بهترین وجهی به صورت یک سلاح مؤثّری عمل کند، تبیین مفاهیم عالی اسلامی است در زمینه‌های مختلف. ما در زمینه‌ مسائل معرفتی، مسائل معارفی، حرف‌های نگفته زیاد داریم؛ حرف‌های قابل گفتنی که برای دنیا جذّاب و شیرین است، زیاد داریم.» https://khl.ink/f/49769

عرض بنده این است که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خیلی زود متوجه شدند باید بشر جدید را مدّ نظر قرار داد، بشری که نظر به بودن خود دارد، به همان معنایی که دکارت متوجه چنین حضوری برای بشر جدید شد و در رابطه با بودن و یا «هست» انسان برای انسان، آن جمله مشهور خود را به میان آورد که: «من شک می‌کنم پس هستم». دکارت واسطه بین قرون وسطی و جهان جدید است، یعنی شرایطی که انسان به دنبال آن است، تا در خود به دنبال خود بگردد و بودن خود را مدّ نظر آورد و درست در همان زمان است که جناب صدرالمتألّهین موضوع «اصالت وجود» را مدّ نظرها آورد تا در راستای اصالت وجود، انسان به وجودِ خود نظر کند و بودن بیکرانه خود را در عین اتصال به هستی مطلق بیابد. زیرا اساتید ملاصدرا مثل شیخ‌بهائی و میرفندرسکی در دربار شاه عباس رفت و آمد داشتند و با سفیران کشورهای غربی که بحث‌های دکارت را به میان می‌‌آوردند مرتبط بودند و دکارت با بحث «من شک می‌کنم، پس هستم»، موضوع «بودن» انسان را به میان آورده بود، جناب صدرالمتألّهین در همان تاریخ و گویا با مواجهه با نگاه دکارت، بحث «اصالت وجود» را که امر عمیق‌تری است به میان آورد و حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به خوبی متوجه شدند با حکمت صدرایی می‌توان در تاریخ جدید حاضر شد، بدون آن‌که بخواهیم تحت تأثیر فرهنگ غربی از وجوه قدسی انسان‌ها غفلت کنیم و رهبر معظم انقلاب در همین رابطه می‌فرمایند: «و چنین است که به گمان ما فلسفه‌ی اسلامی بویژه در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جاي خالي خويش را در انديشه‌ انسان اين روزگار مي‌جويد و سرانجام خواهد يافت و در آن پابرجا خواهد گشت.»[[15]](#footnote-15) و در دل تاریخی که صدرا بحث «اصالت وجود» را به میان آورده، ملاحظه می کنید هایدگر نیز از جهتی دیگر موضوع «وجود» را دنبال می‌کند[[16]](#footnote-16) و به نظر بنده اگر امروز می‌خواهیم در این تاریخ حاضر شویم باید در فضایی حاضر باشیم که ملاصدرا و هایدگر و گادامر و امام خمینی و حاج قاسم سلیمانی و مقام معظم رهبری و انقلاب اسلامی حاضرند، تا بتوانیم از نیهیلیسم دوران عبور کنیم و با مواجهه و درک نیهیلیسم می‌یابیم چه اندازه آن فضایی که عرض شد می‌تواند نقش‌آفرین باشد.

در بحث «پانزده نکته در جایگاه تاریخی عقل تکنیکی» عرض شد انقلاب اسلامی یک انقلاب مدرن است، از آن جهت که در مواجهه با جهان مدرن بنا دارد ابعاد قدسی بشر را در امور فردی و در امور اجتماعی متذکر شود، زیرا بشر جدید را مورد خطاب قرار می‌دهد که جهانش اجتماع او است و نه امور فردی‌اش. ملاصدرا در مواجهه با سخن دکارت، با طرح این نکته که هویت انسان، هویتی است تعلّقی و عین‌الربط به هستی مطلق است، خیلی زود متذکر شد برای بشر جدید نوع دیگری از معنا پیش آمده و باید با نظر به چنین حضوری که برای خود معنا کرده، ما او را بیابیم و آموزه‌های دینی را با وجهی عمیق‌تر با چنین انسانی در میان بگذاریم، تا به معارف آخرالزمانی خود که توان مقابله با ظلمات آخرالزمان را دارد، در جهان حاضر شود.

حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هویت بشر جدید را به‌خوبی درک کردند و برای عبور از هویتی که فرهنگ غربی مقابل بشر قرار داد که جواب‌گویی ناقصی بود، انقلاب اسلامی را آرام‌آرام پایه‌ریزی کردند، بر عکس سنت‌گراها، مثل آقای سید حسین نصر که تنها به نقد مدرنیته پرداختند، زیرا با صرفِ نقادی مدرنیته نمی‌توان بشر جدید را وارد آن نوع زندگی کرد که جواب همه ابعاد وجودی خود را بگیرد. سنت‌گراها متوجه نشدند با نقادی جهان غرب ما از جهان انسان مدرنِ سکولارزده آزاد نمی‌شویم و ابعاد اجتماعی ما به سوی اهداف قدسی‌اش سیر نمی‌کند. به نظر بنده هایدگر این نکته را بهتر متوجه شد و به همین جهت با انتقاد خود از مدرنیته به جهان دیگری نظر دارد که به قول او «جهان کیفی» است ولی اشتباه امثال آقای سید حسین نصر این بود که از هایدگر فاصله گرفتند. آقای کربن ابتدا شاگرد هایدگر بود ولی بعداً از هایدگر فاصله گرفت و به نظرم از این جهت آموزه‌های کربن با همه خوبی‌هایی که دارد، نمی‌تواند راهی مقابل ما بگذارد تا ما در آینده انقلاب اسلامی حاضر شویم، هرچند باید از آموزه‌های او بهره برد و به نظر بنده امروزه هم از جمله متدین‌ترین شخصیت‌های جهان مدرن، همان طرفداران افکار فریتیوف شوان و کربن هستند. ولی تصور بنده آن است که با هایدگر و گادامر بهتر می‌توان به راه امام خمینی و رهبری و پیرو آن به حاج قاسم سلیمانی در تاریخ انقلاب اسلامی حاضر شد. هنر ما این است که از یک طرف افرادی مثل آقای هانری کربن را نفی نکنیم ولی از طرف دیگر به راه گشوده‌تری که پیش روی‌مان گشوده شده، فکر کنیم. همان‌طور که در جزوه «شرح مختصر دستورالعمل آیت الله بهجت«رحمت‌الله‌علیه» به روش سلوکی ایشان اشاره می‌شود و این‌که در بستر انقلاب اسلامی تا کجا می‌توان از روش سلوکی ایشان استفاده کرد ولی از طرف دیگر باید به سلوکی فکر کرد که با مدّ نظرقراردادن آینده توحیدی انقلاب اسلامی برایمان پیش می‌آید، امری که مدّ نظر شهدا و اسرا بود و آن‌ها را در مقابل ما به آینه‌های عرشی تبدیل کرده که با نظر به خاطرات آن‌ها حقیقتاً با عمیق‌ترین صورتِ حقیقت در این دوران روبه‌رو می‌شویم، از آن جهت که می‌یابیم خداوند اراده کرده قلب حضرت امام را به حضوری منوّر کند که بشر امروز به آن نیاز داشت و همان نور را شما در حرکات و سکنات شهدا در موقعی که در قید حیات بودند و در حرکات و سکنات اسرا در زمانی که در اسارت بودند، می‌یافتید، حتی اگر بعضی از اسرا نتوانسته باشند آن را بعد از اسارت حفظ کنند. آیا خودِ آقای طحانیان، آن نوجوان 13 ساله است که در اسارتش آن طور عمل می‌کند و یک تنه در مقابل همه تشکیلات صدامیان می‌ایستد و نقشه‌های آن‌ها را خنثی می‌کند یا همان روحی است که بر قلب حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» درخشید و این نوجوان 13 ساله آن را منعکس کرد و از او در آن اردوگاه یک خمینی ساخت؟[[17]](#footnote-17) با این نگاه کتاب سرباز کوچک امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را بخوانید تا روشن شود چرا عرض می‌کنم انقلاب اسلامی جواب ظرفیت گشوده و گسترده این نسل است و در همین رابطه حضرت امام فرمودند: «من بر گردم این ملت برنمی‌گردد». آیا کتاب «حوض خون» را ملاحظه کرده‌اید که چگونه زنان خانه‌دار جهت حضور در تاریخی که با حضرت امام شروع شده به دنبال خودِ گمشده خود هستند؟ در حالی‌که ظاهر قضیه آن است که تلاش می‌کنند ملافه‌ها و لباس‌های مجروحان را شستشو دهند و تمیز کنند، ولی دقت کنید عزمی خاص در این نوع فعالیت‌ها نهفته است که آن‌ها را این‌چنین مصمم کرده و تلاش دارند در این صحنه‌ها با تمام وجود حاضر شوند، بنده همه این صحنه‌ها را آینه حضور خداوند می‌یابم در همان نگاهی که جناب عمّان سامانی به کربلا می‌نگرد و می‌گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| هست از هر مذهبی آگاهیم | اللّه اللّه من حسین اللهیم |
| بنده‌ کس نیستم تا زنده‌ام | اوخدای من، من او را بنده‌ام |
| نی شناسای نبیّ‌ام، نی ولیّ | من حسینی می‌شناسم بن علی |

و یا در جای دیگر در آینه کربلا انوار خداوند را در جمال حضرت زینب می‌یابد و می‌گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| باز دل بر عقل می‌گیرد عنان | اهل دل را آتش اندر جان زنان |
| اندرین مطلب، عنان از من گرفت | من ازو گوش، او زبان از من گرفت |
| سرخوش ازصهبای آگاهی‌شدم | دیگر این‌جا زینب اللّهی شدم |
| همتی باید، قدم در راه زن | صاحب آن خواه‌مرد و خواه‌زن |
| غیرتی باید بمقصد ره نورد | خانه‌پرداز جهان، چه‌زن، چه‌مرد |
| شرط راه آمد، نمودن قطع راه | بر سر رهرو چه مِعجر چه کلاه |

و در همین رابطه باز خداوند بر قلب حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و جوانان انقلابی تجلی کرد و آن جوانان متوجه حضور آن‌چنانی در نزد خود شدند و با دنبال‌کردن آن حضور دست به چنین انقلابی زدند، در حالی‌که در آن زمانه به جهت تبلیغات فرهنگ مدرنیته قلب‌ها به شدت‌ در جای دیگری بود. اصلاً معلوم نبود برای این جوانان چه پیش آمده است که به‌کلّی دگرگون شده بودند آن هم با جسارت‌های انقلابی فوق‌العاده، آن‌ها دیگر خودشان نبودند. خداوند اراده کرده بود از طریق آن‌ جوانان جواب بشر جدید را به بهترین شکل از طریق انقلاب اسلامی بدهد. حضرت امام خمینی با نگاه دقیق خود به منشأ الهیِ انقلاب اسلامی می‌فرمایند:

«اين يك تحولى بود كه بشر نمى‏توانست اين تحول را درست كند. اين تحول الهى بود. يعنى «مقلب القلوب» اين كار را كرد. قلب ها را از آن وحشت بيرون آورد. از آن وحشتى كه از اين رژيم ها همه داشتند. از آن وحشت بيرون آورد؛ و به جاى آن تصميمْ امر شجاعت نشاند، به طورى كه زن ها، بچه‏ها مردها [به خيابانها ريختند] كىْ سابقه داشت كه زن در مبارزه بيايد؛ مقابل توپ و تانك بيايد. اين يك تحول روحى بود كه خداى تبارك و تعالى در اين ملت اين تحول را ايجاد فرمود.»(صحيفه امام، ج‏8، ص: 188)

در جلسات «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهان بین دو جهان» موضوع بحث، «نظر به حضور پس فردایی انقلاب اسلامی» است، یعنی پس‌فردایی که متصل است به پریروزِ ما و آن تاریخی است که نه دیروز غرب‌زدگی ما است و نه امروز و فردایی که هنوز از غرب زدگی آزاد نشده‌ایم، به نظر بنده با توجه به نکاتی که رهبر انقلاب در رابطه با دولت سیزدهم یعنی آقای رئیسی می‌فرمایند، دولت ایشان دولتی است جهت نزدیکی به پس‌فردای انقلاب، هرچند هنوز موانع زیادی در پیش دارد. پس فردای انقلاب اسلامی شرایط غلبه وجه قدسی انسان جهانی شده بر وجه سکولار آن است، بدون آن‌که بخواهیم به گذشته برگردیم که جهان ما در آن زمان تنها محدوده شهر و یا روستای ما بود.

عنایت داشته باشید وقتی از انسانِ جهانی‌شده سخن می‌گوییم و حتی تولد این انسان را در غرب می‌دانیم، نظرمان به خرد مدرن است، نه به فرهنگ مدرنیته که مربوط به غرب است و نه به استعمار غربی که مربوط به روح تجاوزگری جریان‌هایی است که در غرب حاکمیت دارند و از عقل مدرن سوء استفاده کردند و می‌کنند. عقل مدرن از آنِ بشر جدید است و مربوط به حضور تاریخی همه انسان‌ها در این زمانه است، تاریخی که در اروپا شروع شد ولی منحصر به اروپائیان نماند و به همین جهت جهان جدید در ما و ما در جهان جدید کم و بیش حاضریم و می‌توانیم به قانونی که مناسب سیاست درست و صنعت و کشاورزی سالم و مفید و مناسب با سوابق تاریخی و فرهنگی ایران شیعه است، فکر کنیم. و در این فضا و در این تاریخ باید متوجه باشیم یقینی‌ترین یقین‌ها، احساسِ بودنی است فاخر و اصیل. احساسی که با گرایش قدسی با حضور در تاریخ، پیش می‌آید و نهایی‌ترین انسان که انسان آخرالزمانی است، چنین انسانی است، پس اولاً: انسان غربی به جهت روحیه سکولاریته‌اش، نهایی‌ترین انسان نیست. ثانیاً: انسانِ سنتی هم که خود را در این تاریخ حاضر نکرده است، هیچ‌کدام انسان نهایی نیستند و حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از طریق انقلاب اسلامی خواستند بستر جوابگویی به انسان‌هایی را فراهم کنند که در عین جهانی‌بودن، قدسی باشند، به عنوان انسانِ پس‌فردایی. عرایضی در این رابطه در شرح سوره «اخلاص» شد خوب است به آن نکات رجوع فرمایید.[[18]](#footnote-18) در آن‌جا به این بیت از غزل حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نظر می‌شود که می فرمایند:

|  |  |
| --- | --- |
| در میخانه گشایید به رویم شب و روز | که من ازمسجد و ازمدرسه بیزار شدم |

این بیت حکایتِ حضور دیگری است در دینداری و با همین حضور در بیت آخر می‌فرمایند:

|  |  |
| --- | --- |
| بگذارید که از بتکده یادی بکنم | من‌که با دست بت میکده بیدار شدم |

آیا این غزل اشاره‌ای نیست به حضوری دیگر که نه تاریخ دیروز است و نه حضور در جهان سکولار؟ و آیا آن مرد الهی با چنین حضوری، انقلاب اسلامی را به میان نیاورد و در نتیجه جوانان ما با توجه به این حضور، به آن مرد روی آوردند؟ بنده مکرر عرض کرده‌ام: «معجزه حضور تاریخی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» همان جمله‌ای است که با نظر به آینده خاصی که در مقابل ما می‌باشد مطرح کردند و فرمودند:

«ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان‌مان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلّم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت‌ مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به حال آنان که در این قافله نور، جان و سر باختند! خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند!

خداوندا! این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز، و ما را هم از وصول به آن محروم مکن. خداوندا! کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند به مشعل شهادت؛ تو خود این چراغ پر فروغ را حافظ و نگهبان باش...»(صحیفه امام خمینی، ج۲۱، ص۹۲)

هنوز ما متوجه حضوری که باید در این تاریخ داشته باشیم نشده‌ایم، حضوری که به تعبیر حضرت امام در آینده برای عارفانِ دلسوخته پیش می‌آید و حضرت روح الله با روحیه سلوکی خود در آن آینده حاضر است. آیا جز آن است که شهدا آینه بشر آینده‌اند و آینده‌ای را پیش روی ما قرار داده‌اند که با انس با آن‌ها می‌توان در امروزمان در آن آینده قرار گرفت؟ آینده‌ای که هرکس خود را در بودن اصیل و متعالی خود که بودنِ بودن‌ها است، احساس می‌کند. آن وقت است که تازه متوجه می‌شویم دین اسلام چه اندازه آخرالزمانی است و جوابگوی بشر آخرالزمانی می‌باشد.

امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به خوبی متوجه شدند دین اسلام در آخرالزمان، بیشتر شکوفا می‌شود و جوابگوی بشری است که می‌خواهد به شدیدترین باورها در بستر حضوری که از خود دارد برسد و نمی‌تواند خود را با باورهای متوسط ادامه دهد، لذا نسبت به باورهای دیروز خود تردید می‌کند تا به آن باور و حضوری که بنیان و اصل همه باورها و حضورها است، برسد. به نظر بنده آن جلسه‌ای که خدمت رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله‌تعالی» بودیم و تأکید داشتند باید با «کلام فاخر» سخن بگویید و مخاطبان خود را هم افراد نخبه قرار بدهید، با توجه به همین امر بود که مردم معمولی خود را با نظر به خبرگان و نخبگانِ جامعه معنا می‌کنند، آن‌ها چشم‌شان به «افراد نخبه» است و خطر آن‌جا است که نخبگان یک جامعه هشیاری و حکمت لازم را نسبت به تاریخی که در آن قرار دارند، نداشته باشند. شاید چون ما نخبگان را با کلام فاخر و اصیل مورد خطاب قرار نداده‌ایم از ما مأیوس شده‌اند.

کلمات فاخر به جهت اشاراتی که در خود دارند، ظرفیت بیشتری از معنا را در خود دارا می‌باشند، نکاتی که سعی شد در کتاب «گوش‌سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» رعایت شود. در جلساتی که تحت عنوان «پانزده نکته در جایگاه تاریخی عقل تکنیکی» بحث شد، نظر به حضور شاعرانگی در تاریخ به میان آمد و ظرفیت‌هایی که در آن حضور و در آن نوع کلام هست و این‌که قرآن نمونه کاملی از آن نوع حضور و آن نوع از کلام می‌باشد و نمونه آن را می‌توانید در عرایضی که در تفسیر انفسی سوره «مرسلات» و «الحاقّه» شد، ملاحظه فرمایید که چگونه قرآن ماورای «عبارات»، با «اشاراتِ» خود به حقایق، عالمی را مقابل انسان می‌گشاید که مأوای عشق و حضور است. در حالی‌که عموماً ما در مباحث کلامی و فلسفی، حضور قدسی را به حضور عقلی تبدیل می‌کنیم و سخن جناب حافظ در این رابطه این است که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ‌عقل می‌گفت که دل منزل و مأوای من است | |  |
|  | عشق خندید که یا جای تو، یا جای من است | |

حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توانستند آن عشق را به جهان ما برگردانند تا امکان زندگی در جهان بی‌روح مدرن فراهم شود و بشریت خود را در جهان گسترده معنویت حاضر نماید وگرنه بشر امروز با حضور در جهان محدود مادی‌شده در فشار قرار می‌گیرد و گرفتار یأس می‌شود، زیرا جواب آنچه باید می‌گرفت را نگرفته است. اگر ملاحظه می‌کنید امثال نیچه و هولدرلین در آخر عمر با آن مشکلات روحی روبه رو شدند، به جهت آن بود که در فرهنگ سکولار غرب به ظرفیت وجودی آن‌ها جواب داده نشد و در نتیجه آن ها نتوانستند وارد عالَمی شوند که جوابگوی ظرفیت وجودی آن‌ها بود و حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متوجه چنین بشری و چنین ظرفیت‌هایی شدند و این‌که چگونه با بازخوانیِ آموزه‌های اسلام می‌توانیم جواب نیازهای روحانی بشر جدید را بدهیم و راز رجوع فوق‌العاده مردم، به‌خصوص جوانان به حضرت امام را باید در این نکته جستجو کرد و به همین جهت هم جهان استکباری تلاش کرد صدای حضرت امام به انسان‌های جهان نرسد زیرا در هر جایی که آن صدا رسید تحول ایجاد شد، در حدّی که بعضی‌ها نام این عصر و روزگار را «عصر خمینی» نامیدند.

**سؤال:** آیا آن زمان که انقلاب شروع شد سایر احزاب هم همین نگاه را به انقلاب داشتند و اگر چنین نگاهی را نداشتند چه عاملی موجب شد تا در کنار امام قرار گیرند؟

**استاد:** چند گروه بودند. گروهی مثل نهضت آزادی به رهبری آقای مهندس بازرگان که در ابتدا جدای از حضرت امام، راه خودشان را می‌رفتند و معتقد بودند «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» و این اواخر که شرایط برای تحقق انقلاب فراهم شده بود، به بهانه این که شاه ظلم کرده است و باید برود؛ با حضرت امام همراه شدند. گروهی دیگر مثل آقای هاشمی به دنبال استقلال ایران بودند و به ژاپن اسلامی فکر می‌کردند. عده‌ای هم مانند آیت الله خامنه‌ای با نگاه عمیق‌تری به انقلاب نظر داشتند و خیلی زود فهمیدند حضرت امام چیز دیگری می‌گویند. ولی بسیاری از احزاب نهایتاً می‌خواستند یک کشور اسلامی داشته باشند که در آن ظلم نشود. شهید مهدی عراقی در خاطرات خود می‌گوید: مرحوم نوّاب صفوی به ما می‌گفت حاضریم حکومت ما اسلامی باشد و ما با مژه‌های‌مان خیابان‌های شهر را جاروب کنیم. ولی آیا به فکر حضور تمدنی بودند که در مواجهه با جهان غرب باید شکل بگیرد؟ بعید است. شاید به این جهت بود که غرب چهره ضد بشری خود را تا آن زمان به خوبی نشان نداده بود. ولی همین‌که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» حرکت خود را شروع کردند یاران و همراهان مرحوم شهید نواب صفوی در کنار حضرت امام ایستادند و امام را یاری کردند. برعکسِ مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی که راه‌شان به‌کلّی از حرکت امام جدا بود و خوب است که جای هر کدام از این نگاه‌ها و جبهه‌ها روش شود و جایگاه خودی و غیر خودی نسبت به اهداف انقلاب معلوم گردد.

رهبر معظم انقلاب اخیراً در همین رابطه نکته دقیقی را به میان آوردند و فرمودند:

«در باب جهاد تبیین عرض می‌کنیم، این است که بایستی در جهاد تبیین، راه پیشرفت و تعالی مادّی ملّت از بیراهه‌ها و کج‌راهه‌ها جدا بشود؛ یکی از مسائل مهم این است. ما یک روزی سال‌ها پیش در خطبه‌ نماز جمعه گفتیم «خودی‌ها و غیر خودی‌ها»، جنجال شد که «چرا تقسیم می‌کنید به خودی و غیر خودی»، در حالی‌که همان حضراتی که این مسئله را مطرح می‌کردند، بارها و بارها خودشان خودی و غیر خودی را در مسائل گوناگون اِعمال کردند. بحث «خودی و غیر خودی» یک بحث اساسی است؛ نه خودیِ به معنای خویشاوند یا هم‌مسلک یا هم‌حزب یا همفکر در مسائل گروه؛ نه، خودی در اعتقاد به راه اسلام، در اعتقاد به نظر قرآن، در اعتقاد به ایمان اسلامی و حرکت عظیم جمهوری اسلامی که این همه برای آن هزینه شده. این مهم است؛ این راه صحیح از کج‌راهه و بیراهه بایستی جدا بشود، روشن بشود؛ در جهاد تبیین، این معنا مهم است.»(۱9/۱۲/۱400) *https://khl.ink/f/49769*

این نوع نگاه به «خودی» و «غیر خودی» مربوط به حساسیتی است که نسبت به اهداف انقلاب اسلامی باید داشت، نه آن‌که بخواهند مثلاً عده‌ای را از یارانه معیشتی محروم کنند. بحث در آن است که امورات کشور را نباید به دست هرکسی سپرد، بعضی از دولت‌ها با توجه به این تعریف، خودی نبودند، مهمان‌های ناخوانده‌ای بودند که در راستای اهداف انقلاب به آن معنایی که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مدّ نظر داشتند، تلاش نکردند و بحمدلله هرچه انقلاب جلو آمد تکلیف خود را با غیر خودی‌ها بهتر روشن کرده و رهبر معظم انقلاب در صحبت خود همین نکته را مدّ نظر دارند و می‌فرمایند: «این راه صحیح از کج‌راهه و بیراهه بایستی جدا بشود، در جهاد تبیین این معنا مهم است». هر چند بالاخره غیر خودی‌ها شهروند هستند و تمام حقوقی که یک خودی دارد را دارا می‌باشند ولی مسئولیتی که ما را به «پس‌فردای» خودمان می‌رساند کار آن‌ها نیست، زیرا آن‌ها حاضر به هزینه‌کردن خود نسبت به آن هدف بزرگ نیستند و از این جهت دولت آقای رئیسی همان‌طور که رهبر معظم انقلاب متذکر می‌شوند؛ نیامده تا منافعی برای گروه خود به‌دست آورد و در راستای اهداف اصیل انقلاب اگر اشتباهاتی هم بکند نتیجه نهایی کار به نفع مردم و انقلاب است.

در این رابطه به روایتی فکر کنید که چگونه حضرت امام صادق تأکید می‌کنند تا چه اندازه باید به خودی‌ها اعتماد کرد. راوي به آن حضرت عرض مي‌کند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِي يَبْلُغُنِي عَنْهُ الشَّيْ‏ءُ الَّذِي أَكْرَهُ لَهُ، فَأَسْأَلُهُ‏ عَنْهُ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ، وَ قَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ، فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ! كَذِّبْ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ- فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَ قَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدِّقْهُ وَ كَذِّبْهُمْ، وَ لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئاً تَشِينُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مُرُوَّتَهُ، فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ» (بحار الأنوار، ج‏72، ص 255) قربانت گردم! از يكى از برادرانم خبر ارتکاب عمل بدي به من مي‌رسد، از خودش مى‏پرسم انكار مي‌كند، با اين‌كه افراد موثقى آن را به من خبر دادند. راوي مي‌گويد؛ حضرت به من فرمودند: اى محمد! گواهي گوش و چشمت را هم نسبت به برادرت دروغ شمار و اگر پنجاه عادل هم گواهى دهند و خودش بر خلاف آن‌ها گفت؛ او را باور دار و همه را تكذيب كن. و چيزى در باره او فاش مكن كه زشتش كنى و آبرويش را ببرى و از آنان باشى كه خداي عزّ و جلّ در باره‏شان فرموده: «هركه دوست دارد زشتى در باره مؤمنان فاش شود براي او در دنيا و آخرت عذابي دردناك است».‏

به رفقا عرض شد بعضی‌ها طوری دولت آقای رئیسی را نقد می‌کنند که نوعی گُل‌زدن به خود است. آری! دولت با بدنه‌ای که دارد مسلّم بدون اشکال نیست ولی در دل حضور تاریخی انقلاب اسلامی جایگاه حضور این دولت ر ا و عزمی که جهت تحقق اهداف اصلی انقلاب دارد، مدّ نظر قرار دهید.[[19]](#footnote-19)

**سؤال:** اگر ممکن است در راستای نظر به انسان جدید و جهان جدید، نظر خود را نسبت به آقای دکتر علی شریعتی برای ما روشن کنید.

**استاد:** در خاطرات خود عرض شد که بنده برای آقای دکتر شریعتی ارزش تاریخی قائل هستم. آن‌هایی که ایشان را نقد می‌کنند متوجه نقش تاریخی او نشدند که چگونه جوانان آن زمان را به خودشان برگرداند و به گفته خود ایشان: «بازگشت به خویشتن» را سبب شد. دکتر شریعتی به ما بودنی داد که بهتر توانستیم حضرت امام خمینی را بفهمیم.

دکتر شریعتی از امام به عنوان (مرجع بزرگ [عصر](http://aminsearch.com/doc/21255966/%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9%D8%AA%DB%8C-%DA%86%D9%87-%D8%AF%DB%8C%D8%AF%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C-%D9%86%D8%B3%D8%A8%D8%AA-%D8%A8%D9%87-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AE%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C(%D8%B1%D9%87)-%D8%AF%D8%A7%D8%B4%D8%AA-%D9%85%D8%B1%D8%AC%D8%B9-%D8%AA%D9%82%D9%84%DB%8C%D8%AF-%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9%D8%AA%DB%8C-%DA%A9%D9%87-%D8%A8%D9%88%D8%AF-) ما) یاد می کند و در [کتاب](http://aminsearch.com/doc/21255966/%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9%D8%AA%DB%8C-%DA%86%D9%87-%D8%AF%DB%8C%D8%AF%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C-%D9%86%D8%B3%D8%A8%D8%AA-%D8%A8%D9%87-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AE%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C(%D8%B1%D9%87)-%D8%AF%D8%A7%D8%B4%D8%AA-%D9%85%D8%B1%D8%AC%D8%B9-%D8%AA%D9%82%D9%84%DB%8C%D8%AF-%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9%D8%AA%DB%8C-%DA%A9%D9%87-%D8%A8%D9%88%D8%AF-) «خودسازی انقلابی» درباره‌ امام این‌چنین می‌نویسد: «... ظهور روح‌های انقلابی و شخصیت‌های پارسا، آگاه و دلیری که به خاطر وفادار ماندن به ارزش‌های انسانی و پاسداری از حرمت و عزت اسلام و مسلمین، گاه به گاه در برابر استبداد، فساد و توطئه‌های استعمار قیام می‌کرده‌اند، از این گونه است قیام‌هایی که از زمان میرزای شیرازی و تاکنون با آیت‌الله خمینی، شاهد آن بوده‌ایم.»(دکتر علی شریعتی،مجموعه آثار،ش۲۷،ص ۲۴۴ و ۲۴۵)

آقای دعایی می‌گویند: یک روز امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به من فرمودند: من به سه دلیل از فوت دکتر شریعتی متاسف هستم. یکی این که ای کاش ایشان با آن قدرت بیان و احاطه‌‌ای که بر کلام و نفوذی که در جمع شنوندگان داشت، توجه خود را صرفا به نسل دانشگاهی معطوف نمی‌کرد و همه‌ جامعه اعم از روحانی و بازاری را در نظر می‌‌داشت و سعی می‌‌کرد همه‌ اقشار از اندیشه‌ها و تفکراتش بهره‌‌مند شوند. تأسف دوم من این است که چرا عده‌ای با او در افتاده‌‌اند و ایشان را به خودشان و خودشان را با او مشغول کردند و نگذاشتند درست کار بکند و درست تبلیغ بکند. تأسف سوم من این است که ایشان زود از دنیا رفت و نتوانست بماند و ادامه بدهد و کار خودش را تصحیح بکند.

شعری که مرحوم شریعتی برایامام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» گفته‌اند، این‌طور شروع می‌شود:

فریاد روزگار ماست، روح‌ الله،

روزگار قحطیِ هر جنبش، هر کوشش.

آری! در روزگار مرگ اصالت‌ها، بی‌‌تو دگر چه بگویم. چه را بسرایم ای مَطلع تمام سرودها.

البته این شعر ادامه دارد.

زیباترین کاری که دکتر شریعتی با ما کرد همان شور و امیدی بود که در آن دنیای سرد و منجمد در جان ما نسبت به آینده شعله‌ور کرد، زیرا او با حضورش در فرانسه و ارتباطی که با اساتید دانشگاه سوربن داشت متوجه روح بشر جدید شده بود و مخاطبان خود را با چنین چشم‌اندازی انتخاب کرده بود و تأسف حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن‌طور که آقای دعایی می‌گویند می‌تواند از همین جهت باشد که این چشم‌انداز برای حوزویان نیز مفید است، تا در رخدادهایی که با آن روبه‌رو می‌شوند با نظر به جایگاه تاریخی آن رخدادها آن ها را مدّ نظر قرار دهند و به آن‌ها فکر کنند.

**سؤال:** قبلاً در خاطرات خود که از نحوه حضور خود در نهضت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» صحبت می‌کردید بیشتر از غیرت دینی مردم می‌گفتید که چرا مرجع تقلید را زندانی کردند و از ظلم‌هایی که از طریق دربار به مردم می‌شد و شما در دوره دانشجویی که با مرحوم دکتر شریعتی آشنا شدید، در مسیر سرنگونی نظام شاهنشاهی و ایجاد نظام جمهوری اسلامی قرار گرفتید. ولی در این نشست صحبت از انسان جدید می‌کنید و این‌که مردم و به‌خصوص جوانان بنا داشتند انسان دیگری شوند و به حضور خود در جهان فکر می‌کردند و می‌فرمایید حضرت امام خمینی متوجه این امر بودند. آیا فکر می‌کنید معلّمان‌ شما که در رابطه با انقلاب با شما صحبت می‌کردند، آن روز آن‌ها متوجه چنین حضوری بودند؟

**استاد:** عنایت داشته باشید که در این جلسه با نگاه هرمنوتیکی به رخداد انقلاب اسلامی نظر می‌کنیم و این‌که از نظر تاریخی در روح وروان مردم و امام چه چیزی می‌گذشت و این غیر از نقل وقایع است. در این نشست بحث در روح تاریخی آن رخداد است. مردم متوجه بودند حضرت امام از درون خود راهی را پیش روی آن‌ها قرار داده‌اند که طلب درونی آن‌ها است، هرچند حالت اجمالی داشت. ما در دبیرستان و حتی در دانشگاه بیش از این نمی‌فهمیدیم که به هر دلیلی می خواستیم انقلابی باشیم، هم به جهت ظلمِ دربار و هم به جهت چیزی که نمی‌دانستیم آن چیز، چه چیزی است؟ بد نیست روی این نکته هم فکر شود که خدا اراده کرده بود آن نسل بی‌قرار باشند. در این رابطه بعضی از رفقای ما می‌توانستند مانند بنده به تدریس مشغول شوند و از آن طریق به تحقق انقلاب اسلامی کمک کنند، ولی به فلسطین رفتند. مرحوم دکتر شریعتی در دامن‌زدن به آن بیقراری بسیار مؤثر بود و حسّ انقلابی خوبی را در آن نسل ایجاد کرد. ما فقط متوجه شده بودیم باید در جهان جدیدی حاضر باشیم. فکر و ذکر اولیه همه این بود که شاه باید برود، بعد از انقلاب هم تا مدتی درگیر این بودیم که نهادهای انقلابی تشکیل بشود و ضد انقلاب کارها را به‌دست نگیرد و البته در این مسیر در نفی غیر، تندروی‌هایی هم شد. بین غیری که معاند بود و غیری که تنها می‌خواست انقلابی نباشد، بعضاً تفکیک نشد و همه با یک چوب رانده شدند و این تندروی‌ها به ما ضربه زد. بعضی‌ها فقط می‌خواستند انقلابی نباشند ولی حق شهروندی و حضور در ادارات را داشتند که در همه موارد رعایت این حقوق نشد، هرچند بالاخره باید کشور پوست می‌انداخت. تا این‌که تاریخ دفاع مقدس پیش آمد، آن هم با برکات خاص خود و جوانان را متوجه جهانی کرد که شهادت و عدم شهادت برایشان فرقی نمی‌کرد و بعد از مرحله دفاع مقدس، یک نگاه، نگاه آقای هاشمی رفسنجانی بود که نوعی شیفتگی نسبت به غرب در آن حاکم بود و عملاً کشور گرفتار نوعی لیبرال سرمایه‌داری شد و به وجودآمدن طبقات اشرافی که در حال حاضر انقلاب گرفتار آن است و متأسفانه روحیه عدالت‌طلبی انقلاب به حاشیه رفت و موجب ضربه سنگینی به انقلاب شد. نگاه دیگر، نگاه رهبر معظم انقلاب بود و تأکید ایشان بر مقابله با استکبار و احیای عدالت و بحمدلله انقلاب در حال حضور بیشتر در این مسیر است، بدون آن‌که با خرد غربی مقابله و یا آن را به کلّی نفی کند.

به نظر بنده نقد روح غربی و یا مدرنیته که امثال دکتر رضا داوری اردکانی مطرح کردند، بسیار مهم بود و مهم است، نقدی بود از جنس نقدهایی که هایدگر به غرب‌زدگی دارد و بنده همیشه گفته‌ام هایدگرِ ایران آقای دکتر داوری است و ما با ارتباط با آثار آقای دکتر داوری چیز دیگری شدیم، غیر از آن نوع شخصیتی که رفقای انقلابی گذشته ما در آن ماندند و اساساً عده قلیلی از انقلابیون با آقای دکتر داوری رابطه علمی پیدا کردند، آن‌طور که امثال شهید آوینی با دکتر داوری رابطه برقرار کردند که در عین انقلابی‌بودن، متوجه اندیشه اندیشمندانی شویم که در غرب حاضرند و به همین جهت امثال ما که متفکران جهان غرب را هم مدّ نظر داریم، انقلاب اسلامی را با نگاه و قرائتی خاص مدّ نظر داریم و برای آن انقلاب یک حقیقت تاریخی قائل هستیم، بالاتر از یک حرکت سیاسی.

در نشستی که آقای دکتر رضا داوری در تاریخ پنجشنبه ۲۶ مرداد سال 1396در خانه مشروطه اصفهان داشتند، از ایشان ‌پرسیدند: «آیا انقلاب اسلامی راهی را برای ما باز کرده است؟ و آیا امکانات تازه‌ای به روی ایران گشوده است؟» ایشان در جواب می‌فرمایند: چرا در بدیهیات شک می‌کنید؟ مگر می‌توان گفت که حرکت امام خمینی یک گشایش در تاریخ ما نبوده؟ انقلابی رخ داده و عهدِ دینی تجدید شده است، مهم آن است که ما چطور می‌خواهیم رونده‌ این راه باشیم. اکنون باید گشایش را فهمید و البته به آن دل‌خوش نشد، باید به امکانات و چگونگی این راه دقت کرد. ما قدم به قدم باید آن را بگشاییم.

آقای دکتر داوری در کتاب «اخلاق در زندگی کنونی» که از آخرین کتاب‌های ایشان است، در صفحه 339 می‌فرمایند:

«در این‌که دین اسلام و رهبری دینی - و نه هیچ نیروی دیگری- می‌توانست چنین نهضتی را به‌وجود آورد و راه ببرد، به دشواری می‌توان تردید کرد. پس در این‌که انقلاب صفت اسلامی داشت و دارد تردید نباید کرد.»

و در صفحه 340 همان کتاب می‌فرمایند:

«کار بزرگ، یعنی سرنگون کردن نظام سلطنتی، صورت گرفته بود. کار بزرگ دیگر هم، اسلامی کردن کشور بود که با توجه به مسلمان بودن مردم و حرمتی که روحانیت داشت، مشکل نمی‌نمود.»

در مورد انقلاب اسلامی می‌گویند:

«انقلاب را دنباله تاریخ توسعه‌نیافتگی نمی‌دانستم. انقلاب حادثه‌ای پیش‌بینی نشده بود... احساسم این بود که دری در تاریخ در حال گشودن است ... اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که انقلاب ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.»

در ادامه می‌گویند:

«انقلاب اسلامی حادثه بزرگی است و من همواره در سایه تفکر متفکران بزرگ به این حادثه و تجربه عظیم تاریخی اندیشیده‌ام» و در ادامه می‌گویند: «البته معتقدم که انقلاب باید بتواند در اساس جهان کنونی رخنه کند و اساس دیگری بگذارد.» و در همین رابطه است که می‌فرمایند: «در هر صورت با نادیده‌گرفتن تجدد، هیچ انقلابی صورت نمی‌گیرد. انقلاب بازگشت به گذشته و تجدید رسوم آن نیست. در انقلاب باید از غرب و از میان آن (و نه از کنارش) گذشت. غرب نمی‌گذارد هیچ قدرتی آسوده از کنارش بگذرد. من همچنان به انقلاب وفادارم به شرط این‌که آن را محدود به رعایت بعضی رسوم و ترک بعضی دیگر نکنیم و سودای حل همه‌ مسائل را از طریق إعمال قدرت سیاسی نداشته باشیم.» و با توجه به این امر است که می‌فرمایند: «بنده اکنون هم از انقلاب دفاع می‌کنم و همچنان به غرب و تجدد با نظر انتقادی می‌نگرم.»

آیا با توجه به سخنان چنین متفکری می‌توان به معنای «جهان بین دو جهان» فکر نکرد؟ به‌خصوص آن‌جا که می‌فرماید: «انقلاب اسلامیِ ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.» امری که بنده عنوان آن را حضور بشر آخرالزمانی گذاشته‌ام.

آقای دکتر داوری به مخاطبان خود می‌آموزد در این تاریخ چگونه بیندیشند، حال چه موضوع مورد اندیشیدن غرب باشد و چه انقلاب اسلامی و حرف خود ایشان این است که هنوز هم به انقلاب به چشم امید و انتظار می‌نگرند. به نظر بنده ما باید در بستر انقلاب اسلامی به آینده‌ای بسیار درخشان بیندیشیم و این به شرطی است که جهان جدید و بشر جدید را درست بشناسیم و دغدغه‌های امثال هگل و هایدگر را درک کنیم. این‌ها به خوبی متوجه شده‌اند انسانی متولد شده است که می‌تواند از ضعف‌های پیش‌آمده در غرب و انسان غرب‌زده عبور کند و در این رابطه می‌توان انقلاب اسلامی را راهی جهت این امور دانست، به امید آن‌که ‌افراد مذهبی ما به بشر دیگری فکر کنند که گشوده‌تر و بزرگ‌تر از بشر دیروز است. رهبر معظم انقلاب در همین راستا جامعه را جلو می‌برند و در همین رابطه می‌فرمایند:

«خودتان را مجهز کنید. مسلح به سلاح معرفت و استدلال کنید، بعد به این کانون‌های فرهنگی- هنری بروید و پذیرای جوان‌ها باشید. با روی خوش هم پذیرا باشید؛ با سماحت، با مدارا. فرمود: [«و سنّة مِن نبیّه»](https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=1308#26991)، که ظاهراً عبارت است از [«مداراة النّاس»](https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=1308#26991)؛ مدارا کنید.[[20]](#footnote-20) ممکن است ظاهر زننده‌ای داشته باشد؛ داشته باشد. بعضی از همین‌هائی که در استقبالِ امروز بودند و شما - هم جناب آقای مهمان‌نواز، هم بقیه‌ آقایان - الآن در این تریبون از آن‌ها تعریف کردید، خانم‌هائی بودند که در عرف معمولی به آن‌ها می‌گویند «خانم بدحجاب»؛ اشک هم از چشمش دارد می‌ریزد. حالا چه کار کنیم؟ ردش کنید؟ مصلحت است؟ حق است؟ نه، دل، متعلّق به این جبهه است؛ جان، دلباخته به این اهداف و آرمان‌هاست. او یک نقصی دارد. مگر من نقص ندارم؟ نقص او ظاهر است، نقص‌های این حقیر باطن است؛ نمی‌بینند. «گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم / آیا تو چنان که می‌نمائی هستی؟». ما هم یک نقص داریم، او هم یک نقص دارد. با این نگاه و با این روحیه برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم می‌کند؛ نهی از منکر با زبان خوش، نه با ایجاد نفرت. بنابراین با قشر دانشجو ارتباط پیدا کنید.»(19/۰۷/1391) https://khl.ink/f/21151

بسیاری از جوانانی که ظاهر چندان مذهبی هم ندارند در این شرایط تاریخی از آنِ ما هستند در حالی‌که چهل سال پیش از آنِ ما نبودند و روح آن‌ها تحت تأثیر فرهنگ سکولار غرب بود ولی امروز قلب آن‌‌ها ایمانی است هر چند ظاهرشان هنوز غربی است.[[21]](#footnote-21)

**سؤال:** آیا واقعاً روحیه‌ای که بنا گذاشت در مقابل نظام شاهنشاهی انقلاب کند از مسجد شروع شد؟ خانم اشرف‌السادات منتظری در کتاب «تنها گریه کن» می‌گویند وقتی مسجد می‌رفتم متوجه شدم گویا خبرهایی هست و می فرمایند حرکت خودشان را از مسجد شروع می‌کنند و در انقلاب وارد می‌شوند، آیا این‌طور است که اگر انقلاب در همه‌جا همه مردم را فرا گرفت ولی بالاخره از مسجد شروع شد؟

**استاد:** همین‌طور است، حقیقتاً آن نسبتی که مردم با نگاه امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به نظام شاهنشاهی و به جهان پیدا کردند و آن‌ها را در بر گرفت از مسجد شروع شد و به کمک روحانیون انقلابی و روشنفکرانی که بعداً تا حدّی به انقلاب پیوستند. بنده با خواندن کتاب «تنها گریه کن» که خانم اشرف‌السادات منتظری خاطرات خود را در رابطه با حضورشان در انقلاب می‌گویند، متوجه شدم چقدر به ایشان نزدیک هستیم و بعد متوجه شدم با ایشان هم‌سنّ هستم. به رفقا عرض شد اگر می‌خواهید سه مرحله از انقلاب را حسّ کنید با کتاب «تنها گریه کن» مأنوس شوید. نسلی که با خانم اشرف‌السادات منتظری هم‌عصر بودند متوجه شدند مرد سالک شجاعی به میدان آمده است و درست دست روی دردهایی گذاشته که مردم ایران گرفتار آن بودند و از این جهت اگر هم منشأ و محل انقلاب علاوه بر مسجد از دانشگاه و بازار بود ولی افق انقلاب اسلامی، آرمان های دینی بود. اشتباه بعضی از روشنفکران این‌جا است که ادعا می‌کنند روحانیون بعداً به انقلاب پیوستند. هرگز چنین نبود، اتفاقاً خود این افراد بعداً به انقلاب پیوستند از آن جهت که باور نداشتند با روحیه دینی می توان انقلاب کرد. روحانیونْ به‌خصوص طلاب جوان و بسیاری از فضلای حوزه از همان ابتدا حضرت امام را همراهی کردند. آن‌هایی که آمدند خوب آمدند و زندان‌ها و تبعیدها را هم به جان خریدند، زیرا متوجه شدند سعادت آن‌ها در آن همراهی است. البته بعضی از روحانیون هم نسبت به آن نهضت بی‌تفاوت بودند.

حضور دکتر شریعنی با همان روحیه دینی موجب نوعی جهش شد و جوانان دانشگاهی را به یک خیزش کشاند. دکتر شریعتی بابی را گشود که همه توانستند در کلمات دکتر شریعتی خود را نشان بدهند، همان خودی که می‌خواستند ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خود را دنبال کنند. بازار به خوبی برای یاری رساندن به حضرت امام در صحنه بود و بازاریانِ آن روز نسبت به انقلاب کاملاً متفکرانه وارد شدند و برای حفظ دین احساس مسئولیت می‌کردند و متوجه بودند هدف نهضت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای حفظ دین و حفظ کشور است. فکر می‌کنم نسل شما این تجربه را ندارد که بازارِ آن روز چه اندازه متفکرانه و مسئولانه در صحنه بود و چگونه با تعطیل‌کردن بازار اعتراض های خود را، چه در سال‌های 42 و چه در سال‌های 56 و 57 اعلان می‌کردند. البته جهان مدرن تقریباً آن بازارِ سنتی را تغییر داد ولی به هر حال این دروغ است که گفته می‌شود غیر دینداران هم در ایجاد این انقلاب نقش داشتند. حتی قبل از انقلاب ما مفصل با کمونیست‌ها بحث داشتیم آن‌ها معتقد بودند هرگز دین توان انقلاب‌کردن ندارد و حرکت حضرت امام را حرکتی ارتجاعی و بازگشت به عقب می‌دانستند، زیرا دین را افیون توده‌ها می‌پنداشتند که موجب سرگرمی و غفلت مردم می‌شود.

هرچه بود حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با شناخت زمانه و درک روحیه اصیل مردم، به افقی نظر داشتند که باید به آن نظر می‌شد و انقلاب اسلامی در اساس خود نظر به آن افق است و از این جهت باید با روحیه سلوکی وارد انقلاب شد و به آن افق و آینده‌ای نظر انداخت که از جنس همان انتظاری است که تشیّع در فرهنگ مهدویت مدّ نظر دارد و معتقد است: «اِنتِظارُ الفَرَجِ مِنَ الفَرَج» یعنی این‌که با آن انتظار، هم‌اکنونِ خود را در آن آینده قدسی حاضر می‌یابید، در نتیجه در اکنونِ خود به صورتی سرزنده و متعالی حاضر هستید و در این تاریخ نیز حاضر در جبهه‌ای می‌شوید تحت عنوان «جبهه مقاومت» که جبهه اتحاد و اتصال با انسانیتی است که به عزّت انسانی می‌اندیشد و در این رابطه امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمایند:

«آري! شعارِ نه شرقي و نه غربيِ ما شعار اصولي انقلاب اسلامي در جهان گرسنگان و مستضعفين بوده. و در يك كلام بايد مصلحت پابرهنه‌ها و گودنشين‌ها و مستضعفين بر مصلحت قاعدين در منازل و مناسك[[22]](#footnote-22) و متمكنين و مرفهين گريزان از جبهه و جهاد و تقوي و نظام اسلامي، مقدم باشد و نسل به نسل و سينه به سينه شرافت و اعتبار پيشتازان اين نهضت مقدس و جنگ فقر و غنا محفوظ بماند و بايد سعي شود تا از راه رسيده‌ها و دين به دنيافروشان، چهره كفر زدايي و فقر ستيزي روشن انقلاب ما را خدشه دار نكنند و لكه ننگ دفاع از مرفهين بي‌خبر از خدا را بر دامن مسئولين نچسبانند و آن‌هايي كه در خانه‌هاي مجلل، راحت و بي‌درد آرميده‌اند و فارغ از همه رنج‌ها و مصيبت‌های جان‌فرسای ستون محکم انقلاب و پابرهنه‌هاي محروم حتي از دور هم دستي برآتش نگرفته‌اند، نبايد به مسئوليت‌هاي كليدي تكيه كنند كه اگر به آن‌جا راه پيدا كنند چه بسا انقلاب را يك شبه بفروشند. يك موي سر اين كوخ نشينان و شهيددادگان، به همه كاخ و كاخ‌نشينان جهان شرف و برتري دارد.(صحیفه امام، ج 2، ص334)

و یا در دوم فروردین سال 68 در آخرین پیام خود فرمودند:

«مسئولان ما بايد بدانند انقلاب ما محدود به ايران نيست، انقلاب ايران نقطه شروع انقلاب بزرگ حضرت حجت«عجل الله تعالی فرجه» است.»

حال با توجه به آنچه عرض شد به نظر می آید چند نکته را به قرار زیر می توان مدّ نظر قرار داد و به آن نکات اندیشید:

1- انقلاب اسلامی در اساس حاصل یافتِ حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است از «وجود». «وجود» در هر تاریخی به حکم «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْن‏»(الرّحمن/29)، متفکر و سالک زمانه را به سوی خود می‌خواند و در گوش او نجوا می‌کند و خود را به او می‌نماید و در نتیجه آن سالک و متفکر یافت خود را به ما عرضه می‌کند و ما را به آن حضور تاریخی دعوت می‌نماید.

2- با توجه به این که در نگاه حکمت صدرایی بین سیمای باطنی نفس و سیمای پنهانی جهان سنخیتی وجود دارد و انسان در این جهان مانند آن است که با جلوه‌‌ای از سرّ نامتناهی خود رو‌به‌روست که متقابلاً او و جهان را در یکدیگر انعکاس می‌دهد، زیرا وقتی در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی حاضر شویم، در واقع از یک طرف در نزد سیمای باطنی خود و از طرف دیگر در سیمای پنهان جهان حاضر شده ایم.

3- حتماً ملاحظه کرده‌اید که علم از لوازم «وجود» است و نه مقدم بر آن، و در نتیجه «وجود ما در جهان» بر علم ما به جهان تقدّم دارد و این بدان معناست که ما عالم را از طریق نحوه‌ وجود خود، و نه برعکس، می‌شناسیم.

4- حقیقت با ظهوری که در تاریخ دارد، در کشاکش میان انکشاف و احتجاب یا نامستوری و مستوری تحقق پیدا می‌کند و ما در هر مرحله از انقلاب با جلوه ای از حقیقت روبرو می‌شویم که پس از ظهور به حجاب می‌رود تا در مرحله‌ای دیگر از تاریخ انقلاب، با جلوه‌ای دیگر ظاهر شود.

5- تاریخ در تمام ابعادش و به حکم «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْن‏» همواره با شدن و صیروریت و فعلیت و حرکت همراه است، از طرف دیگر مفهوم «شدن» با مفهوم «افق» تلازم دارد، یعنی اگر شدنی نباشد، افقی هم نیست و اگر افقی نباشد شدنی هم نیست. هر تاریخی تا آنجا «حاضر می‌شود» که «افق»ش قبلاً مدّ نظر آمده باشد. افق، دورنمایی است که به صورت بالقوه در هر تاریخی وجود دارد، و در این رابطه جامعه‌ای که افقی بالاتر از زندگی مادی نمی‌بیند، هرگز به بالاتر از آن نمی‌رسد. در حالی که جامعه در تاریخِ توحیدی که همراه است با تجلیات مداوم انوار الهی، همواره در افق حضور خود به آینده ای بعد از آینده ای نظر دارد که موجب بسط آن جامعه و انسان های حاضر در آن جامعه و آن تاریخ خواهد شد.

6- با ظهور بشر جدید و تفکر جدیدی که پدید آمده، امکان‌ها و توانایی‌هایی که در افق تاریخ اروپا ظاهر شد که بشر قرون وسطی در آن امکانات حاضر نبود. تاریخ غربی با این توانایی‌ها با اصولی تازه و وجود بشر جدید مناسبت داشت، ساخته شد و حضرت امام خمینی با درک بشر جدید و تفکر جدید به این فکر افتادند که ایران و مکتب تشیّع چگونه می تواند در این جهان حاضر شود و به جهان جدیدی فکر کردند که ایرانِ امروز و فردای ما را شکل می دهد تا در افق جان خود به سوی حضرت محبوب باشیم و در اکنون خود با او زندگی کنیم. این به جهت آن بود که حضرت امام افق آن تاریخ را درک کردند و فهمیدند چه نسبتی در راستای تعامل و تقابل با آن تاریخ باید داشته باشند.

7- فقه و فقاهت در نگاه حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» پیش از آنکه در قالب احکام و قضایا تفصیل یابد، به جهت توجه به حکمت متعالیه صدرالمتألهین دریافتی از حقیقت وجود بود و نسبتی که باید با آن پیدا کرد و در واقع با نظر به این دریافت از «وجود»، حقیقتاً این وجود است که در دل انقلاب اسامی به تفصیل در می‌آید و ما از آن طریق با جهانی گشوده تر از جهان مدرن در جهان حاضر می شویم.

8- این یک امر مسلّم و تجربه شده است که هر تاریخی در آغاز ظهور، امکان‌هایی را مشخص و معین می‌کند و افق‌هایی را می‌گشاید که آن امکان‌ها به تدریج مشخص می‌شوند و امیدواری به آینده که رهبر معظم انقلاب«حفظه الله» مدّ نظر دارند از همین نوع است.[[23]](#footnote-23) آری! این یک قاعده است که هر تاریخی نسبتی با حقیقت و افق وجود دارد و سالک و متفکری که به عمق آن نفوذ کند، می‌تواند راهگشا و آغازگر باشد. و اساساً تأسیس در تاریخ، زمانی اتفاق می‌افتد که متفکر و سالک، افقِ آن تاریخ را دیده باشد و به تعامل با آن بپردازد.

«والسلام عليكم و رحمةالله و بركات

منابع

قرآن

تفسير الميزان، علامه‌طباطبايي

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسي

الکافي، ابي‌جعفر محمدبن‌يعقوب کليني

اسفار اربعه، صدرالدین شیرازی

صحيفه امام‌خمینی

سایت مقام معظم رهبری

هستی و زمان، مارتین هیدگر، سیاوش جمادی

سيطره‌ کمّيت، رنه‌گنون، ترجمه علي‌محمد کاردان

حقیقت و روش، گادامر

گستره هرمنوتيك (هرمونوتيك) فلسفي، گادامر

انسان‌شناسي ‌در انديشة‌امام خميني، مؤسسة‌تنظيم ‌و نشرآثار امام‌خميني

مصباح‌الهداية الي الخلافة و والولاية، امام خميني

تفسير سوره‌ حمد، امام خميني

سر آغاز اثر هنری،‌ مارتین هیدگر، پرویز ضیاء شهابی

خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی، دکتر رضا داوری اردکانی

هیدگر و گشایش راه تفکر آینده، دکتر رضا داوری اردکانی

اخلاق در زندگی کنونی ، دکتر رضا داوري اردکانی

ايران روح يک جهانِ بي‌روح، ميشل فوکو، نیکو سرخوش و افشین جهاندیده

پرسش از حقيقت انسان، دکتر علی اصغر مصلح

انحطاط غرب، اسوالد اشپنگلر

نگاهي دوباره به مبادي حکمت اُنسي، سيد عباس معارف

نقد عقل محض، ایمانوئل کانت

ت‍ام‍لات‌ در ف‍ل‍س‍ف‍ه‌ اول‍ي، رنه دکارت

1. - بد نیست بدانید که امین استرآبادی مدتی نیز در مدینه سکونت داشته و احتمالاً وهابی‌های مدینه تحت تأثیرِ اخباری‌گریِ ایشان هستند. [↑](#footnote-ref-1)
2. 2- سخنان آیت الله جوادی درچهاردهمین همایش اساتید تفسیر حوزه به مناسبت سى و ششمین سالگرد ارتحال علامه طباطبایى«رحمة‌الله‌علیه»(19/8/95) [↑](#footnote-ref-2)
3. 3- توحيد صدوق، باب ما جاء في‌الرُّؤْيَه، حديث 21 ص 118 [↑](#footnote-ref-3)
4. 4- «عن أبي عبد الله قال، قال رسول الله لما أسري بي إلى السماء دخلت الجنة فرأيت فيها قيعان يقق و رأيت فيها ملائكة يبنون لبنة من ذهب و لبنة من فضة و ربما أمسكوا فقلت لهم ما بالكم ربما بنيتم و ربما أمسكتم فقالوا حتى تجيئنا النفقة فقلت و ما نفقتكم فقالوا قول المؤمن في الدنيا سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر فإذا قال بنينا و إذا أمسك أمسكنا» (بحارالانوار، ج 18، ص 409، باب 3 – اثبات المعراج و معناه.**)** [↑](#footnote-ref-4)
5. 5- در این رابطه عرایضی تحت عنوان «معنای درک حضور تاریخی اصحاب امام حسین » شده است، خوب است به آن مباحث رجوع شود. [↑](#footnote-ref-5)
6. 6- در این مورد به سه کتاب «انقلاب اسلامی، طلوع جهانی بين دو جهان» و «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آينده دين‌داری ما» و «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان»رجوع شود. [↑](#footnote-ref-6)
7. 7- گفته می‌شود کانت، فیلسوف اندیشه روشنگری است. [↑](#footnote-ref-7)
8. 8- حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در راستای هرچه مردمی بودن نظام اسلامی، در جلسه‌ای که سال 58 با اعضای مجلس خبرگان داشتند فرمودند: من سفارش می کنم به آنهایی که خدای نخواسته یک آرایی دارند بر خلاف مسیر‏‎ ‎‏ملت، من سفارش می‌کنم به آنها، که طرحشان را و آرایشان را بگذارند برای یک وقت‏‎ ‎‏دیگری و یک وقتهای دیگری این کارها را بکنند، حالا وقت این نیست که آرائی که‏‎ ‎‏خلاف مسیر ملت است اظهار بکنند و حیثیت خودشان را در بین ملت از بین ببرند. من‏‎ ‎‏میل ندارم حیثیت آقایان از بین برود در بین ملت. اگر در این مجلس یک چیزهایی و‏‎ ‎‏یک حرفهایی زده بشود که برخلاف مسیر ملت است، اینها وجاهت خودشان را از بین‏ ملت می برند و خدای نخواسته بعدها برایشان خیلی نفع ندارد.‏

   همان مسیری که ملت داشتند، همین چیزی که اگر می خواهید مطابق با میل خودتان‏‎ ‎‏دمکراسی عمل بکنید، دمکراسی این است که آراء اکثریت، و آن هم این طور اکثریت،‏‎ ‎‏معتبر است؛ اکثریت هر چه گفتند آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر‏‎ ‎‏خودشان باشد.شما ولیّ آنها نیستید که بگویید که این به ضرر شماست ما نمی خواهیم‏‎ ‎‏بکنیم. شما وکیل آنها هستید؛ ولیّ آنها نیستید. بر طبق آن طوری که خود ملت مسیرش‏‎ ‎‏هست.‏ شما هم خواهش می کنم از اشخاصی که ممکن است یک وقتی یک چیزی را طرح‏‎ ‎‏بکنند که این طرح برخلاف مسیر ملت است، طرحش نکنند از اوّل، لازم نیست، طرح هر‏‎ ‎‏مطلبی لازم نیست. لازم نیست هر مطلب صحیحی را اینجا گفتن. شما آن مسائلی که‏‎ ‎‏مربوط به وکالت‌تان هست و آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه را بروید، ولو‏‎ ‎‏عقیده تان این است که این مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است. خوب، باشد.‏‎ ‎‏ملت می خواهد این طور بکند، به ما و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می خواهد.‏‎ ‎‏ملت رأی داده؛ رأیی که داده متَّبع‏‎ است.‏

   ‏‏‏در همۀ دنیا رأی اکثریت، آن هم یک همچو اکثریتی، آن هم یک فریاد چند ماهه و‏‎ ‎‏چند سالۀ ملت، آن هم این مصیبت‌هایی که ملت ما در راه این مقصد کشیده اند، انصاف‏‎ ‎‏نیست که حالا شما بیایید یک مطلبی بگویید که برخلاف مسیر است. یعنی انصاف‏‎ ‎‏نیست، که نمی شود هم، پیش نمی رود. اگر چنانچه یک چیزی هم گفته بشود، پیش‏‎ ‎‏نمی رود؛ برای اینکه اولاً مخالف با وضع وکالت شما هست و شما وکیل نیستید از‏‎ ‎‏طرف ملت برای هر چیزی. و ثانیاً بر خلاف مصلحت مملکت است، برخلاف مصلحت‏‎ ‎‏ملت است؛ برخلاف مصلحت خود آقایان است.‏(صحيفه امام، ج‏9، ص 304) [↑](#footnote-ref-8)
9. 1- آنچه در پیش رو دارید مصاحبه استاد طاهرزاده با مجله «سوره» است که در عین تبیین مطالب گذشته ما را با نکات جدیدی در رابطه با بشر جدید آشنا کند. [↑](#footnote-ref-9)
10. 2- اگر انقلاب اسلامی درآن ابتدا، یعنی در جوانی‌اش کمی سخت‌گیر بود ولی با نمایاندن روحانیت و معنویتِ هرچه بیشتر خود، کمی نرم و حلیم و رحیم گشت و بیشتر به پدر بزرگی حکیم همانند شد تا به پدری جوان و سخت‌گیر و تا آن‌جا جلو آمد که همانند سینه سراسر مهربان مادر بزرگی شد، پر از رَحْم و دلسوزی و حکمت که به روشنی و به صورتی همه‌جانبه به مسائل می‌نگرد. چیزی از جنس دوست داشتن همه انسان‌ها، بدون ذرّه‌ای از خشم، و این امر موجب شد تا هر روز بیشتر از روز بعد مردمان بفهمند انقلاب اسلامی و رهبر دلسوز آن‌ چه می‌گوید. همین امر موجب شد مردمان با همه تبلیغاتی که علیه نظام اسلامی می‌شود، آن نظام را با نظام‌های ظالم دنیای مدرن اشتباه نگیرند. البته باز همچنان گناه از آن‌هایی است که گوش خود را به رسانه‌های دشمنان انقلاب سپرده‌اند و از صدایی که انعکاس جان آن‌ها است غافل‌اند. در چنین افرادی خطا بسیار است و فراموش می‌کنند باید از خود انتقام بگیرند و نه از انقلاب اسلامی و نه از راهی که سراسر به سوی خداپرستی و شوقِ ایمان است.

    این کدام خداوند است که هر روز مهربان‌تر از دیروز در بستر انقلاب اسلامی به سوی بشریت آمده تا انسان‌ها را به بی‌ایمانی نسبت به خدایی دعوت کند که داعشی‌ها به او ایمان دارند؟ چرا بعضی‌ها نمی‌یابند چگونه از خدای انقلاب اسلامی وا مانده‌اند، در هر کجا و در هر لباسی که باشند؟ بگذار تو از نظر داعشی‌ها و متحجّرین، بی‌خداترین کس باشی ولی در پیرامون خود از بوی عطری که جوابگوی جان حقیقت‌طلب تو است، غافل نباشی. بوی عطر ایمانِ شهدا که هم تو را شاد می‌کند و هم غمگین - شاد نسبت به آنچه يافته‌ای و غمگين از آنچه هنوز به سوی تو نيامده- آیا در روی زمین جایی نزدیک‌تر از مزار شهدا به خود می‌شناسی؟ [↑](#footnote-ref-10)
11. 3- به بحث بنده تحت عنوان مذکور، در سایت «لُبّ المیزان» رجوع شود. [↑](#footnote-ref-11)
12. - خداوند در سوره شوري آيه 9 مي‌‌فرمايد: «فَاللهُ هُوَ الْوَليُّ» يعني فقط خدا « وليّ» است و لذا فقط حكم خدا بايد در امور انسان - اعم از شخصي و اجتماعي- حاكم باشد. براي حاكميت حكم خدا بر انسانِ مختار، نبي و امام نياز است، پس نبي و امام آينه نمايش حكم خدايند و هيچ چيزي از خود ندارند، به همين جهت هم در رابطه با پيامبر مي‌گوييم: «عَبْدُهُ وَ رَسُولُه» او بنده خدا و رسول اوست، يعني بندگي او را ابتدا مي‌آوريم. در زمان غيبت امام زمان براي اين‌كه رابطه انسان و جامعه با آسمانِ معنا قطع نشود و حكم خدا در امور انسان‌ها - اعم از شخصي و اجتماعي- جاري و حاكم باشد، ضرورت دارد يك كارشناسِ كشف حكم خدا از طريق كتاب و سنت، در صحنه باشد تا اين نياز برآورده شود و به اين فرهنگ اصطلاحاً «ولايت فقيه» مي‌گويند. خدايي كه براساس حكمت بالغه‌‌اش هيچ نيازي را بي‌جواب نمي‌‌‌گذارد و براي ما پيامبر و امام می‌پروراند، چون در زمان غيبت نياز به يك فقيه اَعْلَم و شجاع و متقي داريم، اين چنين فقيهي را هم مي‌پروراند، و وظيفه مردم است تا از طريق خبرگانِ فقيه‌شناس او را كشف نمايند، و اگر جامعه گرفتار معصيت و فساد نباشند خداوند خبرگان را نسبت به كشف فقيهِ پروريده شده راهنمايي مي‌كند. [↑](#footnote-ref-12)
13. - یکی از راه‌هایی که می‌توان متوجه روح جهان جدید شد مطالعه رمان هایی است که توسط اندیشمندان آن دیار نوشته شده و رهبر معظم انقلاب به گفته خودشان جهت این امر رمان های زیادی خوانده اند که به عنوان نمونه نظر شما را در رابطه با رمان «بینوایان» از ویکتورهوگو و کتاب «لذَات فلسفه» از ویل دورانت جلب می کنم. ایشان می فرمایند: «به نظر من بینوایان ویکتور هوگو برترین رمانی است که در طول تاریخ نوشته شده است. من همه‌ رمان‌های طول تاریخ را نخوانده‌ام، شکی در این نیست، اما من مقدار زیادی رمان خوانده‌ام که مربوط به حوادث قرن‌های گوناگون هم هست. بعضی رمان‌های خیلی قدیمی را هم خوانده‌ام. مثلاً فرض کنید کمدی الهی را خوانده‌ام. امیرارسلان هم خوانده‌ام. الف لیله و هزار و یک شب را هم خوانده‌ام. وقتی نگاه می‌کنم به این رمانی که ویکتور هوگو نوشته، می‌بینم این چیزی است که اصلاً امکان ندارد هیچ‌کس بتواند بهتر از این بنویسد یا نوشته باشد و معروف نباشد و مثل منی که در عالم رمان بوده‌ام، این را ندیده باشم یا اسمش را نشنیده باشم … من می‌گویم بینوایان یک معجزه است در عالم رمان‌نویسی، در عالم کتاب‌نویسی. واقعاً یک معجزه است … زمانی که جوان‌ها زیاد دور و بر من می‌آمدند قبل از انقلاب، بارها این را گفته‌ام که بروید یک دور حتماً بینوایان را بخوانید. این بینوایان کتاب جامعه‌شناسی است، کتاب تاریخی است، کتاب انتقادی است، کتاب الهی است، کتاب محبت و عاطفه و عشق است. (https://khl.ink/f/56776)

    یا در رابطه با کتاب «لذات فلسفه» ویل دورانت می‌فرمایند: «حتی در مطالب جدی هم می شود از کارهای هنری و ذوقی استفاده کرد. من یکی از مثال‌های خوبی که در این زمینه در نظر دارم، کتاب «لذات فلسفه» ویل دورانت است که مرحوم دکتر زریاب آن را بسیار عالی ترجمه کرده است. (13/11/1391)( https://khl.ink/f/23898) و در دیدار وزیر و مدیران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال 71 درباره رمان «جنگ و صلح» اثر لئو تولستوی فرمودند: «وقتی «جنگ و صلح» را می خوانید، یا داستان های امیل زولا را می خوانید، می توانید وضعیت جامعه روس یا فرانسه یا انگلیس یا جاهایی دیگری را، از این داستان ها به دست بیاورید. یعنی انسان می تواند چیزهایی را که در تاریخ نیست، در این کتاب ها پیدا کند.» (https://khl.ink/f/17185) [↑](#footnote-ref-13)
14. - https://lobolmizan.ir/special-post/969 [↑](#footnote-ref-14)
15. ـ مقام معظّم رهبري در تاريخ 1/3/1378. https://khl.ink/f/2947 [↑](#footnote-ref-15)
16. - به کتاب «هستی و زمان» از مارتین هیدگر رجوع شود. [↑](#footnote-ref-16)
17. - رهبر معظم انقلاب در تقریظ خود به کتاب سرباز کوچک امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می نویسند:

    بسمه تعالی: سرگذشت این نوجوان شجاع و با هوش و صبور در اردوگاه‌های اسارت، یکی از شگفتی‌های دفاع مقدّس است؛ ماجراهای پسربچّه‌ سیزده ؛ چهارده ساله‌ای که نخست میدان جنگ و سپس میدان مقاومت در برابر مأموران درنده‌خوی بعثی را با رفتار و روحیه‌ای اعجاب‌‌‌انگیز، آزموده و از هر دو سربلند بیرون آمده است. دلْ بر مظلومیّت او می‌سوزد ولی از قدرت و تحمّل و صبر او پرمی‌کشد؛ این نیز بخشی از معجزه‌ بزرگ انقلاب اسلامی است. در این کتاب، نشانه‌های خباثت و لئامتِ مأموران بعثی آشکارتر از کتابهای مشابهی است که خوانده‌ام. به‌هرحال این یک سند باارزش از دفاع مقدّس و انقلاب است؛ باید قدر دانسته شود. https://khl.ink/f/39057 [↑](#footnote-ref-17)
18. - [سوره اخلاص و حضور در تاریخ آخرالزمانی ما](https://lobolmizan.ir/sound/962?mark=سوره%20اخلاص). https://lobolmizan.ir/sound/962 [↑](#footnote-ref-18)
19. - رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» فرمودند: امروز کارهایی که دولت در زمینه‌ی اقتصاد در پیش دارد، کارهای مهمّی است و احتیاج به کمک همه دارد؛... همه ان‌شاءالله باید به دولت کمک کنند که بتواند به این نتایج دست پیدا کند.(19/2/1401) https://khl.ink/f/50205 [↑](#footnote-ref-19)
20. - حارث بن دلهاث گويد: امام رضا فرمودند: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى‏ غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى‏ مِنْ رَسُولٍ‏ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ ص بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ‏ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ‏ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِی الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ‏ وَ الصَّابِرِينَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ.» مؤمن، مؤمن نيست مگر اينكه سه خصلت در او باشد، سنّتى از پروردگارش، سنّتى از پيامبرش و سنّتى از مولايش. سنّت پروردگارش، حفظ اسرار خويش است، خداوند مى‏فرمايد: «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى‏ غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى‏ مِنْ رَسُولٍ‏»، خداوند عالم به غيب است و هيچ كس را بر غيب خود مطّلع نمى‏سازد مگر كسي را كه بپسندد و از وى راضى باشد، كه همان پيامبران هستند) و امّا سنّت پيامبر مدارا كردن با مردم است، خداوند پيامبرش را به‏ مدارا كردن با مردم امر مى‏كند و مى‏فرمايد: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ‏» از مردم بيش از توانشان توقّع نداشته باش و- با مردم با تسامح رفتار كن و امر بمعروف كن و از سفهاء و نادانان درگذر و اعراض كن و امّا سنّت از مولايش صبر در سختى‏ها و مشكلات است، خداوند مى‏فرمايد: «وَ الصَّابِرِينَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ» در سختى و مشكلات صبر مى‏كنند. (عيون أخبار الرضا«عليه‌السلام»، شیخ صدوق، ج ‏۱، ص ۲۵۶) [↑](#footnote-ref-20)
21. - در این رابطه به آیه 5 سوره مائده نظر کنید که چگونه متذکر می شود در سال 11 هجری مسلمانان می‌توانند با زنان اهل کتاب ازدواج کنند زیرا فرهنگ اسلام توانسته است پس از آن مدت، فرهنگ خود را بنمایاند و سایر ادیان را تحت تأثیر خود قرار دهد. لذا می فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ طَعامُ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ وَ لا مُتَّخِذي أَخْدانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإيمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ». [↑](#footnote-ref-21)
22. - به معنی نشسته‌گان در منازل و مشغول عبادات شخصي شدن و مبارزه را رها كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-22)
23. - رهبر معظم انقلاب در دیدار با دانشجویان در توصیه‌های خود فرمودند: «اوّلین توصیه‌ من به شما دانشجوها پرهیز از انفعال و ناامیدی است؛ مواظب باشید؛ یعنی مواظب خودتان باشید، مواظب دل‌تان باشید، مواظب باشید دچار انفعال نشوید، دچار ناامیدی نشوید. شما باید کانون تزریق امید به بخش‌های دیگر باشید. بله، نابسامانی‌هایی در بخش‌های مختلف وجود دارد امّا آیا این نابسامانی‌ها غیر قابل رفع است؟ ابداً؛ اینها قابل رفع است. مدیران خوبی هستند، وجود دارند، ان‌شاءالله می‌توانند، می‌کنند، کما این که تا حالا خیلی از کارها انجام گرفته».(6/2/1401) https://khl.ink/f/50102 [↑](#footnote-ref-23)